

عزيب



سال ميت و دوم شماره ۸۵
۱۶ ابيح ۱۳۸۲ شمسی ۲۰۰۳ ميلادی

پیروان امر حضرت بهاءالله در سراسر جهان

با نهایت تأثر صعود ایادی عزیز و محبوب امرالله جناب علی اکبر فروتن را در شامگاه روز گذشته، یوم میثاق، اعلام میداریم. جناب فروتن پس از اتمام نطق خود در جمع زائرین که عادت دیرینه ایشان بود لحظاتی را صرف مکالمه با احبای روسی‌زبان نمودند و هنگام خروج از آن محفل قلبشان بغتاً از ضربان باز ایستاد و بدین ترتیب به آمال و آرزوی خود که خدمت به امر الهی تا نفس آخر بود نائل شدند.

خود به عشق‌آباد که در آن زمان بخشی از ترکستان روسیه بود عزیمت کردند. طی دوران تحصیل در مدرسه و دانشگاه در جوامع بهائی عشق‌آباد، باکو، مسکو و دیگر نقاط روسیه فعالانه به خدمت امرالله مشغول بودند تا اینکه در سال ۱۹۳۰ بدلیل فعالیتهای امری از اتحاد جماهیر شوروی اخراج گردیدند. از آن تاریخ به بعد وظائفی خطیری و نقشی بارز و چشمگیر در اداره امور و تشکیلات امری ایران ایفا نمودند. جناب فروتن در زمره اولین گروهی بودند که توسط حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۱ به سمت ایادی امرالله منصوب گشتند و پس از صعود هیکل مبارک، در اولین اجتماع حضرات ایادی، بعنوان یکی از نه ایادی امرالله مقیم ارض اقدس انتخاب شدند. چهل و شش سال دیگر حیات ایشان وقف مجاهداتی وسیع و خستگی‌ناپذیر در مرکز جهانی بهائی و اسفار متعدده به نقاط مختلفه عالم برای مساعدت، هدایت، تشویق و تحریض احباً و مؤسسات امری ملی و محلی گردید و این اسفار با دیدار از جوامع بهائی در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی در سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ به اوج اعلای خود رسید.

عزم راسخ و خلوص کامل جناب فروتن در اجرای اوامر حضرت ولی امرالله و برای پیشرفت منافع دیانت بهائی، ایفای نقشی حیاتی در تأسیس نظم اداری بهائی در ایران، توفیقات وسیعشان در زمینه تعلیم و تربیت مادی و معنوی نونهالان، خدماتشان بعنوان ایادی امرالله و حمایت خلل‌ناپذیر ایشان از بیت العدل اعظم الهی گنجینه لازوالی است که در صفحات تاریخ امر الهی به یادگار خواهد ماند. فکری عمیق و تیزبین، احساساتی لطیف و رقیق و طبعی مزاح و نشاط‌انگیز خاطرات جاودانه‌ایست که در قلوب هزاران نفوس از اهل بهاء که به ملاقات آن بزرگوار موفق شدند بجا مانده است.

در ادعیه خود در اعتاب مقدسه علیا ارتقاء روح پرفتوح جناب علی اکبر فروتن در ملکوت ابهی را ملتزمیم و از درگاه حضرت بهاءالله می‌طلبیم که به برکات الهیه بذرهائی را که آن نفس نفیس در ایام حیات در این جهان کاشتند بارور فرماید.

این جمع مراتب محبت و تسلی خود را به صبايی ایشان خانم ایران مهاجر و خانم پروین فروتن و نوادگانشان و سایر اعضای آن خانواده جلیل ابلاغ میدارد. سزاوار آنکه یاران الهی در سراسر عالم بمناسبت صعود آن ایادی عزیز امرالله محافل تذکرشایسته‌ای از جمله در جمیع مشارق ادکار منعقد سازند.

بیت العدل اعظم

عندليب

فصلنامهٔ محفل روحانی بهائیان کانادا

به زبان فارسی

‘Andalīb Vol.22, Serial # 85. ASSN1206-4920

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2 Canada

Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870

Email: pibs@bellnet.ca Website: absp.org

Publication Mail Agreement # 40020690

سال بیست و دوم شمارهٔ پیاپی ۸۵

۱۶۰ بدیع ۲۰۰۳ میلادی

از انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی

همیلتون، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات عندليب شماره ۸۵

صفحه	
۳	۱ - آثار مبارکه، لوح احمد فارسی
۹	۲ - در باره لوح احمد فارسی نوشته ادیب طاهرزاده ترجمه دکتر باهر فرقانی
۱۲	۳ - اینوک الینگا، پیشگامان امر در قاره افریقا، نوشته ریچارد فرانسیس ترجمه دکتر سیاوش خاضعی
۱۷	۴ - دو اثر از ورقای شهید، دکتر وحید رافتی
۲۱	۵ - حذف سر دلبران و توهّم توطئه پژمان مصلح
۲۷	۶ - محفل روحانی محلی و امر تبلیغ، نوشته ناتان روتشتاین ترجمه دکتر سیاوش خاضعی
۲۹	۷ - طفل محروم دنیا، شعر دلیله ثابت (طبیعی)
۳۰	۸ - مدرنیته یا چالش سنت و تجدّد از دیدگاه آئین بهائی دکتر فرح دوستدار
۳۹	۹ - مختصری از شرح احوال متصاعد الی الله دکتر پرویز جاوید
۴۱	۱۰ - "این کشور ایران ما است"، شعر
۴۴	۱۱ - جایزه صلح و آرمان صلح و نقش زنان در عرصه صلح پرویش سمندری
۴۹	۱۲ - ژان والژان و ربابه سبزی فروشها
۵۲	۱۳ - عشق الهی مایه تأمین ابلاغ تعالیم و امر حضرت بهاء الله است ساقی مهدوی
۵۴	۱۴ - نبیل اعظم زرندي بهروز جباری
۶۳	۱۵ - بعد عرفانی نظم اداری بهائی نوشته دکتر کاویان میلانی ترجمه مینو فراغه
۷۰	۱۶ - قربانی، شعر حسین مسرور
۷۱	۱۷ - یادی از جناب کمال الدین بخت آور پرویز دادرسان
۷۲	۱۸ - بهانه، شعر هوشنگ ابتهاج
۷۳	۱۹ - مسعود میثاقیان
۷۴	۲۰ - چگونه هر فرد بهائی میتواند امین حقوق الله باشد دکتر ایرج ایمین
۷۶	۲۱ - گزارش سفر تبلیغی به بازنی و هرزگوینا نصرت الله ثابت
۷۸	۲۲ - ندای دوست ماندانا ارجمند
۷۸	۲۳ - مرغ امید بایزید بسطامی
۷۹	۲۴ - پیک عندليب

عندليب شماره سوم، سال بیست و دوم، شماره پیاپی ۸۵ - ۱۶۰ بدیع، ۱۳۸۲ شمسی، ۲۰۰۳ میلادی
حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دوساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

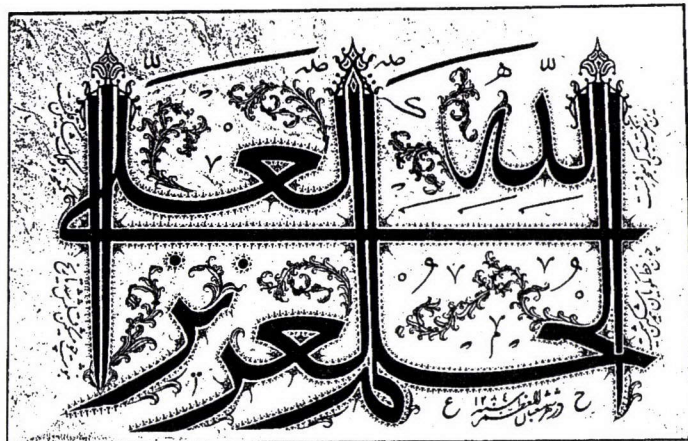
مشترکین گرامی می توانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در روی پاکت محتوی عندليب جلوی نام گیرنده مجله ملاحظه فرمایند و در صورتی که دوره اشتراکشان پایان یافته برای پرداخت وجه اشتراک جدید اقدام فرمایند. لطفاً در صورت تغییر آدرس، مؤسسه را از آدرس جدید مطلع بفرمائید زیرا هربار پس از توزیع تعداد زیادی از مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده می شود.

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2 Canada

Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870

Email: pibs@bellnet.ca Website: absp.org



باسم ربنا العلی الاعلی

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکنن عظمت و مقعد قدس رفعت خود می‌فرماید:

پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع ننمائید، ای مؤمن مهاجر عطش و ظماء غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی میپوش تقوای خالص پیشه کن و از ماسوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان هردو غنی و بی‌نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فائز گردید.

ای احمد از ابهر متموجه ملتطمه مستوره خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش چشم را منیر کن و بنور لائح روشن نما تا بسینای مبارکه طیبه که محل ضیاء و استضای سنای الهیه است وارد شوی و بتجلیات انوار لانهایه منور گردی و ندای جانفزای انظر ترانی از مشرق بیان

سبحانی من غیر تعطیل بشنوی جمال غیب در هیکل ظهور می فرماید:

ای احمد نفعه ای از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی وزیده
و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرموده و رشحی از طمطمایم
عنایت بر عالمیان مبذول گشته و جمیع را سرمست از این باده قدس الست
از عدم محض فانی بعرصه وجود باقی کشیده ای احمد دیده را پاک و
مقدس نما تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش
را از آرایش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان
باقی انسانی بشنوی ای احمد چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی
تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را بأعراض مُشْتَهیّه نفسیه از
اصغای کلمه جامعه باز مدار قلب خزینه من است لئالی مکنونه آنرا بنفس
سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ الواح
مستوره محفوظه محروم منما بگو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم از سماء
مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است با دیده مقدس و
گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید
بگو ای بندگان من بتحدید نفس و تقلید هوا خود را مقید و مقلد مسازید
چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان
را سیراب ننموده و لایزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی چشم برداشته
بزلال سلسال لازوال بی مثالم درآئید لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی
فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب فانی و معدوم
شود و قدرتی آن به ملاقات آب صافی و منیر گردد پس جهد بلیغ و سعی
منیع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت
مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل به آب عنایت من زنده و حیّ
و باقی خواهد بود ای بندگان من جمال قدم می فرماید که از ظلّ هوی و بُعد
و غفلت به ظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا
ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار
مشتعّل شوید تا حجابات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه
را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوی لطیف شوید تا در
مکمن قدس ولایتیم درآئید ای بندگان من از مدیه و همیه ظنیه به قوه توکل
بیرون آمده به مدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از
رحمت واسعه و عنایت محیطه مایوس مباشید که همه هیاکل موجودات را
محض جود و کرم از نیستی محض به ملک هستی آوردم بی طلب عنایت
فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل وجود را مبذول
داشتم جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض

مبارکه غرس فرمودم و به نیشان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات ملکّیه بملائکّه حفظ فرمودم حال از مُغرس و حافظ و مربّیّ خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدّم و مرجّح مدارید که مبادا اریاح سمومیّه عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمت را از لسان ظهور قلم شنو که به پسر مریم فرمودم که هر مالک بوستانی شجره یابسه را در بوستان باقی نگذارد و البتّه او را قطع نموده به نار افکند چه که حطّ یابس در خور ولایق نار است. پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت به مشرکین و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسیّه و روّحات انسّیه محروم نگردد و لازال در رضوان قدس احدیّه جدید و خرّم ماند ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را به نقر و هم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مُغنی نبوده و لایزال نفسی را به صراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنت را مغلول فرض گرفته اید و رحمت منزله مسبوقه غیر مقطوعه ام را مقطوع داشته اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نه چنین دانسته اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده اید و مظهر ذات عزّ ابها را از ظهور در سماء قدس ابقا ممنوع داشته اید. اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدید بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مُشرق و منور خواهید یافت فیئسّ ما انتم ظنتم و ساء ما انتم تظنون ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینیای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل نمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگر چه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم به غایت عظیم نصایح مشفقّه ام را به گوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سرّ و سرّ در بدایع امرم ملاحظه نمائید از امواج بحر رحمت که جمیع ابحر لانهایه قطره ایست نزد او محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات سائغم خود را ممنوع مسازید قسم بذات غیبم که اگر اقل از ذره به شعور آئید به سینه به سینیای روح بشتابید و به عین خود به معین قدسیّه منوره واضحه

وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر بشنوید و غفلت منمائید ای احمد از تقييد تقليد به روضه قدس تجريد و فردوس عزّ توحيد بخرام بگو ای عباد باب رحمت را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبنديد و سدره مرتفعه عنايتم را به جور واعتساف قطع منمائید به راستی می فرمایم قلب مخزن جواهر مُمتنعۀ ثمينۀ من است محلّ خَزَف فانيۀ دنيای دَنيۀ مکنيد و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ منست او را به غبار تیره بغضا میلانيد به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم درآنيد جميع اشیاء کتاب مبين و صُحف محکم قَويم منند بدایع حکمت لدنيم را به چشم طاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه مشاهده نمائيد ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم طيّبه جامعۀ که در الواح قدسيۀ احديۀ نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدۀ است به سماوات عزّ احديۀ والاّ جمال مقدّس از نظر عارفین است و اجلال منزّه از ادراک بالغین در شمس مشرقۀ منوره مُضيئه ملاحظه نمائيد که اگر جميع عباد از بصير واعمی چه در منتها وصف مبالغه نمایند و یا در دون آن منتها جهد مبذول دارند این دو رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جميع در امکانۀ حدوديۀ بخود مُقبل و معرض راجع بوده و خواهد بود و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود و همچنین در سراج مُضيئه در لیل مظلّمه که در محضر شما روشن است مشاهده نمائيد آیا آنچه از بدایع اوصاف منيعه و یا جوامع صفات ذميمه در حقّ او ذکر شود هيچ برنور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لا فوالذی نفسی پيده بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضۀ نور می نماید و این مدح و ذم بقائلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه می شود.

حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیّ است خود را ممنوع ننمائيد و سراج حبّ الهی را بدُهن هدايت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزيد و بزجاج توکل و انقطاع از ماسوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائيد ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتّم مثل بحرست که در قعر و عمق آن لثالی لطيفۀ منيره آزيد از احصاء مستور باشد و هر طالبی البتّه بايد کمر جهد و طلب بسته بشاطیّ آن بحر درآيد تا قسمت مقدّره در الواح محتومۀ مکنونه را علی قدر طلبه و جَهدۀ اخذ نماید حال اگر احدی بشاطیّ قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هيچ از آن بحر و لثالی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آيد

فَبَيْسَ مَا تَوْهَّمْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ سَاءَ مَا أَنْتُمْ تَتَوَهَّمُونَ أَيِ بَنَدِگَانِ تَاَلَلَهُ الْحَقَّ
 آن بحر اعظم لجی و موج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از جبل
 و رید به آنی به آن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عز
 ابهائی واصل شوید و فائز گردید ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل که
 در نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده
 به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود
 را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و قِمقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر
 و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهتیه ظاهر و مشهود بینید این مقام
 امنع اقدس را به مشتهیات ظنون و هوی و افکیات وهم و عمی ضایع
 مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان
 در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد به گمان دانه
 به آب و گل ارض میل نماید و به حرص تمام خود را به آب و تراب بیالاید
 و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که
 اجنحه آلوده به آب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن
 طایر سماء عالیّه خود را ساکن ارض فانیّه بیند حال ای عباد پرهای خود را
 بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضاء میالائید تا از طیران در آسمانهای
 قدس عرفان محروم و ممنوع نمائید ای عباد لئالی صدف بحر صمدانی را از
 کُنز علم و حکمت ربّانی بقوّه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات
 غرّف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم
 اِناء مسک احدیه را بید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونه آن را بر
 جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعه محیطه و
 این عنایات مشرقه لمیعه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما
 راجع بوده و خواهد بود ای اهل بیان الیوم مقصود از آفرینش و خلق خود
 را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهیه اید و لئالی ابحر فضل احدیه و
 دون شما از آنچه در سماوات و ارض مشهود است در ظلّ شما محشور و
 بالتّبع مرزوق و متنعمند مثلاً ملاحظه در ارض طیّبه مُنبته نمائید که مقصود
 زارع از سقایه سقایه زرع خود است و بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت
 و زرع بالتّبع مشروب می شوند پس مقصود از نزول فیض فیاض مزارع
 احبّای او بوده که محلّ انبات نبات علم و حکمت اند و من دون آن از اعداء
 و غافلین که احجار متروکه ارضند بالتّبع به رشحات فضلیّه و قطرات سبحانیّه
 مرزوق و مشروبند ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات
 متعالی از خود غفلت مجوئید و از حقّ عزلت مگیرید و از مراقبت امرالله
 در جمیع احوال غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهی را بدون آن قیاس

نمائید ای بندگان اگر صاحب بصیرد بمدینه بینایان وارد شوید و اگر اهل سمعید به شهر سامعین قدم گذارید و اگر صاحب قلبید بحصن موقنین محلّ گزینید تا از مشاهده انوار جمال ابهائیه در این ایام مظلّمه محجوب نمائید چه که این سنه سنه تمحیص کبری و فتنه عظمی است ای عباد وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توجّه بآن نموده که مبادا از حرفی از آن تغافل نمائید و بجده تمام اقبال بحق جسته و از دون آن اعراض نموده که اینست اصل ورقه امریه مُنبته از شجره الهیه ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح بقا و تکلم نمی نماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائید و عهدالله را مشکیند و نقض میثاق مکنید به استقامت تمام بدل و قلب و زبان به او توجّه نمائید و نباشید از بیخردان دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت کنندگان براستی می گویم که مثل دنیا مثل سرابست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لا یُسْمَن و لا یُغْنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد. ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شود دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است البتّه بجمیع آنها رسیده فائز گردید اگر قمیص فانی را بقمیص باقی تبدیل نمائید و به مقام جنت ابهائیه که مقرر خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است اگر از غبار تیره نیستی بدر آئید. از زحمت ایام معدوده دلتنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور ای بندگان سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدّسه صافیه طلب نمائید و اثمار منیعه جنت احدیه را از سدره مغرّسه الهیه اخذ کنید چه که در وادی جرّز یابس تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس تکریم بدست نیاید و از شجره یابسه ثمره لطیفه منیع ملحوظ نگردد ای طالبان باده روحانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی حجاب کنّ ترانی می فرماید چشم دل و جان را محروم ننمائید و به محلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید کذلک یَنْصُحْکُمْ لِسَانُ اللَّهِ لَعَلَّ أَنْتُمْ إِلَى شَطْرِ الرُّوحِ تَقْصِدُونَ.

نوشته ادیب طاهرزاده

لوح احمد فارسی*

ترجمه دکتر باهر فرقانی

این لوح بر عکس لوح احمد عربی مفصل است و بلسان فارسی بافتخار حاجی میرزا احمد کاشانی نازل شده میرزا احمد کاشانی برادر ناتنی حاجی میرزا جانی و حاجی محمد اسماعیل که از طرف حضرت بهاءالله به ذبیح و انیس ملقب گشته، بود حاجی میرزا جانی نخستین کسی بود که در کاشان بشرف ایمان به حضرت اعلیٰ فائز شد وی در مکه بحضور حضرت باب رسیده بود و در عداد یکی از مؤمنین صمیمی بشمار میرفت هنگامی که حضرت اعلیٰ در راه سفر به طهران بودند حاجی میرزا جانی پس از کسب موافقت مأمورینی که آن حضرت را به پایتخت میبردند آن حضرت را بمدّت سه روز در خانه خود پذیرائی نمود و بعدها هم در طهران برتبه شهادت رسید.

حاجی میرزا احمد و برادر ناتنی دیگرش حاجی محمد اسماعیل در اثر معاشرت با این برادر هر دو بامر حضرت باب مؤمن شدند.

حاجی میرزا احمد بر عکس دو برادر دیگر که در امر الهی ثابت و مستقیم ماندند در برابر حضرت بهاءالله به بیوفائی قیام کرد و به میرزایحیی ملحق شد وی ابتدا در بغداد بحضور جمال مبارک رسید و

بعد هم در معیت آن حضرت به اسلامبول و ادرنه رفت او یکی از کسانی بود که حضرت بهاءالله با خود همراه نمودند تا اعمال سیئه اش را زیر نظر داشته باشند.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح در باره حاجی میرزا احمد میفرمایند که او کسی بود که بحضور مبارک رسید و افتخار مصاحبت آن حضرت را یافت ولی بشرف عرفان مقام حضرتش موفق نشد ندای حق را بارها شنید ولی اجابت نکرد حضرت بهاءالله لوح احمد فارسی را در ادرنه برای او نازل کردند تا او را به سبیل دیانت و ایمان هدایت فرمایند این لوح در حقیقت مراتب شفقت و بردباری حضرت بهاءالله را نشان میدهد چه که حاجی میرزا احمد شخصی بدقلب، بدرفتار و بدزبان بود و بجای اینکه روش خود را اصلاح کند همچنان به غفلت خود ادامه داد و با میرزایحیی همدست شد و نفاق و اختلاف زیادی در میان اصحاب ایجاد نمود بالاخره حضرت بهاءالله او را از محضر خود طرد و امر فرمودند از ادرنه خارج شود و به عراق برود وقتی هم که در عراق بود به مصاحبت با نفوس شریره پرداخت و بالاخره همین نفوس او را بسبب زبان بد که داشت

بقتل رساندند.

تقریباً دو سوّم از این لوح مبارک بوسیله حضرت ولی امرالله بزبان انگلیسی ترجمه شده است در این لوح مبارک حضرت بهاءالله نصایح و وصایای مشفقانه خویش را به بایبان علی العموم و احمد علی الخصوص نازل فرموده اند برای اینکه اهمیت این لوح مبارک را درک کنیم لازم است بیاد آوریم که این لوح در اوایل اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه و قبل از اینکه میرزایحیی به سوء قصد علیه آن حضرت اقدام کند نازل شده است و این در دوره ای بود که بعضی عناصر مفسده در میان بایبان سربرافراخته و تخم نفاق در بین مؤمنین می افشاندند این نفوس مغرضه حول میرزایحیی جمع شدند آتش غرور و خودپرستی او را دامن زدند و از او بتی در میان خود ساختند این نفوس بسبب انحراف از راه حقیقت و بیوفائی نسبت به جمال مبارک بصورت ارواح شیطانی در آمدند.

تعدادی از بایبان از جمله حاجی میرزا احمد که صرفاً بخاطر ضدیت با جمال مبارک دور میرزایحیی حلقه زدند از این دسته بودند افکار، اقوال و اعمال آنان از حقیقت عاری و به دور بود این اشخاص

اوقات خود را در ادرنه به ایجاد نفاق، مسموم ساختن افکار مؤمنین و طرح نقشه‌های سوء برای ریشه‌کن ساختن اساس امرالله و ایجاد انشقاق در میان یاران می‌گذرانند حضرت بهاءالله این لوح مبارک را نازل فرمودند که این نفوس را براه حق و حقیقت برگردانند آن حضرت در ابتدای این لوح مبارک از احمد می‌خواهند که قلب خود را پاک و مقدّس کند.

این مفاهیم عالیّه، شرافت و صفائی را که انسان در ظلّ امر حضرت بهاءالله کسب خواهد نمود بطور اجمالی نشان میدهد. مطالعه آثار مبارکه بصراحت نمایان میکند که مقصد کلی از ظهور حضرت بهاءالله خلق انسان جدیدی است که افکار و اعمالش در این عالم فضائل عالیّه و خصائص الهیّه را منعکس و آشکار کند.

حضرت بهاءالله در لوح احمد عالم بشریت را نصیحت می‌فرمایند که: "سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ماسوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمایند..."

حضرت بهاءالله در لوح احمد در توییح نفوسی که بر ضدّشان قیام کردند چنین می‌فرمایند:

"آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم

مفقود شده و یا نفوذ مشیت و امرش قیام کرده‌اند بفرموده احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نه چنین دانسته اید چرا و خواهند شد.

جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابها را از ظهور در سماء قدس ابقاء ممنوع داشته‌اید..."

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک همچنین انذار می‌فرمایند که در این دور خداوند دست مخالفین و دشمنان را از دامن امر کوتاه خواهد نمود. عبارات زیر نمونه ای از این آیات قهریه است.

"بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم"

حضرت بهاءالله در یکی از الواح * ذکر می‌فرمایند که اگر بخاطر مواهب و حکمت الهی نبود دست قدرت خداوندی نفوسی را که کوچکترین آزار به مؤمنین وارد ساخته بودند اخذ میکرد و این ارض یک لحظه هم بآنها پناه و امان نمیداد این البته در مورد کسانی است که از روی جهل و ضعف به آزار احبّای می‌پردازند و لکن آنهایی که بکمال عناد به ایذا و اذیت احبّای الهی برخاستند و با استفاده از قدرت خود به نابودی

"حال چون بصفحات تاریخ این امر اعظم طیّ قرن اوّل بهائی نظر افکنیم مشاهده مینمائیم که ملوک و سلاطین و امرا و شاهزادگانی که در شرق و غرب بدعوت مؤسّسین این آئین نازنین وقعی ننهادند و یا پیام الهی را مورد سخریه و استهزاء قرار داده و یا حکم اخراج و تبعید آن طلعات قدسیّه را صادر نموده و یا بکمال قساوت پیروان آنان را بمصائب شدیده مبتلا ساخته و یا در تنزیل مقام و تزییف اصول و مبادی رحمانیّه قیام نموده‌اند کلاً بسیاط غضب الهی گرفتار و باسقام و آلام بی‌منتهی مبتلا گشته‌اند بعضی تاج و تخت خود را از دست دادند و برخی انقراض و اضمحلال دودمان خویش را برآی العین مشاهده کردند پاره‌ای بقتل رسیدند و جمعی مخدول و منکوب گشتند



و خود را در مقابل سیل حوادث مغلوب و بی‌پناه مشاهده نمودند. حضرت بهاء‌الله در لوح احمد نقشی را که انسان باید در عالم خلقت بازی کند چنین بیان فرموده‌اند: "چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید"

همانطور که زمین باید برای تهیه اثمار و میوه‌های خود از اشعه آفتاب و باران بهاری استفاده کند انسان هم بهمان ترتیب باید به شمس حقیقت که در این دور حضرت بهاء‌الله است رو آورد تا شاید مقصدی را که بخاطر آن خلق شده تحقق بخشد این قانون خلقت است و انسان بدون استفاده از این ارتباط بصورت یک موجود کاملاً مادی باقی میماند انسان در صورت فقدان این حیات روحانی، اجتماعی بوجود می‌آورد که در آن تعصب، نفرت و اختلاف محور حیات اجتماعی او میشود و این وضعی است که امروز عالم بشر بآن مبتلاست.

حضرت بهاء‌الله در این لوح مبارک میرزا احمد را بتکرار مخاطب ساخته و او را به اصلاح رفتار، خلوص قلب و صداقت نصیحت می‌فرمایند از او می‌خواهند که از تقلید نفوس خودسر اجتناب کند چشمان خویش را بنور معرفت ظهور مبارک روشن نماید و به

صراط مستقیم داخل گردد.

آن حضرت بیان می‌کنند که مقصد از ظهور مبارک این است که نفوس پاکدل و مستعد را

بکسب ایمان و ارتقای به‌عوالم جلال رهبری کند و الا عظمت و جلالش فوق تمام قلوب و مستقل از آنهاست حضرت بهاء‌الله آفتاب را مثل میزنند اگر تمام مردم بینای دنیا به نور آفتاب شهادت دهند و تمام نابینایان عالم به تاریکی آن گواهی کنند هیچیک از این تصدیق‌ها و تکذیب‌ها هرگز اثری در نور آفتاب ندارد، ستایش و سرزنش مردم بخود آن نفوس راجع است و آفتاب همچنان درخشنده و تابان در آسمان باقی و

* استخراج از جلد دوم کتاب "نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله" نوشته جناب ادیب طاهرزاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی. این کتاب بزودی از طرف مؤسسه معارف بهائی طبع و نشر خواهد شد.

** حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۷۰ اصل بیان مبارک چنین است. "... و اگر نظربفضل و حکمت‌های اخری نیبود هرآینه نفوسی که اقل من ذر سبب اذیت و ضرر احبای الهی شده‌اند باسفل درک جحیم راجع میگشتند و آنی ارض حمل آن نفوس نمینمود. ■

اینوک اولینگا

پیشگامان پیشرفت امر در قاره افریقا

نوشته: ریچارد فرانسیس

ترجمه و اقتباس: دکتر سیاوش خاضعی

پیشگفتار

نورانیّه خانم آزادی از جمله یکی از هزاران هزار احبّای ایرانی است که سالها قبل به عشق جمال مبارک، "کمر همّت بسته و با توشه ای از توکل بردوش" موطن جمال مبارک را ترک نموده و عازم هجرت شده و به اتفاق خانواده اش در کشور ترکیه سکونت اختیار نموده و به تبلیغ اوامر حق اشتغال دارد. وی در نوشته ای به غایت احساسی و روحانی، با استناد به فرمایش حضرت عبدالهء که میفرمایند: "... پس آرام نگیرید، راحت نطلبید، به لذا ید این جهان فانی آلوده نشوید، به جان و دل بکوشید که در ملکوت ابهی تمکّن تام یابید ..." و با اشاره به خدمات جناب "اولینگا" یکی از ایادیان عزیز امرالله که به لقب "پیشگام پیشرفت امر الهی در قاره افریقا" شهرت دارد، مینویسد:

یک روز که خاطرم مکدر و دلم سخت گرفته بود به صحرا رفتم تا صفایی کرده باشم، چمن ملاتم کرد و گفتم مگر نمیدانی که صحرا عالم ارواح است و سکوت پر ابهتش را نمی بینی؟ پیش گل برو...

نزد گل رفتم، خنده ای کرد و نازی فروخت و عطری افشاند و بلبل را نشانم داد.

پیش بلبل رفتم و غم دل با او در میان نهادم، چنان نغمه سر داد و آوازی خواند که پرده نشینان خلوتگاه عشق را به طرب آورد، اما دل من هنوز گرفته بود ...

بلبل اشاره به پروانه کرد. نزد او رفتم، با سکوت عاشقانه پر هیمنه اش، چرخ زدن و بال و پری افشاند و به شمع حواله کرد ...

با شمع گفتم، خاطرم مکدر و دلم بسیار گرفته است، چاره ای بیندیش ... گفت مگر نمی بینی که خود میسوزم و آب میشوم و اشک میریزم؟! اگر پای رفتن داری به کوی عاشقان برو! ...

از همه جا مأیوس، دست دل را گرفتم و پرسان پرسان به کوی عاشقان شتافتم. چه بگویم که کجا بود و چه دیدم آیا گوشه ای از ملکوت حق بود یا یکی از کوچه پس کوچه های بهشت؟! ...

جمعی کوله باری از انقطاع و توشه ای از توکل بردوش، عازم هجرت بودند ... عده ای کمر همّت بسته و به تبلیغ و انتشار اوامر حق اشتغال داشتند و گروهی به باغبانی و آبیاری نونهالان الهی سرگرم و دسته ای با سرود "الله ابهی" پایکوبی میکردند ... چه شهر زیبا و با صفائی، هوایش بوی محبّت میداد و نسیمش عطری از کوی محبوب می آورد ... هرکوی و برزنش با نسیم عشق آب و جارو شده بود و هر گوشه اش با خون یکی از عشاق رنگین و پر نقش و نگار ...

چه صفائی و چه آرامشی برقرار بود! همه ثابت، همه پر استقامت و غوغایی جز نوای محبّت و صدایی

جز آواز عشق نبود ... همه فریادها، فریاد عشق و همه آشوبها، شور و آشوب دلدادگی بود و ایمان ...

کسی را دیدم دست همسر و فرزندانش گرفته با شتاب میرفتند ... گفتم کیستید و به کجا میروید؟! گفتند خانواده اولینگائیم و به میدان فدا میرویم تا با خون خود قطعه سوزان افریقا را به گلستانی تبدیل کنیم و گلهای نازی بیرویم که به پای دوست افکنیم و بر دامن یار افشانیم ...

شرمنده شدم من از دل و دل از من! برگشتم و سرود "الله ابهی" سر دادم و همه غمهای جهان را بدست فراموشی سپردم و راهی هجرت شدم تا از شهد وصال معشوق بنوشم و عالمی را فراموش کنم؟ اولینگا، که بود و چگونه توانسته بود در قلب قاره افریقا فریاد عشق و دلدادگی به جمال اقدس ابهی را سر داده و هزاران همچون آزاده ای را از نسیم عطر کوی محبوب سرمست و شاد نماید؟

ریچارد فرانسیس در نوشته ای پیرامون نخستین پیروان دیانت بهائی و چگونگی فعالیت آنان در قاره افریقا، درباره " Enoch

Olinga" و زندگینامه او چنین مینویسد:

اولینگا دومین پسر خانواده اش، در تاریخ ۲۴ جون سال ۱۹۲۶ در استان Soroti در کشور افریقائی "اوگاندا" Uganda به دنیا آمد. والدین وی پیرو کلیسای بومی انگلیکن Anglican Church Uganda و عضو قبیله "آتسو" واقع در شمال شرقی یوگاندا بودند. در سال ۱۹۲۷ خانواده اولینگا به دهکده تیلینگ نقل مکان کردند و اولینگا تحصیلات ابتدائی را در مدارس محلی شهر "نگورا" و تحصیلات متوسطه را در شهر "میل" که از محل زندگیشان دور نبود به پایان رساند. در سال ۱۹۴۱ به نایروبی رفت و به گروه تفنگ داران پادشاهی افریقائی در جنوب شرقی آسیا پیوست و از این طریق به دیدن کشورهای برمه، بنگلادش، "پاکستان شرقی" سیلان و هندوستان پرداخت و در ۲۰ سالگی به اوگاندا بازگشت و در وزارت روابط عمومی و بهداری در منطقه سورتی و میل مشغول کار شد.

اولینگا دو کتاب به زبان بومی "اتستا" نوشت که کمک بزرگی به وزارت آموزش و پرورش منطقه مزبور کرد.

در سال ۱۹۵۰ با همسر و فرزندش به کامپالا پایتخت اوگاندا رفت و در نتیجه معتاد شدن به الکل رفتارش غیر عادی گشت و تصورات غلطش از زندگی در انجام کارهای اداریش که یک مؤسسه دولتی بود مؤثر افتاد در نتیجه با وجود داشتن سابقه روشن و ظرفیت کاری به دلیل الکلی بودن به کارش خاتمه دادند.

اینوک الینگا در سال ۱۹۵۱ از طریق جناب علی نخجوانی داماد خانواده بنانی ها مهاجرین ایرانی با آئین بهائی آشنا شد و اندکی بعد باین دیانت پیوست و عادت به اعتیاد الکل را به کلی ترک کرد ولی برگشت به کار دولتی سابق برایش میسر نگردید.

اولینگا سومین بهائی در کشور اوگاندا و اولین فرد "قبیله تسو" است که آئین بهائی را تصدیق کرده است. او با جناب علی نخجوانی رفیقی شفیق شد و در جلساتی که در منزل جناب بنانی تشکیل میشد مرتباً شرک میکرد. در اثر تغییر کلی در رفتار و گفتارش همسر او نیز بهائی شد و عده دیگری نیز به امر بهائی ایمان آوردند و در نتیجه در روز عید رضوان سال ۱۹۵۲ (۲۱ آوریل

سال مزبور) اولین محفل روحانی محلی در کشور اوگاندا تشکیل شد. چند هفته پس از آن اولین گاه برای تبلیغ خبر ظهور مبارک حضرت بهاءالله به دهکده "تیلینگ" رفت. اقبال دسته جمعی مردم آن منطقه به بررسی و آنگاه گرویدن به دیانت جدید شروع شد و وعده "یدخلون فی دین الله افواجا" تحقق یافت و متعاقب آن، در سال بعد چندین محفل روحانی محلی در آن کشور تشکیل گردید.

سال ۱۹۵۳ اولین کنفرانس از سلسله کنفرانسهای چهارگانه بین المللی از ۱۲ تا ۱۸ فوریه در شهر کامپالا پایتخت اوگاندا تشکیل گردید. شرکت گروه زیادی از بهائیان تاره تصدیق به آئین بهائی قلب حضرت شوقی افندی، ولی امر آئین بهائی را سرشار از ذوق و شمع نمود.

در همین سال اولین گاه به عضویت محفل روحانی ملی شمال غربی افریقا انتخاب شد و سفری به کشوری که نامش در آن زمان "کامرون" بود رفت. او اولین بهائی بود که آن کشور را به روی آئین بهائی گشود و مدت یک سال در همانجا اقامت نمود.

از جمله برجسته ترین افرادی که به

کوشش اولین گاه در کشور کامرون به آئین بهائی گرویدند Mr. David Tanyi نام داشت که به افتخار مقام Knight of Baha'u'llah مفتخر گردید. سال بعد اینوک اولین گاه در اجرای فرمان مهاجرتی حضرت شوقی افندی در اجرای نقشه ده ساله به فتح نقاط جدیدی موفق گردید و او نیز به افتخار Knight of Baha'u'llah مفتخر شد.

حضرت شوقی ربانی ولی عزیز امرالله در زمان حیات مبارکشان ۲۷ نفر از احبای ممتاز و فعال را به عنوان ایادی امرالله انتخاب فرمودند، یکی از آن نفوس مقدسه اینوک اولین گاه بود.

در همین زمان وی نامه ای به حضرت شوقی افندی نوشت و ضمن گزارش نتیجه امر تبلیغ خواهش کرد اجازه دهند که کماکان در پست مهاجرتی خودش باقی بماند. باین ترتیب اولین گاه در سال ۱۹۵۶ به مقام ریاست محفل روحانی ملی شمال غربی افریقا که مرکز آن در کشور تونس بود انتخاب شد و در درازای سه سال توانست ۲۹ ایالت مستقل از ۳۳ ایالت آن کشور را با دیانت بهائی آشنا نماید. در فوریه سال ۱۹۵۷ با وجود

مشکلاتی که برای اخذ گذرنامه در کشور اوگاندا وجود داشت، وی توانست به کمک ایادی امرالله دکتر جیاکری به دریافت گذرنامه و ویزای کشور اسرائیل توفیق یافته و به زیارت حضرت شوقی افندی و اعتاب مبارکه در حيفا نایل شود.

نامبرده در تاریخ سوم فوریه به ارض اقدس وارد شد و در مدت ۱۰ روز اقامت در اعتاب مقدسه از محبت حضرت شوقی افندی بهره مند شد. پس از زیارت ارض اقدس در حالیکه آتش عشق بهاءالله در قلبش مشتعل شده بود به غرب افریقا مراجعت کرد و پس از انتقال فامیلش به کار تبلیغ در منطقه تحت نفوذ انگلستان در غرب افریقا ادامه داد.

در تاریخ دوم اکتبر سال ۱۹۵۷ در سفری به یوگاندا از تلگرافی که توسط جناب بنانی بدستش رسید با خبر شد که از طرف حضرت شوقی افندی همراه با جناب جان ربارتس و جناب ویلیام سیرز به مقام ایادی امرالله ارتقا یافته است.

یک ماه بعد، از خبر درگذشت حضرت ولی امرالله با خبر شد ولی موفق نشد در مراسم تدفین آن حضرت شرکت نماید اما در ۱۸ نوامبر ۱۹۵۷ موفق شد در اولین

نشست با بقیه حضرات ایادیان امرالله در قصر بهجی شرکت کند. امة البهاء روحیه خانم "حالت شعف و صورت خندان" او را همیشه یادآوری میکردند.

وی در تاریخ فوریه سال ۱۹۵۷ در مراسم نصب سنگ بنای اولین معبد افریقا در شهر کامپالا شرکت جست و تا سال ۱۹۶۳ در مرکز جهانی خدمت کرد. در آن سال برای ادامه زندگی به شرق افریقا مراجعت نمود و در آنجا بود که اختلاف با زنش اولینگا افزایش یافت تا بالاخره منجر به جدائی و طلاق شد. آنگاه با همسر دومش به نایروبی و چندی بعد به دهکده تیلینگ محل قبیله خودش واقع در تسو در کشور یوگاندا برگشت و در آنجا خانه‌ای برای سکونت خودش بنا کرد. بر حسب راهنمایی بیت العدل اعظم یکبار دیگر شروع به مسافرت‌های تبلیغی امر حضرت بهاءالله نمود و در بهار ۱۹۶۳ به ریاست اولین جلسه کنفرانس جهانی بهائی که در لندن تشکیل میشد انتخاب گردید.

اینوک اولینگا ضمن مسافرت به کشورهای مختلف جهان افزون بر دیدار احبای آن کشورها، با عده‌ای از شخصیت‌های معروف

از جمله "دالائی لاما" و مقامات مهم کشورهای مورد بازدیدش ملاقات و مذاکره نمود و اغلب اوقات در مجامع و وسائل ارتباط جمعی راجع به آئین بهائی صحبت میکرد.

پس از صعود جناب بنانی اولینگا خانه مسکونی ایشان را در کامپالا خریداری کرد و از سال ۱۹۶۹ به طور دایم دار به مسافرت‌های تبلیغی پرداخت و به قسمتهای شمال شرقی افریقا و امریکای جنوبی و امریکای مرکزی و ایالات متحده امریکا مسافرت نمود سپس به جزایر سلیمان و ژاپن رفت.

در ۱۹۷۷ به نمایندگی از طرف بیت العدل اعظم در کنفرانس بین المللی برزیل و نیز در کنفرانس بین المللی تبلیغی در مکزیکو شرکت کرد و در همین جا بود که نویسنده این مقاله افتخار ملاقات و مذاکره با ایشان را یافت. در همان سال که یوگاندا در اغتشاشات و جنگ‌های داخلی می سوخت، وی به منظور حمایت و حفظ حقوق جامعه بهائیان اوگاندا به آن کشور مراجعت نمود.

در ماه سپتامبر سال ۱۹۷۷ به فرمان حکومت مستبد جدیدی که تحت رهبری عیدی امین تشکیل شده

بود، فعالیت‌های آئین بهائی ممنوع و تشکیلات و مؤسسات آن در اوگاندا بسته شد. در ماه مارچ همان سال اتومبیل اولینگا با یک خودروی متعلق به حمل و نقل سربازان اوگاندایی تصادف کرد و به کنار جاده پرت شد و سربازان پس از ربودن مایملکش او را در حال مرگ رها کردند که بمیرد، اما به گفته خودش اگر فضل جمال مبارک نبود در اثر همان تصادف مرده بود.

دو روز بعد پسرش "بدیع" توسط سربازان اوگاندایی ربوده شد و او ترتیبی داد تا همسر و فرزند کوچکشان طاهره به تیلینگ باز گردند. قطاریکه آنها را به تیلینگ میبرد چندین بار گلوله باران شد و تلفات زیادی به بار آورد. گرچه آسیبی به آنها نرسید. بدیع مراجعت کرد و اولینگا او و برادرش اتریک را نزد مادرشان به تیلینگ فرستاد. اولینگا به علت تصادف اتومبیلش با خودروی سربازان خیلی ضعیف شده بود و نمیتوانست مسافرت کند. کامپالا به سختی بمباران شده بود و در نتیجه اولینگا متقاعد شد که برای رهایی از عواقب بمبارانها به محل معبد پناه ببرد به همین دلیل ناچار شد تا مسافت محل اقامت خود تا معبد را از میان جمعیت

زیادی که از ترس شهر را ترک میکردند، با وجود درد زاید پیاده طی کند.

آن شب جنگ سختی در اطراف معبد در گرفت جایی که او تمام شب را به دعا پرداخت. روز بعد معبد هنوز بر پا بود و صدمه ئی به آن نرسیده بود. هنگامیکه به خانه اش مراجعت کرد دریافت که منزلش غارت شده است زیرا او را به همکاری با عیدی امین متهم کرده بودند اما او عوام را به گونه ای متقاعد ساخت که از این اتهام مبرا است و به این ترتیب توانست به معبد بازگردد.

به تدریج که اوضاع اوگاندا بهبود می یافت، بیت العدل اعظم هیأتی را مأمور ساخت که تشکیلات امری را سازمان دهد و فعالیت های بهائیان را از سرگیرد. الینگا روزها را در محل مشرق الاذکار میگذراند و به کارهای کمیته تشکیلات و رسیدگی به کارهای آن و به حفاظت معبد می پرداخت.

اولینگا موفق به نوسازی خانه غارت شده خود گردید و توانست دوباره به خانواده اش پیوندد.

روزیکنشبه ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۹ پنج نفر سرباز بدون داشتن علامت مشخص کننده ای زنگ در منزل اولینگا را به صدا درآوردند.

شاگرد خانه که ناظر جریان بود

میگوید: حدود ساعت ۸:۳۰ شنیدم کسی در ورودی خانه را به شدت تکان میدهد. وقتی که از پنجره داخل خانه را نگاه کردم پنج مرد را دیدم که به سمت در عقب آشپزخانه در حرکت اند و با کوبیدن در اصرار داشتند که در را باز کنند و در ضمن صدای تیری شنیدم که از ترس از نرده های خانه همسایه به بیرون پریدم و تمام شب با ترس در آنجا مخفی شدم. در سحرگاه از مخفی گاه بیرون آمدم. قادر به انجام کاری نبودم غیر از سرو صدا که مدت ۲ ساعت ادامه داشت چیز دیگری نشنیدم وقتی که به داخل خانه رفتم جسد اولینگا را دیدم که در صحن خانه افتاده بود بقیه اجساد الیزابت، طاهره، لنی و بدیع داخل اطاق خواب روی کف اطاق افتاده بودند و نشان میداد که همان جا هنگام بیرون رفتن مورد اصابت گلوله قرار گرفته اند.

روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۹ جسد اینوک اولینگا در همان گورستانی که نزدیک مشرق الاذکار است در کنار مقبره ایادی عزیز امرالله جناب موسی بنانی مدفون گردید و به این ترتیب "پدر فتح و ظفر" به "فاتح افریقا" ملحق شد.

ایدی امین در درازای سالهای آخر ۱۹۷۷ تقریباً هر روز خبری تازه می ساخت. نویسنده این تاریخچه

به خاطر می آورد روزی که در سپتامبر ۱۹۷۷ فعالیت چندین سازمان و از آنجمله فعالیت تشکیلات بهائیان را ممنوع اعلان کرد. علت آنرا عدم تطابق آنها با دستورالعمل خودش میدانست.

داستان دیگری از ایدی امین مربوط است به ام المعابد استرالیا.

حکایت می کنند که طبق گزارش سرایدار معبد بهائیان استرالیا او مرتباً در حالیکه از آن معبد بازدید میکرد به محافظش دستور میداد که در خارج معبد منتظر او باشد. او به تنهایی وارد معبد میشد و پس از مدتی تقریباً طولانی و بسر بردن حالت انزوا در معبد، محافظ با وفا و قابل اعتماد خود را میخواند که برای بازگشت آماده است.

اولینگا همواره بیاد داشت که مهاجرین و مبلغین هنگام تهیه برنامه سفر خود باید به مسائلی که برای یک نفر خارجی هنگام سفر به کشورهای مختلف ممکن است به وجود آید توجه داشته باشند و حکمت را رعایت کنند تا از طرف مردم ودولت نسبت به آنها شک و تردید به وجود نیاید زیرا کسی که سوابق فعالیت های مختلف دارد و دائماً در حال سفر است همواره مظنون به فعالیت های زیرزمینی است.

دو اثر از جناب ورقای شهید

وحید رافتی

مهر عالم‌تاب را چون ذره خوانم در خرد
قطره چون گویم خدایا قلزم زخار را
قادر قیوم را مقهور نامیدن رواست؟
یا چسان مجبور دانم فاعل مختار را؟
گیرم از کل شئون ای دوست پوشیدیم چشم
جان دانا چون کند چون بیند این آثار را
با چنین میثاق اعظم اندر این عهد قدیم
حیرتم آید چو بینم غفلت اخیار را
شاهد ما گشته از فرط هویدائی نهان
پرده بر ابصار کرده جلوه دیدار را
ایها الورقا خمش شو جمله چشم و گوش باش
سرحق چون گشت غالب بر درد استار را

ترجیع بندی از جناب ورقای شهید

وقت آن شد که کشف راز کنم
نغمه کشف راز ساز کنم
چنگ در تار و بریط اندازم
تخته را مرغ نغمه ساز کنم
وازنوای مخالفان عراق
شورشهناز در حجاز کنم
سوی دشت بلا چواهل ولا
ترک سرگفته ترک تاز کنم
بر سر نرد عشق مهره مهر
هم چو رندان پاکباز کنم
چون شهیدان دشت عشق یقین
پر قریان به دوست باز کنم
نزد محراب تیغ خون اشام
به حضور یقین نماز کنم
زیر شمشیر گردن افرازم
بر سر نیزه سرفراز کنم
جان و دل را ز روی عجز و نیاز
فدیة یار بی نیاز کنم
معنی من قتلته فانا
دیته را بیان راز کنم (۱)

مجموعه ای از اشعار جناب میرزا علی محمد ورقای شهید به صورت کتاب نغمه های ورقا، (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸ میلادی) به طبع رسیده است. حقیر در هنگام مطالعه جنگی از اشعار بعضی از شعرای بهائی به چند اثر جناب ورقای شهید برخورد نمود و آنها را در کتاب نغمه های ورقا نیافت، لذا مطلوب و مفید دانست که آن اشعار را فعلاً برای طبع در مجله عندلیب آماده نماید به این امید که در نشر بعدی کتاب نغمه های ورقا به آن کتاب منضم شود و بر جامعیت آن بیفزاید.

جنگی که غزل و ترجیع بند ذیل در آن تسوید شده شامل ۳۵۰ صفحه، و به خط جمال ابن حسین زنجانی به تاریخ ۱۶ محرم سنه ۱۳۳۰ ق. (۱۷ ژانویه ۱۹۱۲ م) تحریر گردیده است. حقیر چون به نسخه دیگری از این اشعار دسترسی نداشت بر اساس مأخذ فوق دو اثر جناب ورقا را تسوید نمود و در حد استطاعت در مطابقه و مقابله آن کوشید. توضیح مختصر چند نکته درباره بعضی از اشارات موجود در اشعار جناب ورقا نیز مفید به نظر آمد. این توضیحات به صورت پاورقی در پایان اشعار مذکور گردیده است.

غزلی از جناب ورقای شهید

یا مپاش ای مهر تابان

یا مپاش ای مهر تابان در جهان انوار را

یا ز غیرت کور کن چشم اولوالابصار را

بلبل شیدا چو بیند گل چسان ماند خموش

چون شکید عاشق مفتون چو بیند یار را

چون در اقلیم روح سلطانم
 کی ز نفی تن احتراز کنم
 من که از هست و نیست رستم باز
 چون نظر سوی غیر باز کنم
 وجه شمس حقیقت است عیان
 چه بیان دیگر از مجاز کنم
 الصّلا ای گروه عشق طلب
 وقت آن شد که کشف راز کنم
 که عیان سازد جمال آمد
 جلوه گر غیب لا مثال آمد
 ساقیا زان شراب روحانی
 روح زحراح ریحانی
 جرعه ای ده مرا که معتصم
 به عطای امین رحمانی
 هیچ از عدل می نیندیشم
 ناظرم چون به فضل سبحانی
 نه در این گلخن است گلشن من
 ای دریغ آشیان قدمانی
 من خود آن طیر لا مکان چمنم
 که شدم صید قید امکانی
 از علو سماء نزولم داد
 طمع جلب دانه دانی
 هین چسان در هوای روح پر
 با گل الوده بال نفسانی
 نی نی این جذبه صعود و نزول
 هست از جذب سر پنهانی
 می بده ساقیا که جلوه جام
 حل مشکل کند به آسانی
 ای دل اروصل دوست می طلبی
 بگذر از قرب و بعد جسمانی
 کان فنائی که با بقاست به است
 زان بقائی که می شود فانی
 مژده ای عاشقان که شمس ظهور
 منشرق شد ز فجر غیبانی
 تا به گیسوی دوست دل بستم
 جمع شد خاطر از پریشانی
 مستمع شود لا که میشنوم
 نغمه خوش به لحن بدعانی
 که عیان سازد جمال آمد
 جلوه گر غیب لا مثال آمد

باز در گوشم آید از هر سو
 صوت یا حی و نغمه یاهو
 باز بینم در آسمان ظهور
 شمسهای مشعشع از هر سو
 میچکد ژاله های نور افشان
 میوزد طفحه های روحا بو
 گلشنی بینم آن چنان خرم
 که ز هر گل شکفته صد مینو
 طیرهای بدیع آن گلشن
 همه گویا به نغمه های نکو
 الصّلا ای مجردات عما
 پرده برداشت ذات غیب از رو
 مستوی شد به عرش قدس ظهور
 شاهد لا اله الا هو
 قمر مهر چهر کوکب خال
 شمس مه طلعت هلال ابرو
 شاه شمشاد قد و گل رخسار
 ماه بیضاء عذار و ثعبان مو
 نار جانها به جلوه عارض
 دام دلها به حلقه گیسو
 آن جمالی که شمس غیب بقا
 منشرق گشتش از رخ دلجو
 شرح والشمس و معنی واللیل
 منکشف آمدش ز روی وزمو (۲)
 یوسف مصر جان ز شرم رخسار
 رفت در نیل اغتراب فرو
 آن جمالی که روحیان گویند
 از دل و جان به وصف طاعت او
 که عیان سازد جمال آمد
 جلوه گر غیب لا مثال آمد
 طور قدس است نار ظاهر شد
 بزم انس است یار ظاهر شد (۳)
 محو واللیل نفی از اثبات
 آیت والنهار ظاهر شد (۴)
 شاهد پرده در پدید آمد
 دلبر پرده دار ظاهر شد
 شمس اعلی جمال کرد اشراق
 شاه ابهی عذار ظاهر شد
 سالکان شهر یار پیدا گشت
 عارفان شهریار ظاهر شد

ذات را در صفات می نگرم
 غیب را در حضور می بینم
 متکی سازج هویت را
 بر سریر سرور می بینم
 فاش می گویم از حقیقت روح
 زان که با عین نور می بینم
 که عیان سازج جمال آمد
 جلوه گر غیب لا مثال آمد
 هر که از دل گذشت او جان شد
 وان که از جان گذشت جانان شد
 نیستی هر که جست هستی یافت
 بندگی هر که کرد سلطان شد
 بود در بحر ذات عین خفا
 به صفات آمد و نمایان شد
 سابقی کرد گوی سبقت برد
 عاشقی جست بحر عرفان شد (۷)
 در شریعت طریقت دل بود
 در طریقت حقیقت جان شد
 گاه معشوق و گاه عاشق گشت
 گاه پیدا و گاه پنهان شد
 برپید از مکامن من و ما
 سوی اورفت عین ایشان شد
 خسرو عرش لا مکان می بود
 مسند ارای فرش امکان شد
 مدّتی در کنیسه ترسا بود
 به حرم آمد و مسلمان شد
 گاه در سجن همچو یوسف بود
 گاه بر تخت چون سلیمان شد
 گاه نازل به ارض ساکن گشت
 گاه صاعد به چرخ گردان شد
 گاه راجع به نفس یزدان گشت
 گاه ظاهر به وجه سبحان شد
 از جمال الهی فکند نقاب
 پس به وجه البهی نمایان شد
 تهنیت را به ابدع الالخان
 نغمه زن طیر هر گلستان شد
 که عیان سازج جمال آمد
 جلوه گر غیب لا مثال آمد
 این بدیع البیان که نغمه سراسر
 طیر بدعیّه حدیقه هاست

شاهد بزم انس و خلوت قدس
 باز در روزگار ظاهر شد
 مسند آرای بزم عالم دُر
 در دو مشت غبار ظاهر شد
 شمس وحدت دمید از اثرش
 شمسی از هر کنار ظاهر شد
 از هزاران یکی نمود ظهور
 وز یکی صد هزار ظاهر شد
 پادشاه بیان عیان گردید
 سر غیب آشکار ظاهر شد
 قلب ها را محک پدید آمد
 نقد ها را عیار ظاهر شد
 هیکل اقتدار کرد ظهور
 سازج اختیار ظاهر شد
 نغمه بدع قد اتی المحبوب
 باز از نخل نار ظاهر شد
 وین تغنی ز لاله زار جمال
 از هزاران هزار ظاهر شد
 که عیان سازج جمال آمد
 جلوه گر غیب لا مثال آمد
 ساحت قدس طور می بینم
 مشتعل شمس نور می بینم
 منشرق شمس غیب باقی را
 در سماء ظهور می بینم
 بهر احیای مردگان شهود
 روح را نفخ صور می بینم
 بعث ما فی الجلود می نگرم
 حشر من فی القبور می بینم
 صد هزاران هزار مظهر را
 داعی از یک ظهور می بینم
 همه را همچو هیکل واحد
 متحد در امور می بینم
 موسی آسا به یک زبان همه را
 ارنی گوبه طور می بینم (۵)
 همه جنّات خلد گیتی را
 پر ز غلمان و حور می بینم
 در کف هریکی بطی سرشار
 از شراب طهور می بینم (۶)
 فرقه ای را به وجد می یابم
 جوقه ای را به شور می بینم
 شوقی اندر قلوب می یابم
 ذوقی اندر صدور می بینم

در گلستان جان به سرّ ظهور
 مترنم به لحن قدس سناست
 گرچه در قاف طیر مستوری است
 لیک عنقای قاف قدس بقاست (۸)
 لحنات بدیع روحایش
 روح بخشای اهل فضل و نهاست
 در سویدای سر او مستور
 نغمه های ملیح جان بخشاست
 رشح بحر الحیات ایباتش
 مستمد از خلیج بحر عطاست
 به تمنای قاف قرب حبیب
 قاف تا قاف دائماً پویاست (۹)
 با جناح یقین به عالم عشق
 پر زنان در هوای وصل و لقاست
 نغمه اش در حدایق توحید
 ذکر سبحان ربی الابهاست
 ای مبهی جمال قدس ظهور
 ای که وجه تو ممتنع زناست
 چه مدیح آرمت که ساذج وصف
 در فنای تو صرف محو و فناست
 لیک امر تو را به جان گویم
 گرچه اظهار هستی است و خطاست
 شوخمش ای لسان که ناطق غیب
 به شئون ابدعی گویاست
 سر هر نغمه ای که می شنوی
 متغرد به نغمه ورقاست
 که عیان ساذج جمال آمد
 جلوه گر غیب لا مثال آمد

توضیحات:

۱- مفهوم بیت ناظر به حدیث قدسی است که می فرماید:
 "من طلبنی فقد وجدنی ومن وجدنی فقد عرفنی و من
 عرفنی فقد احبّنی و من احبّنی فقد (فانا) قتلته و من (انا)
 قتلته) قتلته فعلى دیته و من على دیته فانا دیته" (السید صدر
 الآملی، اسرار الشریعة و اطوار الطريقة و انوار الحقیقة،
 طهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲
 ه.ش، صفحه ۲۱۳).

۲- این بیت شامل اشاره به آیات قرآنی در صدر سورة
 الشمس (۹۱) است که می فرماید: "والشمس و ضحیها

والقمر اذا تلهّا و النهار اذا جلیها و اللیل اذا یغشیها ...".
 ۳- قضیه ظهور نار در کوه طور در آیه ۲۹ سوره قصص
 (۲۸) است که می فرماید: "فلما قضی موسی الاجل و سار
 باهله انس من جانب الطور نارا قال لاهله امکنوا انی
 انست نارا لعلی آتیکم منها بخبرا و جذوة من النار لعلکم
 تصطلون".

۴- مفهوم این بیت ناظر به آیه شماره ۱۲ در سوره اسری
 (۱۷) است که می فرماید: "وجعلنا اللیل و النهار آیتین
 فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من
 ربکم و لتعلموا عدد السنین و الحساب و کل شیء فصلناه
 تفصیلاً"

۵- این بیت شامل مضامین آیه ۱۴۳ در سوره اعراف (۷)
 است که می فرماید: "و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربّه
 قال ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترینی ولكن انظر الی
 الجبل فان استقرّ مکانه فسوف ترینی فلما تجلّی ربّه للجبل
 جعله دکا و خرّ موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت
 الیک و انا اول المؤمنین".

۶- مفاهیم این بیت و بیت قبلی ناظر به مندرجات سوره
 طور (۵۲) در قرآن مجید است.

۷- در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره واقعه (۵۶) آمده است که:
 و السّابقون السّابقون اولئک المقرّبون".

۸- در اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی آمده است که
 کوه قاف گرداگرد زمین را فرا گرفته و جایگاه عنقا (سیمرغ)
 است. در نظر اهل عرفان کوه قاف عبارت از قلب است که
 منزل گاه عنقای بقا است.

۹- قاف تا قاف تعبیری از سرتاسر دنیا است. در شعر وحشی
 بافقی است که می گوید:

"عزلت ما شده سر تا سر دنیا مشهور

قاف تا قاف بود عزلت عنقا مشهور".

و در شعر حافظ آمده است که:

"ببر خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر

که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست" ■

حذف سر دلبران و توهم توطئه:

برخورد با اشارات غریبان به امر مبارک

پژمان مصلح

خلیج فارس و بعد جاده بغداد اشاره ای می کند و تا اندازه ای هم، با وسواس قابل تحسینی، به لوازم سفر و توشه راه و نوع رختخواب و "پیشنهادهای جزئی دیگر" می پردازد. گرفتاری پیچ و تاب راههای رفتن به ایران و دشواری منازل بودم که ناگهان عبارتی زیر عنوان "زنجان و سلطانیه" مرا متوقف ساخت. در چند کلمه به "کشتار عظیم" بایان در این ناحیه

اشاره شده بود. (۲)

شگفتی ام از آنجا بود که انتظار اشاره ای، حتی اشاره ای گذرا، به امر مبارک در کتابی که بعد از ۱۳۵۷ و پس از فروپاشی رژیم پادشاهی در ایران تجدید چاپ شده، نداشتیم. دیگر نه از سرتفتن، بلکه به انگیزه یافتن اشارات دیگری به آیین مبارک بابی و همچنین بهایی، سراسیمه هر دو جلد را کاویدم. حضرت ولی امرالله در موارد متعددی در کتاب *قرن بدیع و تاریخ نیل* زرنندی به زبان انگلیسی، به آثار غریبانی نظیر

۲۰۰ تا ۳۰۰ جلد کتاب به زبانهای گوناگون اروپائی فروگذاری نمی کند و همین تحقیق دامنه دار - بنا به توضیح مقدمه فارسی - موجب می شود که در طی نه ماهی که در اطاق کوچکی در لندن به نگارش اثر خود مشغول بوده، توجه خاصی نیز به بررسی نظریات پیشینیان و ارائه آراء اصلاح گرایانه نشان دهد.

مقدمه نویسنده را پشت سر گذاشتم و به فصل اول رسیدم. کرزن اسامی محققینی که استنباطات ایشان را چاشنی ملاحظات خود نموده، در جدولی که از اوایل قرن ده میلادی شروع و تا آخرین دهه قرن نوزده ادامه دارد و شامل نامهایی نظیر شاردن، گوینیو، وامبری و براون است، برمی شمرد. فصل دوم به شرح کوتاهی از مسیرهای گوناگون رسیدن به ایران اختصاص داده شده است. نویسنده از راه انزلی سخن می گوید و جاده تبریز و مسیر عشق آباد. استفاده از راه افغانستان را صلاح نمی داند ولی به سمت

بسته ایرانم رسید. در میان رنگارنگ مهرها و مجوزهای پستی و انبوه تمبرهای باطل شده، خط انگلیسی مادرم را شناختم. ابتدا به ملایمت شروع به گشودن کاغذ و نوار بسته بندی نمودم، اما چند لحظه ای بیش نپایید که صبر از کف دادم و از ورای کاغذهای نیمه پاره و نوار گره خورده جلد اول و دوم *ایران و قضیه ایران*، نوشته جرج ننتیال کرزن (۱۸۵۹-۱۹۲۵)، را بیرون کشیدم. (۱)

مقدمه های مترجم و نویسنده را از روی تفتن و به طور سرسری ورق می زدم. دریافتم که کتاب ۱۵۰۰ صفحه ای حاضر، برای اولین بار در سال ۱۸۹۲، در حالی که مؤلف آن تنها سی و دو سال داشته، در لندن به چاپ رسیده بوده است. در حقیقت، کرزن در پائیز ۱۸۸۹ به عنوان خبرنگار روزنامه تایمز به ایران می آید و در خلال دوران اقامت خود تصمیم می گیرد که کتابی در مورد کشور میزبان به رشته تحریر درآورد. به این انگیزه، از مطالعه

گوینو، براون و البته کرزن استناد فرموده اند. (۳) پس از مقایسه ترجمه فارسی با اقتباسات موجود در دو اثر مذکور حضرت ولی امرالله و بعداً مراجعه به اصل انگلیسی *ایران و قضیه ایران* خود را رو در روی قضیه ای بدیهی یافتیم: ترجمه فارسی به طور کلی (به غیر از بی دقتی که در حذف "کشتار بابیان" صورت گرفته) با تردستی سانسور شده بود، به طوری که از سر دلبران که قرار بود در حدیث دیگران بیاید، نکته ای به جا نمانده بود.

در طبع فارسی، نه اشاره ای به "صفحات تاریخ بابی که به خون شهدای آن رنگین شده است" باقی مانده، نه سخنی از تخمین جمعیت بابیان به "نیم میلیون" بل "یک میلیون نفر" گفته شده و نه اثری از اظهارات واقع بینانه نویسنده جوان در مورد امر در زادگاهش به جا گذاشته است. همان تیغ آخته ای که "در سنین اولیه، افراد این حزب ... را ملزم به دفاع" نموده بود، دیگر بار به کالبد کتابی افتاده تا گواهی کرزن به آنکه "بابیان ... نسبت به دولت و مقام سلطنت صدیق و وفادارند" پنهان بماند، شهادت او بر آنکه "در

بین ایشان از وزرا و رجال درباری تا افرادی که به مشاغل حقیر و کوچک مانند تنظیف معابر و غیره مألوفند دیده می شود" مسکوت گذاشته شود، اقرار او به آنکه "حتی جمعی از علما و مجتهدین معتبر و صاحبان محراب و منبر نیز به زمره این طایفه محشور می باشند" مخفی گردد و سرانجام تقدیر او از جناب طاهره "شاعره محبوب و ستمدیده" در زیر چادر پنهان گردد. (۴)

جالب آنجاست که درستی ادعای کرزن مبنی بر تلاش در رفع نقایص تألیفات گذشتگان که در مقدمه منتشر شده فارسی محفوظ مانده، به زیبایی در سطور ستر شده، منعکس می شده است. به عبارت دیگر، نویسنده در "رفع اشتباه و دفع توهمی که در بین نویسندگان اروپ خصوصاً انگلیسی زبان" نسبت به ادیان بابی و بهائی رخ داده بود، کمر همت می بندد و بدین وسیله راه گشایی برای بن بست نظریه پردازها مانند براون، گوینو و نیکلسون، که نحوه ارتباط شریعت حضرت باب با آیین جهان آرای حضرت بهاء الله را درک ننمودند، می آفریند. کرزن میگوید: "آنچه که اکنون محقق و مسلم

گشته و مورد قبول عامه است آنست که از هر یک صد نفر پیروان حضرت باب نود و پنج نفر آن در ظل دیانت بهائی وارد میباشند" و در تکذیب برخی اتهامات مغرضانه میهنی، می نویسد، نسبت افکار سوسیالیسم و کمونیسم و فساد اخلاق که در اوائل ظهور این امر بدون تأمل و تدبّر به پیروان این دیانت داده شده بهیچوجه مورد مجوزی ندارد. (۵)

لطف حضرت ولی امرالله در حقّ انگلیسی جوان و نقل یادداشتهای او تنها منحصر به ذکر نظریات وی در مورد ظهور نیست. برای مثال، در *تاریخ نبیل زرنندی* به زبان انگلیسی، حضرتشان در حین معرفی آرامگاه حضرت معصومه در قم اراده به استفاده از توضیحات کرزن می فرمایند. باز جای شکرش باقی است که این شرح، برغم تکرار آن در آثار بهائی، در ترجمه فارسی مورد بی مهری قرار نگرفته و مصادره ادبی نشده است. (۶)

در اینجا، نیت نفی ناشری، نویسنده ای و یا نهادی نیست. هنگامی که به زیر نام کرزن در *فرهنگ لغات منتخبه* مراجعه نمودم، بر ساده لوحی خود و انتظار یافتن اشارات بیشتری به امر در

ترجمه فارسی، خندیدم، چرا که از همان هنگام اولین چاپ های فارسی *ایران و قضیه ایران* (یعنی حتی از پیش از سه دهه پیش و در زمان سلطه رژیم سلطنتی) با حذف وقایع سرنوشت ساز بابی و بهائی از مجموعه دو جلدی که در آخرین سنوات قرن نوزده نگاشته شده، همواره قضیه ای ناقص به انتشار میرسیده است.

به تشخیص شهرنوش پارسی پور، داستان نویس ایرانی مقیم آمریکا، یک بیماری به نام "حذف کردن" از دیرزمان پیکر جامعه ایران را به تب و تاب انداخته است. وی مینویسد: "ما در مجتمع فرهنگی بزرگ شده ایم که حذف کردن جزئی از ساختار فرهنگی آن به شمار می آید. پارسی پور توضیحاتی درباره حذف زنان در منطقه خاورمیانه، که بزعم او توأم با "بیگاری" بوده است، میدهد و سپس به حذف گسترده یهودیان در طی قرون می پردازد. (۷)

با چنین پیشینه که گویی برخلاف قول خیام نه تنها "فردا" بلکه امروز در این "دیر فنا" نیز با آداب "هفت هزار سالگان سر به سریم"، چندان تعجب آور نیست که نوشته ای

مانند ترجمه *ایران و قضیه ایران* مورد دستبرد قرار گیرد. (۸)

چند ماهی گذشت، وقتی که کتاب *ایران از نگاه گوینو* بدستم رسید، مانند شخصی که یکبار فریب ساده لوحی خود را خورده و حال سعی دارد محتاطانه تر عمل نماید، مدتی، با حرکتی نسبتاً عالمانه، به جلد نیلگون کتاب نگریستم (۹) جوزف آرتور گوینو (۱۸۱۶ -

۱۸۸۲) در دو نوبت، در خلال سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۲، در طهران صاحب مناصب سفارتی بود گوینو پس از اتمام دوره خدمت اول، که با یادگیری زبان فارسی همراه بود، به فرانسه باز می گردد و کتابی در مورد مشرق زمین مینویسد که بخشی از آن زیر عنوان *سه سال در ایران*، بیش از پنجاه و پنج سال پیش، به فارسی ترجمه و چاپ میشود. در پایان نوبت خدمت دوم، وی به تهیه کتاب دیگری همت میگمارد که مجدداً بخشی از آن زیر عنوان فارسی *مذهبات و فلسفه در آسیای وسطی*، بدون ذکر نام مترجم، انتشار یافته است. به طور یقین، کتاب دوم او از اهمیت خاصی برخوردار است چرا که قسمت قابل ملاحظه آن اختصاص به شریعت مقدس حضرت اعلی و

وقایع اولیه آن دارد. هر چند نوشته های گوینو خالی از اشتباهات گوناگون نیست، اما از همان ابتدای انتشار این اثر در اروپا، توجه جمعی از اهل غرب و محققینی مانند رنان و براون را، معطوف به جزئیات تاریخی دیانت جوان و پرشور بابی می سازد. لازم به توضیح است که گوینو در زمینه های متفاوتی قلم زد و امروزه اندیشه های نژادپرستانه ای که ابراز نموده، هنوز مورد بحث است، اما نکته در خور تعمق ارتباط مرحوم محمد علی جمالزاده، بنیان گذار رمان فارسی و گوینو است. (۱۰)

سالها پس از فوت گوینو، مرحوم جمالزاده (۱۲۷۰ - ۱۳۷۹ ه. ش)، از یکسو بعضی از یادداشتها و نامه های او را نسخه برداری نمود و از سوی دیگر، برخی از داستانهای فرانسوی فارسی دان ما را ترجمه کرد. مرحوم جمالزاده، که گویا از ترجمه بی نام و نشان *مذهبات و فلسفه در آسیای وسطی* بی خبر بود، در جایی دو بار افسوس میخورد که این تألیف مهم هنوز به فارسی برگردانده نشده است و در مقامی، ضمن تأکید بر اهمیت بررسی "روابط و مناسبات گوینو با اقلیت های مذهبی ایران" آرزو

می کند که ای کاش "یکنفر از دانشجویان حقیقت جوی ما با پرهیز از هر گونه غرض و مرضی منحصرأ از لحاظ تاریخ نویسی و بیان وقایع در این باب تحقیقات بیشتری به عمل آورده و در نتیجه کار خود را به صورت کتاب و یا رساله ای به چاپ برساند تا هم وطنانش و هم مردم دیگری که بدینگونه مطالب و موضوعها دلبستگی دارند بهره مند گردند" (۱۱)

کتاب *ایران از نگاه گوینو* را به نیت برآورده شدن آرزوی پیروان فارسی به گونه فال حافظ (از روی ساده لوحی نابخشدنی) گشودم، شاهدهی نیامد. محصول چاپخانه کتاب مثله شده ای است که سخت محتاج به اصلاح است.

پژوهشهای گوینو در مورد دیانت بابی، با زحمت زیادی، زدوده شده و در نتیجه از بازگویی پاره باورنکردنی از کندوکاش وی در رابطه با سرزمین ایران جلوگیری به عمل آمده و در حقیقت تلاش روزانه یک فرانسوی دیپلمات، و نه یک فرنگی متخصص در زبانهای شرقی، در یادگیری زبان فارسی بی پاداش مانده است. دستاورد این دوخت و دوز، چهل تکه ای

است که از آراء نژادپرستانه گوینو سخن میراند تا مجالی برای اصول نوع دوستانه دیانت بابی، تابان از ایران قرن نوزده، بجا نماند. حاصل این نوع برخورد، ایرانی نه از نگاه گوینو، بلکه از دیدگاهی تنگ دگرذیسی شده است که هم سر و هم حدیث را قلع و قمع نموده است. (۱۲)

در جوار پدیده حذف، چه به صورت پاک کردن جمله ای و چه به صورت پاکسازی جمعی، همواره نوعی ترس از و علاقه به توطئه پنهانی (و پوشالی) هم وجود داشته است و قبل از آنکه به چگونگی تأثیر عادت معمول توطئه پرستی بر ترجمه فارسی یکی از آثار ادوارد براون نگاهی بیفکنیم، جا دارد قدری به این عادت اهل شرق بپردازیم.

مورگان شوستر (۱۸۷۷-۱۹۶۰) که برای بهبود اوضاع نابسامان وزارت مالیه در سال ۱۹۱۱ به ایران آمده بود، به تدریج به وجود علاقه نامعقولی به توطئه های سری پی میبرد و به قدری از شنیدن صحبت های پوچ به تنگ می آید که عاقبت برای پایان بخشیدن به سخنان بی حاصل اعلان میدارد که اصلاً او و همراهانش از

توطئه های مخفی خوششان می آید و به لحاظ آنان در کارشان موفق تر هستند! در چنین شرایطی، شهرت پیدا می کند که وی و تمامی همراهان و حتی بیست خدمتکار ایرانی که دولت در اختیار ایشان قرار داده بوده، همگی بهایی هستند! وقتی وزیر مالیه از او میخواهد که برای رفع شایعات، خدمتکاران ایرانی خود را اخراج کند، وی جداً از بی کار نمودن - اجتناب ورزیده و به آقای وزیر میگوید که اگر دولت ایران مشغله ای بهتر از پرداختن به این نوع حرفهای بی مغز ندارد، بهتر است مشاغل مهمتری را بیابد. (۱۳)

این سبک اعتقاد خرافی به توطئه، انسان را بی اختیار به یاد "دایی جان ناپلئون"، قهرمان رمان معروف ایرج پزشکزد، میاندازد که دست خارجی و بخصوص سیاست انگلیس را فعلاً نه در همه جا می جست و می یافت. نویسنده فقید هوشنگ گلشیری (۱۳۷۹-۱۳۱۶) در مورد شخصیت پردازی دایی جان ناپلئون و ایمان بی رویه او به توطئه "انگلیسا" بر علیه شخص و خانواده او که البته منجر به نامه نوشتن خیالی او به هیتلر و پناه بردن به آلمانی ها شد- مینویسد، "دریغ

که جامعه ما با وجود به مضحکه گرفتن دایی جان ناپلئون در بهترین سریال ایرانی هنوز نتوانسته است بر دو پای انسانی مختار بایستد و مسئولیت خود کرده هایش را بر عهده بگیرد. (۱۴) همین نوع برخورد دایی جان ناپلئونی در کار ترجمه فارسی *یکسال در میان ایرانیان* نوشته براون رسوخ نموده و نمایانگر واکنشی قشری به امر در زادگاهش میباشد.

نزد ایرانیان بهائی نام هیچ مستشرقی به آشنایی نام ادوارد براون (۱۸۶۲-۱۹۲۶) نیست. وی که اهمیت و منزلت حضور در مقابل حضرت بهاء الله در عکا را درک ننمود، در *یکسال در میان ایرانیان* بعضی تحقیقات خود در مورد امر را به طبع رساند و در *نقطه الکاف* تحریفات مفصلی را به وقایع اولیه امر نسبت داد، که البته بعدها نزد حضرت عبدالبهاء از کرده خود ظاهراً اظهار پشیمانی کرد. (۱۵)

با وجود آنکه به نظر میرسد که ترجمه حداقل چهل و پنج ساله *یکسال در میان ایرانیان*، بی کم و کاست حاوی ملاحظات براون در مورد ظهور است، شبیح توطئه پرستی در مقدمه و حواشی ترجمه

قابل رؤیت است. به عبارت دیگر، مترجم کتاب در مقدمه و حواشی شبیح زده فارسی (دایی جان ناپلئون وار) از "منافع بزرگی" که نویسنده با تحقیقات بابی و بهایی خود به اکثری از ایرانیان رسانده، و بدین وسیله همه را از ورطه توطئه ای نامرئی مصون نگهداشته، صحبت به میان میآورد. اما در حقیقت چنین می نماید که بدلیل عدم حذف تحقیقات براون، خود را موظف بدفاع از ترجمه خود یافته و بدین منظور توهم توطئه را دستاویز قرار داده است، توهمی که مورگان شوستر به آن محل نگذاشت و دایی جان ناپلئون از آن مجنون شد (۱۶) این گفتار را به راحتی میتوان با امید به حقیقت پیوستن آرزوی مرحوم جمالزاده و به مدد "یا رب، دعای خسته دلان مستجاب کن" حافظ به پایان برد، اما چنین امیدی و چنین دعایی برارنده جامعه نباض بهائی نیست. اگر پس از سی سال، و یا بزعمی "هفت هزار سال"،

تصمیم به چاپ کامل ترجمه کتاب کرزن گرفته شود، باید در هنگام ذکر تخمین های جمعیتی او پانویسی به این مضمون نیز اضافه نمود، "تنها یازده دهه پس از چاپ *ایران و قضیه ایران* در لندن، جمعیت

جامعه ۲۰۱۱۲ ملیتی بهائی، علی رغم وقایعی نظیر "کشتار عظیم" بابیان در زنجان و سلطانیه که در خلال این مدت اتفاق افتاده، به حدود پنج میلیون نفر رسیده است. شکی نیست که هر قدر انتشار این ترجمه فارسی به تعویق بیفتد، اندازه ضریب ریاضی نمایانگر جهش جمعیتی جامعه بهائی از زمان کرزن بزرگتر خواهد شد.

به دلیل نقل دیدگاههای غریبان در آثار بهائی و سرقت بی سرو صدای همان مواضع از ترجمه ها و تحقیقات غیر بهائی فارسی، "حدیث دیگران" در لابه لای سطور خلل ناپذیر "سر دلبران" از هر نوع ستر و آسیبی مصون مانده است.

یادداشتها:

۱- کرزن جرج نتنیال. *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳

۲- رجوع کنید به *ایران و قضیه ایران*، جلد ۱، صفحه ۸۱

۳- بنا به فرمایش حضرت امه البهاء روحیه خانم، حضرت ولی امرالله پیش از خلق *God Passes by* حداقل به ۲۰۰ جلد کتاب مراجعه فرموده بودند. رجوع کنید به

- Shuster W. Morgan. **The Strangling of Persia**. New york. Greenwood Press Publishers, 1968
- ۱۴- گلشیری، هوشنگ، واقعیت و خیال، ظاهر و باطن در باغ در باغ، جلد ۲ تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸، صفحات ۶۹۱-۶۸۱ همچنین در رابطه با توهم توطئه دایی جان ناپلئون و شیوع این پدیده در جامعه تا به امروز، رجوع کنید به مقدمه ترجمه رمان، Pezeshkzad, Iraj. **My uncle Napoleon**. Translated by Dick Davis, Washington, DC: Mage publishers, 1996
- همچنین رجوع کنید به:
- نراقی، حسن. "ایرانیان و توهم دائمی توطئه" در **جامعه شناسی خودمانی**، تهران: نشر خاوران، ۱۳۸۲، صفحات ۹۵-۱۰۰
- ۱۵- به منظور آشنایی بیشتر با براون و ارتباط وی با امر رجوع کنید به صفحات ۲۶۹ تا ۲۷۲ در **مارتین داکلاس و هاچر ویلیام دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی**. ترجمه پریوش سمندری (خوشبین) و روح الله خوشبین. دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۸۹
- ۱۶- رجوع کنید به مقدمه مترجم و حاشیه صفحه ۲۰۳ در براون- ادوارد. **یکسال در میان ایرانیان**- ترجمه ذبیح الله منصوری، کانون معرفت، چاپ دوم.
- طهران ۱۳۳۴.
- ۱۰- گوینو، جوزف آرتور سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران: گوینو، جوزف آرتور، **مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی**، ترجمه م. ف. احتمالاً مترجم همایون فره وشی. مجهولیت نام مترجم **مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی** نکته قابل تأملی است در سالهای اخیر نیز مشاهده میشود که مثل نام نویسنده کتاب **رگ تاک** که نظری مساعد به امر دارد نام مستعاری است و یا کتابی که چند سال پیش در اروپا به فارسی توسط یک نفر مسلمان نگاشته شد (و نام آن در خاطر من نیست) زیر نام مستعار به چاپ رسیده چرا که منصفانه نوشته شده است.
- ۱۱- رجوع کنید به صفحه ۲۰ در جمالزاده، سید محمد علی- **قنبر علی** تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷ و همچنین رجوع کنید به جمالزاده، سید محمد علی "میراث گوینو" **یغما**، سال ۱۴، شماره مسلسل ۱۵۴ (شماره ۲)، اردیبهشت ماه ۱۳۴، صفحات ۶۸-۶۳
- ۱۲- گوینو ضمن اشاره به معاشرت خالی از تعصب بایان با پیروان سایر ادیان و عدم عقیده ایشان به "ناپاکی طوائف غیر مسلمان" مینویسد، "اگر بایه به نسخ [رسم ناپاکی غیر مسلمان] موفق گردد خدمت بزرگی به جامعه آسیایی کرده اند. نقل از **مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی**، صفحه ۲۸۹
- ۱۳- رجوع کنید به صفحات ۲۱ و ۲۲ در
- Rabbani, Ruhiyyih. صفحه ۹۶ در **The Guardian of the Baha'i Faith**. London: Baha'i Publishing Trust. 1988
- ۴- رجوع کنید به صفحات ۱۷۸، ۱۸۶، ۴۱۲ در ربانی، شوقی (حضرت). کتاب **قرن بدیع**. ترجمه نصرالله مودت، دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، چاپ دوم ۱۹۹۲ و همچنین رجوع کنید به صفحات ۴۹۶ تا ۵۰۵ از Curzon, George. **Persia and the Persian Question**. London: Longmans, Green, and Co. 1892
- ۵- رجوع کنید به صفحات ۴۱۰ و ۴۱۲ از کتاب **قرن بدیع**.
- ۶- رجوع کنید به ایران و قضیه ایران. جلد ۲، صفحه ۸ و همچنین صفحه ۱۶۰ در Nabil. **The Dawn- Breakers**. Translated by Shoghi Effendi. London: Baha'i Publishing Trust, 1975
- ۷- پارسی پور، شهرنوش "نگاهی به مجموعه یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر" **شهروند**، شماره ۷۵۳، ۱۷ ژانویه ۲۰۰۳
- ۸- در رباعی منسوب به عمر خیام آمده است:
- ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمريم
فردا که از این دیر فنا درگذریم
با هفت هزار سالگان سر به سریم
- ۹- ناطق، ناصح، **ایران از نگاه گوینو**،

محفل روحانی محلی و امر تبلیغ

نویسنده: ناتان روتشتاین

ترجمه: صادق مهربان

گرچه در حال حاضر در حدود بیست و پنج هزار (۲۵۰۰۰) (۱) محفل روحانی محلی در دنیا وجود دارد ولی آنها از نظر رشد در سطوح مختلف قرار دارند. بعضی از آنها بطور مؤثری به جامعه خود خدمت میکنند و برخی که به حد کمال نرسیده اند حتی برای تشکیل مرتب محفل باید کوشش و سعی نمایند.

بدیهی است میزان سودمند بودن یک محفل روحانی مبتنی بر اقداماتی است که اعضاء آن به طور مرتب برای ازدیاد معلومات خود و استفاده از ادعیه و مناجاتها بکار برند محفلی که متشکل از افرادی باشد که به طور جدی در بالا بردن سطح ادراک روحانی خود کوشا باشند موفق به انجام خدمات ذی قیمتی به جامعه خود شده و متوجه خواهند شد که به چه علت هیکل مبارک حضرت ولی امرالله امر تبلیغ را مقدم ترین و مهمترین مسئولیت محفل روحانی دانسته اند.

البته برای محفلی که در گیر و دار مسائل مربوط به تحکیم زیر بنای جامعه می باشد مشکل خواهد بود که توصیه هیکل مبارک را در مورد امر

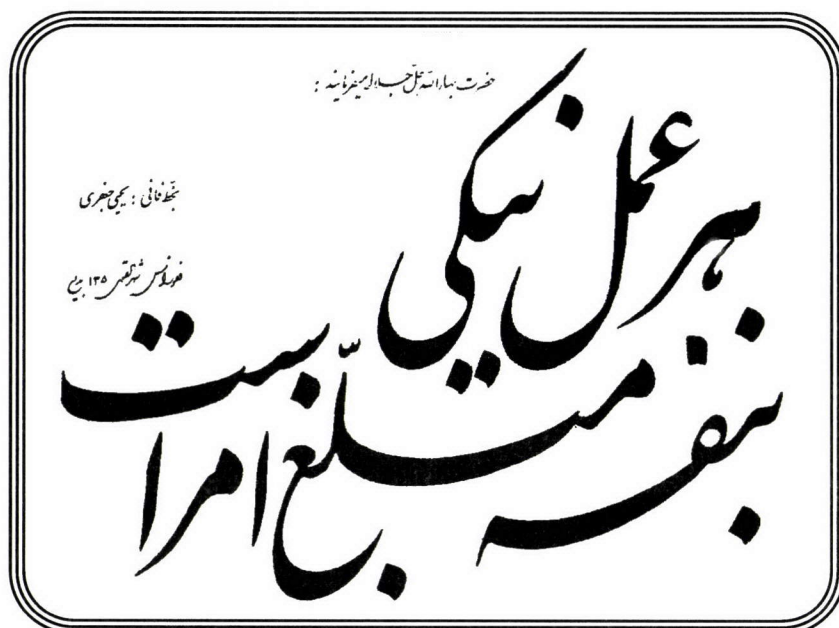
تبلیغ به مورد اجرا گذارد حتی اگر مصمم بانجام چنین خدمتی باشد. مسائل مربوط به ازدواج، رجوع اختلافات شخصی به محفل، تحقیق درباره مراکزی که امر مبارک را مورد حمله قرار میدهند و هم چنین رسیدگی به طرح نقشه های مربوط به اعلان و نشر امر بیشتر وقت محفل را به خود اختصاص میدهند. فی الحقیقه انتظار انجام این امور توسط نه نفر اعضاء محفل که باید شغل خود را حفظ کنند، خانواده خود را اداره نمایند و به امور منزل نیز برسند منصفانه نیست. در نتیجه یافتن فرصت و نیروی کافی برای طرح یک نقشه تبلیغی و اجرای آن تبدیل به یک تعهد بسیار بزرگی میشود که معمولاً قابل اجرا نیست و اگر هم اجرا گردد با عدم موفقیت یا موفقیت مختصری روبرو میشود و بدتر از آن اعضاء محفل احساس گناه کرده و دچار یأس و دلسردی میگردند.

برای بسیاری از محافل روحانی با وجود مساعی دلیرانه ای که به منظور تغییر جهت فعالیت های خود مبذول میدارند جلوگیری از وقوع چنین وضعیتی غیر ممکن میباشد که برای

اعضاء آن دردناک و ناراحت کننده است زیرا در عمق ضمیر خود احساس می کنند که راه صحیحی را انتخاب نکرده اند ولی قادر به کشف مشکل اساسی نیستند. به هر حال برای اغلب محافل که غرق مسائل اداری هستند یک راه وجود دارد که متأسفانه پیروی آن چندان آسان نیست.

اگر محفل بیشتر وقت، نیرو و امکانات خود را بسوی امر تبلیغ سوق دهد بالمآل متوجه خواهد شد که در طریق صواب و راه درست قدم برداشته است.

یک محفل در نیوانگلند (۲) که گرفتار کشمکش های خصوصی و مسائل شخصی بسیار بود مصمم شد توجه خود را بیشتر به امر تبلیغ معطوف دارد و با راهنمایی یکی از اعضاء هیئت معاونت که محفل را به تمرکز فعالیت در زمینه تبلیغ تشویق نمود محفل تولد ثانوی روحانی یافت. در نتیجه ثقل بار مسائل شخصی به طور قابل ملاحظه ای تخفیف یافت و اختلاف خصوصی کنار گذاشته شد. پس از آنکه چند متحرّی حقیقت ایمان خود را بامر حضرت بهاءالله اعلان کردند اعضاء



محفل از ملامت کردن یکدیگر پرهیز نمودند و با اعتماد و حسن تفاهم و محبت بیشتری شروع به همکاری کردند. کسب موفقیت‌ها یکی پس از دیگری فضای تیره جلسات را روشن و صاف نمود و موجب شد که محفل به شور و تبادل نظر مؤثرتری پردازد و جامعه‌ای خوشحال‌تر به‌پار آورد.

از طرف دیگر یک محفل با دارا بودن سابقه خدمات برجسته‌ای در مورد تبلیغ تصمیم گرفت که نیروی خود را بطریق دیگری بکارگیرد و عملاً تمام اقدامات تبلیغی خود را متوقف ساخت. به فاصله چند ماه یورش مسائل شخصی محفل را از هر سو در بر گرفت. سوء تفاهمات و اختلاف نظرها در جامعه شروع به رشد نمود و سبب شد که عده‌ای کناره‌گیری کنند که منجر به انحلال محفل گردید.

بعضی از محافل روحانی هر ساله به منظور حفظ موقعیت تشکیلاتی خود سعی میکنند که با صرف نیروی قابل ملاحظه‌ای بهائیان سایر نواحی را قانع کنند که به جامعه آنها پیوندند در صورتی که اگر این مقدار نیرو برای فعالیت‌های تبلیغی به کارگرفته میشد نتایج بسیار سودمندی از آن حاصل میگردد و به جوامع آنها نیروی حیات روحانی بیشتری می‌بخشید و با یک نیروی جدید رشد روحانی بیشتری در

افراد ایجاد میشد و با جلب مصدقین تازه جامعه نیز رشد بیشتری پیدا میکرد. جامعه است می‌گردد. کاملاً قابل درک است که به چه علت در حقیقت محفلی که با جلب احباء سایر نقاط به جامعه خود میکوشد تا تعداد افراد بهائی را حفظ کند مانند بیمارستانی است که یک مریض بد حال را با استفاده از فنون پیشرفته پزشکی مدتی بیشتر زنده نگاهدارند. البته سعی در جلوگیری از انحلال محفل بسیار مهم است ولی این اقدام باید با توسل به امر تبلیغ عملی گردد نه به وسائل مصنوعی.

یادداشت‌ها:

۱- این رقم مربوط به زمانی است که کتاب Teaching The Bahai Faith توسط آقای ناتان روشتاین تدوین شده است.

۲- New England

هر گاه یک محفل روحانی هر ساله این روش یعنی سعی در جلب بهائیان سایر نقاط را به جامعه خود ادامه دهد خود را گرفتار خطری بزرگ که همانا اعتیاد به اجرای چنین روشی میباشد خواهد کرد و این رویه‌ها جانشین امر تبلیغ

طفل محروم دنیا طفل دنیا، طفل من، طفل شما، طفل همسایه ها

دلیله ثابت (طیسی)

اگر این بحث من و ما کم بشه
همه دنیا خالی از الم میشه
قلب مردم پرنیان پرند میشه
همه دستها به دعا بلند میشه
اگه دستها همه با هم به هدف پل بزنند
می تونند برفرق دنیای جوان گل بزنند
دیگه هیچ جا غمی نیست
دیگه هیچ ماتمی نیست

همه را اگر همه دوست بدارند
سرشادی شونه هم بدارند
نه سیاه و نه سفید نه سرخ و زرد
نه دیگه دل کسی خونه درد
اگه دنیا همه یک وطن بشه
همه دلها سبزه و چمن میشه
اگه دستها همه با هم به هدف پل بزنند
می تونند برفرق دنیای جوان پل بزنند
دیگه هیچ جا غمی نیست
دیگه هیچ ماتمی نیست

ای جوان ها برسونید این پیام
میرسد گر عطر جنت به مشام
همه جا نکهتی از کلام اوست
بهر هر درد دوا مرام اوست
پرش کفتر صلح ز بام اوست
اگه دستها همه با هم به هدف پل بزنند
می تونند برفرق دنیای جوان گل بزنند

می تونند پل بزنند
می تونند گل بزنند

اگه دستها همه با هم به هدف پل بزنند
می تونند برفرق دنیای جوان گل بزنند
می تونند پل بزنند
می تونند گل بزنند

طفل دنیا که لگد کوب جفا است
در تمنای یک آغوش صفا است
ریزد از نگاه سردش التماس
وای از این مردم سخت نا سپاس
گر هدف خدمت خلق بینواست
خالق و خلق از این هدف رضاست
اگه دستها همه با هم به هدف پل بزنند
می تونند برفرق دنیای جوان گل بزنند
دیگه هیچ جا غمی نیست
دیگه هیچ ماتمی نیست

بدنش دنده و پوست گریه ساز
صورتش دو چشم و یک دهان باز
نگهش پر از تمنا و نیاز
نال هاش شعر درون رنج و راز
اشک ما جواهر اگر برای او میاد
وقتیکه ز چشم اون برای لقمه خون میاد
اگه دستها همه با هم به هدف پل بزنند
می تونند برفرق دنیای جوان گل بزنند
می تونند پل بزنند
میتونند گل بزنند

قلب عالم وقتی یک طپش داره
کی میگه دنیا دیگه تنش داره

مدرنیته یا چالش سنت و تجدّد

از دیدگاه آئین بهائی

دکتر فرح دوستدار

بنا بر اعتقاد بهائیان با شروع تاریخ دیانت بهائی در حوالی نیمه قرن ۱۹ میلادی فصل جدیدی در تاریخ تحوّل اندیشه مدرن آغاز میگردد و مؤمنین اولیه این دیانت با بسط و انتشار آن در سراسر جهان بار دیگر خاک ایران را نظرگاه و قبله جهانیان می سازند.

جامعه ایرانی در نیمه های قرن ۱۳ هجری شمسی مقارن با نیمه های قرن ۱۹ میلادی در یکی از دوران های تاریک تاریخ خود به سر میبرد. شکست دوگانه ایران از سپاه روسی و عقدنامه ترکمنچای موجب آگاهی جامعه ایرانی نسبت به عقب ماندگی خود از قافله تمدن گردید. از این زمان است که سؤال سنت یا تجدّد و از میان برداشتن موانعی که موجب عقب ماندگی ایران گردیده مطرح شده و تا به امروز یکی از اساسی ترین بحثهای جامعه روشنفکران ایرانی را تشکیل میدهد. از آنجائیکه مسئله چگونگی برخورد با مظاهر تجدّد و علل عقب ماندگی ایران در آثار

بهائی مورد تجزیه و تحلیل جدیدی قرار می گیرد در خور آنست که توجّه متفکرین ایرانی را بیش از پیش به دیدگاه بهائی در این مورد جلب نمائیم.

پیدایش دیانت بهائی یکی از پدیده های عصر مدرن است. شارع آن حضرت بهاءالله نه تنها به نقد سنت های جامعه ایرانی می پردازد بلکه با دیدی آینده نگر به تجزیه اصول بنیادین جامعه مدرن پرداخته شرق و غرب را با یکدیگر مرتبط میسازد و تمدن بشری را به مرحله والاتری رهنمون میگردد.

در این مقاله ابتدا نظر کوتاهی به تاریخچه شروع بحث مدرنیته در ایران می افکنیم. پس از آن به این سؤال پاسخ داده که مدرنیته یا چالش سنت با تجدّد چیست؟ اصول بنیادین آن کدامند و چه مراحل را تا کنون طی نموده. در قسمت سوم این تحقیق تحوّل و بسط مدرنیته را از دیدگاه بهائی بررسی میکنیم و در خاتمه نگاهی به نقش ایرانیان در تحولات آینده

جهان می اندازیم. اولین مرحله بیداری ایرانیان در مورد عقب ماندگی خود و تفکر در مورد علل آن پس از شکست ایران در جنگهای دوگانه روس بود که اولین آن در بین سالهای ۱۸۱۲-۱۸۰۳ و دومین آن در سالهای ۱۸۱۲-۱۸۲۶ واقع گردید. سردار سپاه ایران در این جنگها عباس میرزا پسر ارشد و ولیعهد فتحعلیشاه بود که تاریخ از او بعنوان شخصی وطن دوست و با کفایت نام میبرد. با وجود تدارکات و پیش بینی های عباس میرزا لشکر ایران که سپاه یک امپراطوری ایلپاتی بود در مقابله با تسلیحات صنعتی و توپ و تفنگ ارتش روسی که در آن زمان مدرنیزه شده و خود را جهت مقابله با قدرتهای دیگر اروپا آماده می ساخت بسختی شکست خورده و مجبور به انعقاد عهدنامه ترکمنچای میگردد. در نتیجه این پیمان ایران قسمتی از اراضی خود را از دست داده و مزایای حقوقی و اقتصادی بسیاری را به اتباع روسی

واگذار میسازد.

در این زمان ذهن عباس میرزا و تعداد زیادی از متفکرین ایرانی بیدار شده و سؤالهای بسیاری در مورد علل عقب ماندگی ایران و چگونگی پیشرفت غرب مطرح میسازند. عباس میرزا که به جهت مرگش قبل از پدر هرگز به تاج و تخت سلطنت نمی نشیند بفکر چاره اساسی افتاده و به اقدامات گوناگونی دست میزند از جمله دستور ترجمه برخی از کتب غربی و فرستادن دانشجویان ایران به فرنگ و بازسازی ارتش ایران و ایجاد صنایع کوچک و غیره که همگی در تاریخ ثبت گردیده. از این زمان تاکنون چگونگی برداشت از مظاهر تمدن مدرن یکی از بحث های اساسی جامعه روشنفکران ایرانی را تشکیل میدهد.

در ارتباط با بحث مدرنیته یا تجدّد در ایران از قدیم الایام دو نظریه کلی موجود بوده است. گروهی از ایرانیان مدرنیته را عنصری وارداتی میدانند که به علت عدم وجود زیرساختهای اجتماعی و اقتصادی در ایران قابل بسط نمی باشد. مسائل ناشی از پیشرفت یک جانبه جامعه صنعتی مانند سودجویی بی حد و مرز و ثروتمند شدن نیمی

از جهان در برابر فقر روز افزون نیمه دیگر- استعمار و تسلط کشورهای قوی بر ملل ضعیف- اختراع و بکار بردن سلاحهای مهیب انهدام عمومی- تخریب بی باکانه فضا و محیط زیست و غیره و غیره باعث گردیده اند که مخالفان تجدّد بطور کلی مدرنیته را بزیر سؤال برده بدون آنکه توجه به جنبه های مثبت و غیر قابل برگشت آن داشته باشند.

گروه دیگری که جمعیت روشنفکران ایران را تشکیل میدهند مدرنیته را پدیده ای اومانیزم میدانند که وابسته به فرهنگ یا مذهب معینی نبوده و از آنجا که هدفش رفاه و سعادت بیشتر افراد انسانی است میتوان آنرا در هر فرهنگی مطرح ساخته و از آن بهره برداری نمود. البته این دو نظریه که آیا تمدن مدرن به بستر فرهنگی معینی تعلق دارد و یا در هر فرهنگی میتواند به ثمر رسد در جمع متفکرین غربی نیز مطرح بوده است. بطور مثال جامعه شناس معروف آلمانی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم میلادی ماکس وبر (Max Weber) که از مؤسّسین علوم اجتماعی جدید میباشد مذهب پرتستان و اخلاقیات آنرا زمینه ایجاد فرهنگ مدرن میدانند. از آنجائی که در

دنای کنونی اخلاقیات پرتستان مورد قبول همگان نمی باشد فلاسفه کنونی این نظریه را قدیمی تلقی کرده و قابل اعتبار نمیدانند. فیلسوف بنام آلمانی در عصر حاضر یورگن هابرماس (Jurgen Habermas) و چارلز تایلر (Charles Taylor) محقق فلسفه سیاسی در امریکا جهانی بودن تحول مدرنیته را مورد بحث قرار میدهند و آنرا فعل و انفعالی میدانند که دیر یا زود جمیع فرهنگهای جهان را دربر خواهد گرفت.

مدرنیته چیست و چه مراحلی را تا کنون طی نموده؟ در فرهنگ نامه لغتهای تاریخی به زبان آلمانی سه معنی مختلف برای لغت مدرنیته ذکر میشود.

یکی از معانی مدرن جدید بودن است در مقابل لغت کهنه و قدیمی. آنچه که اکنون مد است جدید است در مقابل عتیق. معنی دوم یعنی آنچه که در حال تغییر و تحول است در برابر آنچه که همیشگی و جاودانی است. معنی سوم مشخص کننده عصر معینی از تاریخ تحولات غرب است که هم اکنون نیز ادامه دارد.

شروع تاریخ دیانت بهائی در حوالی نیمه قرن ۱۹ میلادی زمانی بود که

دائرة المعارفهای اروپائی رفته رفته مفهوم مدرن را به عصر جدیدی نسبت دادند که از چند قرن پیش آغاز گشته و مدرنیته را جنبشی تلقی کردند که سنت ها را شکسته و نظام نوینی را بنیان می نهد. این عصر بر خلاف رنسانس با عهد عتیق تمایز داشته و آنچه در فاصله میان عهد عتیق و عهد جدید قرار داشت را قرون وسطی نامیدند. عصر جدید چگونه آغاز میگردد؟ تحولات عمیق فلسفی و علمی که پس از جنگهای صلیبی از قرن ۱۴ میلادی به بعد در اروپا به آرامی صورت گرفت موجبات انقلابهای فرهنگی و سیاسی و صنعتی را فراهم آورده و منجر به پیدایش شیوه های زندگی اجتماعی و فرهنگی ویژه ای در اروپا گردید که در محور آن رفاه و سعادت بیشتر افراد اجتماع- افزایش امنیت داخلی کشورها- شکوفائی تجارت و صنایع جدید و بسط قدرت خارجی ملل اروپا قرار داشت.

شروع عصر جدید را بعد ها یعنی در اوایل قرن بیستم تاریخ نویسان ابتدای قرن ۱۶ میلادی قرار داده و سه واقعه مهم را نقطه عطف تاریخ جهت خاتمه قرون وسطی تلقی کردند: ۱- رفرماسیون که منجر به

تأسیس مذهب پرتستان گردیده و شروع آن سال ۱۵۲۵ بود. ۲- کشف قاره امریکا از اواخر قرن ۱۵ میلادی که موجب شناخت کلی کره زمین گردید. ۳- فتح قسطنطنیه بوسیله ترکها.

عوامل مختلفی به عنوان ریشه و علت تحول مدرنیته آورده میشود که مهمترین آنان دو عامل زیر میباشند:

۱- انحطاط اخلاقی جامعه مسیحی اروپا و فساد کلیسای کاتولیک که تا قلب آن نفوذ کرده بود. رؤسای دینی در اواخر قرون وسطی به جاه و جلال زمینی پرداخته و به گسترش نفوذ سیاسی خود پرداخته بودند در حالیکه اخلاقیات در تمام زمینه های زندگی اجتماعی به تنزل و افول رسیده بود. انحطاط دستگاههای دینی، مارتین لوتر و کالوین دور رهبر مهم مذاهب پرتستان را بر آن داشت که مفاهیم دینی را از قید و بندهای ساخته و پرداخته کلیسای کاتولیک جدا ساخته و الهیات را به سرچشمه اصلی آن یعنی کلام مسیح بازگردانند. شعار مارتین لوتر جمله "آزادی شخص مسیحی" بود که در واقع مقصود آن آزادی وجدان فرد مسیحی در مورد

اعتقاداتش بود.

۴- عامل مؤثر دوم تحولات جدید علمی خصوصاً در قرن ۱۷ میلادی بود. قرن دکارت- گالیله و نیوتن. کشفیات جدید علمی و تاریخ شناسی و غیره موجب کشف اشتباهات بسیاری در کتب عهد عتیق و عهد جدید گردید و اعتماد محققین را نسبت به سندیت و اعتبار این کتب متزلزل ساخت. دانشمندان توجیه علمی برای داستان خلقت و نظام کهکشان و گناهکار بودن انسان و غیره که از اصول فکری و علمی مسیحیت بودند نیافته در نتیجه رفته رفته این کتب را از اعتبار علمی ساقط ساختند.

باین ترتیب تنها مبدأ کشف قوانین طبیعت و فهم حقایق را عقل انسان و روش علم تجربی قرار دادند. متفکرین عصر جدید پس از بی اعتبار شدن علم و الهیات قرون وسطی در تکاپوی یافتن معانی جدیدی برای مفاهیم جهان - خدا و انسان گردیدند. بشر که تا آن زمان جزء ناچیزی از نظام طبیعت بود در محور آفرینش قرار گرفت و عقل و درک او میزان شناخت طبیعت و نظام کیهان گردید.

عهد عتیق را در تاریخ اندیشه عصر

کیهان محور - قرون وسطی را عصر خدا محور و دوران مدرن را عصر عقل محوری یا فرد محور می نامند.

در طول قرنهای بعد یعنی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی تحولات فکری و علمی و صنعتی جنبه های مختلف زندگی بشری را دچار تغییرات کلی ساخت:

۱- در زمینه علم و صنعت کشفیات جدید و انقلاب صنعتی موجبات تولید بهتر کالا و رفاه بیشتر زندگی و انسانها را فراهم ساخت. این گونه پیشرفت صنعتی و اقتصادی را بعدها خصوصاً در قرن ۲۰ میلادی مدرنیزاسیون Modernisation نامیدند. مفهوم مدرنیزه کردن به معنی جدید کردن وسائل تولید و سازمان دهی بهتر کارخانجات و مؤسسات جهت تولید بیشتر و افزایش ثروت و رفاه مادی یکی از مفاهیم کلیدی قرن بیستم گردید.

۲- در زمینه اجتماعی تلاشهایی که جهت آزادی و برابری انسانها صورت گرفت بندهای اسارتیهای چند هزار ساله را گسسته و موجب از هم پاشیدگی نظام ارباب و رعیتی، از بین برداشتن بردگی و آزادی زنان گردید. برابری انسانها در مقابل قانون یکی از اصول بنیادین فلسفه لیبرالیسم یا آزادیخواهی میباشد که

آزادیهای قانونی افراد را تضمین می کند. مفهوم آزادی پیوسته در فلسفه لیبرالیسم آزادی در محدوده قانون است نه هرج و مرج و خودمختاری افراد.

۳- در زمینه سیاست با جدا ساختن دین از سیاست آزادی وجدان یعنی اختیار فردی جهت انتخاب دین و یا عقیده شخصی ممکن گردید. سکولاریسم یا جدا سازی مؤسسات دینی و سیاسی یکی از پیشرفتهای تاریخ بشر بشمار می آید، زیرا برای اولین بار واضح گردید که دین و سیاست دو مرجع مستقل و جدا از هم با دو وظیفه مشخص و مخصوص بخود می باشند. این جدائی برخلاف اثرات ظاهری آن که کوتاه کردن دست روحانیون از اقتدار زمینی بود موجب تطهیر و اصلاح کلیسای مسیحی گردید. بعبارتی سوء استفاده از نفوذ دین جهت پیشبرد مقاصد سیاسی نامقبول گردیده و دین به وظیفه و رسالت اصلی خود که سلطنت بر قلوب است بازگشت داده شد.

از این زمان به بعد در کشورهای غربی بوسیله ایجاد یک سیستم حقوق مدنی بیطرف تضمین آزادی وجدان - فکر - قلم و اجتماعات ممکن گردید. سکولاریسم یا

جدائی دین از سیاست که البته مقصود جدا بودن سیستم حقوقی این دو مرجع میباشد راه را جهت پیشبرد دموکراسی و عدالت اجتماعی هموار نمود.

علت بکنار گذاردن دین و بی اعتبار ساختن کتب دین و خصوصی قلمداد کردن دین و ایمان را باید در ناتوانی ادیان گذشته جهت حل مشکلات دنیای مدرن جستجو نمود. به عبارتی متفکرین این دوران راه دیگری جز این نمی دیدند زیرا تنها شرط پیشرفت علم و عدالت اجتماعی بی اعتبار ساختن نظام قرون وسطی بود.

۴- در زمینه هنر نیز تحولات عصر جدید موجب دگرگونی اساسی گردید. از آنجائی که هنر از اندیشه و احساس درونی هنرمند سرچشمه میگیرد آزادی فردی موجب بی قید و بند شدن هنر شده و هر نوع الگوی فکری مطرود گردید. یکی از علائم مشخصه هنر مدرن آنست که هیچ اصل و یا قانون واحد و همگانی در هنر ایجاد نگردید.

در نتیجه این تحولات هر مکتب فلسفی که زیربنای سیستم های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را تشکیل میداد اخلاقیات خصوصی

خود را تدوین نمود. دین نیز در دنیای مدرن به پستوی تاریک قلب انسانها تبعید شده و به عنوان مسئله ای خصوصی که تنها با قلب سازش داشته و از عقل گریزان است از صحنه علم و اجتماع مطرود گردید.

مدرنیته یا تحوّل تجدّد طلبی سگّه ای دو طرفه است همزمان با پیشبرد عدالت اجتماعی و رفاه و آزادی انسانها قید و بندهای اخلاقی گذشته نیز از هم پاشیده و دنیای متمدّن را با مشکلات جدیدی روبرو میسازد به نحوی که فلاسفه مدرنیته را پیوسته با بحران _ انقلاب و نابسامانی همگام میدانند. در اواخر قرن ۱۹ میلادی فیلسوف آلمانی نیچه (Nietzsche) اعتقاد و ایمان متفکرین عصر جدید را به نیروی عقل بی ثمر و شکست خورده تلقی کرده و معتقد بود که جامعه مدرن به مرحله پوچی و بی اعتبار بودن جمیع ارزشهای گذشته خود رسیده است او تنها هدف زندگی را در قوی شدن و ابراز قدرت میدانست.

جنگ قدرتهای ملی قرن ۲۰ میلادی را به خون آلود ترین قرن تاریخ بشری تبدیل نمود. امروزه برخی از منتقدین جامعه مدرن مانند

دانیل بل Daniel Bell معتقدند که ما وارد مرحله جدید تر و شدید تری از پوچی و تهی بودن Nihilism گردیده ایم. او نیز مانند بسیاری از محققین دیگر مشکل جامعه مدرن را یک بحران اخلاقی و معنوی میدانند. در اینجا مایلیم به یکی از بیانات حضرت ولی امرالله اشاره کنم که در توقیع ۱۱ مارس ۱۹۳۶ نگاشته اند و پس از گذشت بیش از ۶۰ سال هنوز مناسب حال است:

احیاء و بازگشت تعصّبات دینی و خصوصیات نژادی و غرور وطنی. شواهد روز افزون خود پرستی و سوء ظن و خوف و تقلّب، اشاعه تروریسم و قانون شکنی و شرب مسکرات و جنایت، داشتن عطش مفرط و کوشش حادّ و بیحدّ برای کسب مال و لذّت و شئون ناچیز دنیوی. تضعیف اساس خانواده اهمال در مراقبت و انضباط اطفال از طرف والدین. استغراق در تجمل پرستی. نداشتن حسّ مسئولیت در قبال ازدواج و بالتّیجه ازدیاد طلاق. انحطاط و انحراف در عالم هنر و موسیقی. ملوّث شدن ادبیات و فساد مطبوعات. تزئید نفوذ و فعالیت مروجین انحطاط که از بسر بردن زن و مرد با هم بدون ازدواج

دفاع میکنند و فلسفه برهنگی را تعلیم میدهند و حیاء را منسوخ و افسانه خیالی می شمارند و از قبول اینکه تولید نسل را مقصد اصلی و مقدّس ازدواج بدانند ابا دارند و دین را افیون خلق توصیف می کنند و اگر بتوانند نوع بشر را بقهقرای توحش و هرج و مرج و بالاخره بانعدام صرف سوق میدهند اینها همه بظاهر ظاهر از خواصّ بارزه جامعه فاسد منحطّ این زمانند جامعه ای که چاره دیگرش نیست جز آنکه یا دوباره احیاء شود یا بمرگ و نیستی دچار گردد. (۱)

آئین بهائی چگونه با مسئله تجدّد و سنت برخورد میکند؟

حضرت بهاء الله در الواح مختلف مسئله عقب ماندگی ایرانیان و علل آنرا مورد پرسش و تجزیه و تحلیل قرار میدهند. در لوح دنیا می فرمایند:

"آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست تر از جمیع احزاب عالم مشاهده میشوند" (۲) سپس ایرانیان بلکه جهانیان را دعوت مینمایند به ترک اوهام و خرافات و عقایدی که با عقل و علم امروزه منافات دارد:

" یا قوم در این یوم مبارک منیر خود را از فیوضات فیاض محروم نمائید امروز از سحاب رحمت رحمانی امطار حکمت و بیان نازل طوبی لمن انصف فی الأمر و ویل للظالمین امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگو ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره اند پاک و طاهر گردد این اصنام هائلند و خلق را از علو و صعود مانع امید آنکه ید اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند.

هدف دیانت بهائی را میتوان در این جمله خلاصه نمود که آئین بهائی مایل است با توجه به اصالت عقل انسان و شناخت آزادی وجدان، فکر و عقیده و تضمین برابری انسانها اخلاقیات و معنویت جدیدی را پایه گذاری کند که مطابق روح زمان بوده و رفاه مادی و معنوی جمیع انسانهای کره ارض را پیش برده است.

اصول تعالیم بهائی را که از دیدگاه بحث مدرنیته حائز اهمیت میباشد

میتوان بصورت زیر خلاصه نمود:

۱- تجدد و دوباره سازی تنها نیازی مادی و ظاهری نیست بلکه در مورد دین و اصول اخلاقی نیز صدق مینماید. همچنان که اجتماع - علم - صنعت - سیاست و اقتصاد همگی در حال تکامل و پیشرفت میباشند بهمین ترتیب معنویات و اخلاقیات جامعه بشری نیز باید دچار تحول گردد. دنیائی که در نتیجه پیشرفتهای سریع علمی و صنعتی و وسائل ارتباطی جدید روز بروز کوچکتر شده و بقول مفسرین آن به دهکده ای جهانی تبدیل میگردد بیش از پیش جراحت پذیر بوده و با اصول دینی و اخلاقی که بیش از هزار سال و یا دو هزار سال پیش عنوان گردیده سازگاری ندارد: حضرت بهاء الله در آثار خود به نقد سنت و مدرنیته هر دو پرداخته و نکته های تاریک این تحول را روشن میسازند. حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه که مسئله مدرنیته را مورد بحث قرار میدهد میفرماید: " اخلاق حسنه عندالله و عند مقربین درگاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین امور. لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد" (۳)

حضرت عبدالبهاء در خطابه ای که در مونترال کانادا در اول سپتامبر سال ۱۹۱۲ ایراد فرمودند میفرمایند: "دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق علم و عقل نباشد اوهام است ... باید مسائل دینی را با عقل و علم تطبیق نمود تا قلب اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود" (۴)

در آثار و کتب بهائی، کلمات الهی بمدد انسان می آید و چراغ راهنمای عقل او میگردد.

۲- هدف زندگی تنها رفاه مادی نمی باشد. انسان به آرامش وجدان و پرورش معنوی و اخلاقی نیز محتاج است. در رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء حکومت وقت ایران را در اواخر قرن ۱۹ میلادی تشویق به پیشبرد علم و صنعت مدرن نموده ولی سعادت واقعی را به رفاه مادی و معنوی هر دو مربوط میسازند. عرفان بهائی با الهام از عرفان اسلامی و سایر ادیان الهی قدمی فراتر نهاده و انسانها را به آرامش درونی در دنیائی پر آشوب، فعال و صنعتی، دنیائی که دائماً در حال پیشرفت و تحول و تکنیکی تر شدن است یاری میدهد. عرفان بهائی ریاضت طلب نیست و انسانها را عزلت گزین نمیکند بلکه

به آنها شناختی درونی و قلبها را در جامعه ای جهانی و وابسته بیکدیگر ارتباط می دهد.

۳_ اصول دیانت بهائی قید و بندهای اسارت‌های گذشته را گسسته و ضمانت اخلاقی جهت آزادی و برابری افراد را تأمین می کند. حضرت بهاء الله در لوحی در کتاب اقتدارات میفرماید:

"این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و به معاشرت با جمیع ادیان بروح و ریحان امر فرموده" و سپس میفرماید: "فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت" (۵)

۴_ آنچه که در دیانت بهائی جدید است هم آهنگ کردن آزادی فردی و یا ملی با وحدت اجتماعی و اتحاد جمیع ملل میباشد. حضرت ولی امرالله در توقیع ۱۱ مارس

۱۹۳۶ میفرماید: "وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاء الله مقرر فرموده مستلزم آنست که یک جامعه متحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً پیوسته و متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضاء مرکب اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد" (۶)

دیانت بهائی اصول مدرنیته را که موجب گوناگونی در اجتماع شده و به انسانها حق متفاوت بودن میدهد نه تنها مجاز میداند بلکه آزادی فکر و وجدان انسانها را تضمین اخلاقی نموده و در عین حال قلبها و نژادها را به یکدیگر نزدیک میسازد.

۵_ یکی دیگر از اصول بنیادین جامعه مدرن که در دیانت بهائی تأکید میگردد حکومت قانون بجای قدرت انفرادی است زیرا قدرت فردی به آسانی تبدیل به استبداد و خشونت میگردد.

آئین بهائی تحوّل انقلابی در مفهوم قدرت ایجاد می نماید. در حالی که برای انسان اجر و منزلت قائل شده و به او آزادی فکر و ابتکار داده میشود او را یاری میدهد که حس قدرت طلبی و سلطه جوئی را که بطور طبیعی در خصلت هر

انسانی نهفته است مهار نماید و با محدود کردن حس خودخواهی و جاه طلبی خویش آزادی سایر افراد را امکان پذیر سازد. از این رو دین دیگر احتیاجی به رؤسای روحانی که دارای قدرت و برتری فردی باشند نداشته و هر انسانی مسئول رفتار اخلاقی خویش میگردد. در دیانت بهائی مؤسّسات دینی تبدیل به تشکیلاتی با اصول دموکراسی یعنی انتخاب آزاد و عمومی و شور و مشورت میشوند مفهوم "قدرت" تبدیل میگردد به "خدمت به نوع بشر" و مسئولیت وجدانی و اخلاقی. ۶_ مؤسّسات دینی و سیاسی بنا بر فرموده حضرت بهاء الله جدا بوده و هر یک دارای مسئولیت و حوزه اقتدار خود میباشند. حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به ذبیح میفرماید: "حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مدائن قلوب عباد بوده احبای حقّ الیوم بمنزله مفاتیحند ان شاء الله باید کل بقوت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حق که در جمیع زیر و الواح فالق الاصباح جاری شده" (۷)

حضرت بهاء الله مکرراً در آثار خود تأکید میفرماید که هدف دین تأثیر در قلبهاست و تزکیه اخلاق و ترویج روحانیت است و ارتباطی با امور دنیائی و حکومت ندارد. اصل آزادی وجدان یا آزادی در انتخاب دین لازمه اش جدا بودن سیستم حقوق دینی و مدنی است. باین ترتیب حکومت دینی یا تئوکراسی Theocracy با تعالیم حضرت بهاء الله موافقت ندارد زیرا در حکومت دینی سیستم حقوق مدنی و دینی یکی است و عدم اجرای تعالیم دینی بوسیله حکومت مورد مجازات قرار میگیرد. حال مطابق تعالیم بهائی هر انسانی در انتخاب دین خود آزاد بوده و در عین حال در برابر قانون مدنی همه انسانها برابرند. شناخت حق و مظهر ظهور او و رفتار مطابق او امری شخصی و مسئولیتی فردی است. حضرت عبدالبهاء در "رساله مدنیّه" این تعلیم حضرت بهاء الله را تشریح نموده واضح میسازند که دین و سیاست دو مرجع با مؤسسات دوگانه و وظیفه مخصوص بخود میباشند. وظیفه دیانت حکومت و اداره مملکت نیست بلکه حمایت روحانی و هدایت اخلاقی انسانها است و هر زمان که رؤسای دینی و

تشکیلات آنان در سیاست دخالت نمودند از وظیفه اصلی خود یعنی تربیت اخلاقی انسانها باز ماندند. البته جدا بودن مؤسسات دینی و سیاسی دلیل آن نیست که در کتب دینی اصول سیاست بحث نگردد. ۷- هدف دین شناخت ارزشهای اخلاقی و پیشبرد عدالت اجتماعی در سیاست است. در آثار بهائی همعنان با اخلاقیات جدید و روش رفتار انسانها در جامعه مدرن اصول سیاست نیز بر پایه اخلاقیات و عدالت اجتماعی مورد بحث قرار میگیرد. حضرت بهاء الله در الواح بیشماری خطاب به سلاطین و رؤسای دول زمان خود روش سیاست عادلانه را مطرح نموده و سیاسیون را به شناخت حق و پیام او دعوت می نمایند. بعبارتی هدف دین تربیت اخلاقی انسانهاییست که با روش عادلانه خود سیاست را پاک و مظهر ساخته و به مرحله والایتری رهنمون سازند. ۸- آنچه که اصول دموکراتیک بهائی را فرق میگذارد آنست که جدال و رقابت جهت کسب قدرت که در دموکراسی های فعلی اساس و جزء غیر قابل اجتناب آنست می باید به مشورت و شفقت و عدالت تبدیل گردد. برخورد عقاید

مختلف نباید هرگز حس نوع دوستی و مراعات حقوق دیگری را در انسان زائل نماید. دیانت بهائی تشکیلات و مؤسسات اداری خود را که بر اساس دموکراسی پیشرفته تری نسبت به مدلهای کنونی میباشند بعنوان مدلی جهت تکامل مؤسسات سیاسی معرفی مینماید. در کتاب قرن انوار که بوسیله مرجع جهانی بهائی بیت العدل اعظم الهی تدوین شده چنین می خوانیم: "جریان تشکیل بیت العدل اعظم به احتمال زیاد اولین انتخاب دموکراتیک جهانی در تاریخ انسانی است" (۸) هیچ یک از مؤسسات بین المللی تاکنون با رأی عمومی و آزاد همه افراد جهان انتخاب نشده اند و حال آنکه جامعه بهائی بالاترین مرجع خود را با رأی سری و آزاد نمایندگان بهائی از سراسر جهان انتخاب میکند. این مطلب برای جمیع محققین علم سیاست باید مسئله ای قابل توجه و درخور تأمل باشد. ۹- شناخت ارزشهای معنوی در اقتصاد یکی دیگر از اصول بهائیت و جهت حلّ مسائل جامعه مدرن رل مهمی را بازی خواهد کرد. برخی از محققین حلّ مسائل

و آثارش در جمیع اشیای عالم
ظاهر و هویدا اینست بشارت
اعظم که از قلم مظلوم جاری
شده" (۹)

منابع و یادداشتها:

- ۱- حضرت ولی امرالله - نظم جهانی بهائی -
منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله
ترجمه هوشمند فتح اعظم صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹
- ۲- لوح دنیا: مجموعه ای از الواح جمال اقدس
ایهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده صفحه ۴۷
- ۳- رساله مدنیّه صفحه ۷۰
- ۴- مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه
۵۳۰
- ۵- کتاب اقتدارات صفحه ۲۸ و ۲۹
- ۶- نظم جهانی بهائی صفحه ۱۶۵
- ۷- اقتدارات صفحه ۳۲۴
- ۸- قرن انوار صفحه ۷۹
- ۹- لوح دنیا مجموعه الواح صفحه ۴۶ و ۴۷



آفتاب علم و صنعت در غرب طلوع
نمود ولی با ظهور دیانت بهائی
شرق نیز و یا روشن تر بگوئیم ایران
زمین نیز رسالت جدیدی یافت و آن
روحانی نمودن جمیع کره ارض
است.

با بیانی از حضرت بهاء الله مطلب
را خاتمه می بخشیم:

" ای اصحاب ایران شما مشارق
رحمت و مطالع شفقت و محبت
بوده اید و آفاق وجود بنور خرد و
دانش شما منور و مزین بوده آیا چه
شد که بدست خود بر هلاکت خود
و دوستان خود قیام کردید ...

... خیمه امر الهی عظیم است
جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و
خواهد گرفت روز روز شماست و
هزار لوح گواه شما بر نصرت امر
قیام نمائید و بجنود بیان به تسخیر
افتاده و قلوب اهل عالم مشغول
شوید باید از شما ظاهر شود آنچه
که سبب آسایش و راحت
بیچارگان روزگار است کمر همت
را محکم نمائید شاید بندگان از
اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند
امروز ناله عدل بلند و حنین
انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و
امم را احاطه نموده از حرکت قلم
اعلی روح جدید معانی به امر آمر
حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد

اقتصادی در دنیائی که روز بروز
جهانی تر میشود را کلید حلّ سایر
مسائل میدانند. امروزه متخصصین
اقتصاد بهائی بوسیله انجمن
تحقیقات و نشریات خود در
تکاپوی عملی ساختن این اصول
میباشند.

در خاتمه این تجزیه و تحلیل میتوان
به سه نتیجه کلی رسید:

۱- پیدایش دیانت بهائی یکی از
پدیده های عصر مدرن است که به
نقد سنت و مدرنیته هر دو پرداخته
است. مطالبی که در آثار بهائی حل
و فصل میگردد در بحث مدرنیته و
یا نقد آن که آنرا پسا مدرن (Past
modern) مینامند حائز اهمیت
است.

۲- با اشاعه دیانت بهائی بوسیله
مؤمنین اولیه آن که ایرانی بودند
فصل جدیدی در تاریخچه نقش
ایران در تمدن جهان آغاز میگردد.
رونق و جلای جدیدی که بهائیان
به فرهنگ ایران در جهان
می بخشند باید برای هر ایرانی
در خور اهمیت باشد.

۳- سؤالی که از قرن ۱۹ میلادی در
ایران مطرح بوده یعنی چرا غرب
پیش رفت و ما عقب ماندیم را
میتوان همزیان با شارع دیانت
بهائی چنین جواب داد: مسلماً

مختصری از شرح احوال دکتر پرویز جاوید

پرویز جاوید در سال ۱۳۰۶ شمسی در طهران به دنیا آمد. پدرش دکتر اسدالله جاوید و مادرش طوبی خانم عهدیه هر دو از خادمین برازنده امر مبارک بودند. در ۴ سالگی برای پرویز عزیز سانحه ای پیش آمد که اثرات ناگوارش در رشد جسمانی و بینائی و شنوائی وی تا پایان عمر باقی ماند. پرویز علیرغم مشکلات جسمانی به مدد همت بلند و روحیه ایمانی قوی به تحصیلات خود ادامه داد تا در سال ۱۳۲۸ موفق به اخذ درجه دکتری در رشته داروسازی از دانشگاه طهران شد. در سال ۱۳۳۶ به منظور ادامه تحصیل به امریکا رفت و موفق به اخذ Phd در رشته Physical Farmacy از ویسکان (Wiscinsin) و Physical Chemistry از اوهایو (Ohio) شد. در سال ۱۳۴۸ به ایران بازگشت و در بهمن ماه همان سال با خانم آذر تیبانی ازدواج کرد. ثمره این ازدواج پسری به نام آرمان است. در سال ۱۳۵۵ همراه با عائله خویش به امریکا عزیمت نمود و در سال ۱۳۵۸ تنها به ایران مراجعت کرد و دیگر تا پایان عمر همسر و فرزندش را ندید. پس از مراجعت در دانشگاه طهران مشغول به تدریس شد. در سال ۱۳۵۹ رسماً به خاطر عقیده راسخ در امر مبارک حکم اخراجش از دانشگاه صادر شد ولی برای خدمت به دانشجویان هموطنش مدت دو سال بدون دریافت حق التدریس به دانشگاه میرفت و تدریس میکرد. در سال ۱۳۶۱ به طور جدی و تهدید آمیز از ورود به دانشگاه منع شد. در همین سال به دستور دادگاه انقلاب اسلامی تنها خانه مسکونیش مصادره شد. پس از آن در داروخانه ای مشغول به کار شد. در زمستان ۱۳۷۸ بر اثر تصادف با اتومبیل پایش شکست و مدتی خانه نشین شد. پرویز عزیز در ۲۷ مهر ماه ۱۳۸۲ به ملکوت ابهی صعود نمود.

مهمترین رویداد در زندگی دکتر جاوید تشرف به حضور حضرت ولی محبوب امرالله در سن ۱۳ سالگی بوده است. در این زیارت حضرت ولی امرالله ضمن اظهار عنایت مخصوص به او توصیه فرمودند که تحصیلات خود را تا بالاترین مدارج علمی ادامه دهد و از این موقعیت در خدمت به امر مبارک نهایت استفاده را بنماید. و حقا که این دستورالعمل مولایش را به شایسته ترین وجه اجرا کرد.

از نوجوانی با ایادی امرالله جناب دکتر رحمت الله مهاجر آشنا شد و صمیمیتی عمیق بین این دو دوست برقرار گردید. در تشکیلات نوجوانان و جوانان با جنابان هوشمند فتح اعظم و ادیب طاهر زاده همراه بود.

پرویز جاوید در تشکیلات جوانان عضویتی فعال داشت و در اولین هیئت تحریریه آهنگ بدیع عضو بود. هنگام اقامت در ایالات متحده به عضویت محافل روحانی ویسکانسین و اوهایو انتخاب شد و در کلاسهای درس اخلاق به تربیت نونهالان بهائی مشغول بود. در مراجعت به ایران نیز سالها افتخار

عضویت در لجنه ملی مهاجرت خارج و لجنه ملی ترجمه آثار امری را داشت و مربی شایسته ای برای کلاسهای درس اخلاق بود. از اوایل سال ۱۳۵۹ که مجدّد برای اقامت در ایران مراجعت کرد، علاوه بر اشتغال به خدمات امری کلاس های معارف بهائی به زبان های فارسی و انگلیسی دائر نمود و اداره کرد و از آنجا که جوانان بهائی ایران از تحصیل در دانشگاههای کشورشان محروم بودند، دکتر جاوید عزیز از جمله نفوسی بود که امکانات تحصیل مکاتبه ای با دانشگاه ایندیانا را فراهم کرد و به عنوان یکی از نمایندگان رسمی مورد تأیید دانشگاه مسئول برگزاری امتحانات دانشجویان این دانشگاه در ایران شد. سپس به همراه چند استاد دیگر اخراجی از دانشگاه به عضویت هیئت مؤسس دانشگاه بهائی ایران در آمد و علاوه بر اداره امور این دانشگاه به تدریس در دانشکده داروسازی مشغول گردید. همزمان افتخار تدریس در مؤسسه عالی معارف امر و مؤسسات

کاردانی جامعه را نیز نصیب برد و مانند پدری روحانی صدها جوان بهائی را تعلیم داد و تربیت کرد. در برنامه روزانه او کمتر فرصت آزادی پیش می آمد. تماماً صرف تعلیم در کلاسهای امری، علمی و شرکت در جلسات بود. و اگر فرصتی دست میداد به دیدار احباء میرفت. همه فریفته اش بودند چون آنچه داشت در طبق اخلاص گذاشته بود. با وجودش درس عشق، امید و شوق میداد و در محضرش همگان درس بردباری و بزرگواری و ایثار می آموختند. علیرغم مشکلات عدیده مادی و جسمانی هیچگاه از او شکایتی شنیده نشد دکتر جاوید تا لحظه آخر حیات خدمت نمود تا عاقبت به کامرانی رسید.

شرکت انبوه احباء و جوانان در مراسم تشییع وی کم نظیر بود و حاکی از حق شاسی جامعه از خدمات خالصانه فردیست که فقط به مصالح امر فکر میکرد و خدمت به عالم انسانی مهمترین هدف زندگیش بود. خوشا به سعادتش و روحش شاد.

دارالانشاء معهد اعلی در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۳ پیام ذیل را به یاران ایران ابلاغ نمودند:

بیت العدل اعظم از صعود خادم عزیز امرالله جناب دکتر پرویز جاوید بسیار محزون و متأثر گشتند. خدمات ارزنده آن ستاینده جمال کبریا به امر مبارک و اخلاص و محبتش به آشنا و بیگانه جالب عنایات لا نهائیه الهیه است. معهد اعلی در اعتاب مقدسه جهت سرور و ارتقاء روح پر فتوح آن خادم برازنده و تسکین قلوب خانواده عزیزش دعا خواهند فرمود. با تقدیم تحیات

از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم



تقدیم به روان پاک دکتر مسیح فرهنگی

* این کشور ایران ماست

بچه ها این کشور ایران ماست مطلع امر جمال کبریاست
زادگاه حضرت باب و بهاست مولد مولای ما عبدالبهاست
احترام ما بآن بی انتهاست

بوده ایران از زمان باستان شهره در فرهنگ و دانش در جهان
بوعلی سینا و رازی ها در آن نامشان پیوسته مانده جاودان
بچه ها این سرزمین بس پر بهاست

بچه ها این خاک و این آب و زمین گشته با خون هزاران تن عجین
که ز روی عشق و ایمان و یقین داده جان در راه امر نازنین
زادگاه مردمانی با وفاست

مولد قدّوس و باب الباب هست خاک آن خاک ره احباب هست
مهد عرفان است و شعر ناب هست سرزمینش مشهد اصحاب هست
هر طرف در آن زیارتگاه هاست

بچه ها این جاست آذربایجان دارد از پاکی و نیکی ها نشان
مهد زردشت است و دین راستان دین ایران زمان باستان
موطن ایرانیانی پارساست

بچه ها این نقطه زبردست من شهر تبریز است کانجا با فتن
کرده ملایان و حاکم انجمن داده حکم قتل شاه ذوالمنن
قتلگاه مظهر امر خداست

یک کمی پائین ترش در سمت راست
 جایگاه مردمانی بی ریاست
 سرزمینی سبز و خوب و باصفاست
 زادگاه سید رشتی ماست
 آنکه در تاریخ نامی آشناست

هست اینجا خطّه مازندران
 کاندرا آنجا دست از جان شستگان
 قلعه شیخ طبرسی بُد در آن
 در ره امر خدا دادند جان
 این مکان یادآور عشق و فداست

شهر طهران است اینجا، ارض طا
 چارمه با سلسله در کتف و پا
 که در آن موعود کل انبیا
 بوده در زندان بی نور و هوا
 از همان زندان پیام عشق خاست

در خراسان طاهره فخر زنان
 کرد استقلال امر حق بیان
 بی حجاب آمد میان بابیان
 دوره ای نو گشت در عالم عیان
 هر چه گویم در بیانش نارساست

بر روان پاک فردوسی درود
 آنکه او تاریخ ایران را سرود
 کز خراسان وز شهر طوس بود
 حفظ فرهنگ و زبان ما نمود
 هر چه در تجلیل او گویم سزاست

مولوی، عطار زان برخاستند
 چون حقیقت را ز دین میخواستند
 کو بساط علم و دین آراستند
 از تعصّب دین حق پیراستند
 آنچه بنمودند کار انبیاست

در جنوبش بچه ها شیراز هست
 شهر پایان است وهم آغاز هست
 شهر یاران، شهر اهل راز هست
 سرزمین بعثت و ابراز هست
 شرح آن فصلی ز تاریخ بهاست

سعدی استاد اساتید سخن
 هر دو در بحر ادب دُر عدن
 حافظ آن رونق فزای انجمن
 بوده در شیراز آنان را وطن
 شهر، شهر اولیا و اصفیاست

هم در آنجا بانوانی باوقار
 بر سر دار فدا منصوروار
 جملگی بر عهد و پیمان استوار
 داده جان در راه حق با افتخار
 یاد آنان زنده در دل های ماست

بچه ها هر گوشه این خاک پاک
 کشتگانی زنده دارد زیر خاک
 یزد، نیریز، اصفهان، زنجان اراک
 عاشقان را از شهادت نیست باک
 این سخن ای دل نه از روی هواست

آن شهیدانی که جان در باختند
 در وطن گر قدرشان نشناختند
 پرچم مهر و وفا افراختند
 در جهان طرح نوی انداختند
 این همه از نقش ذات کبریاست

هر بهائی هر کجا در این جهان
 دوست دارد خاک ایران را بجان
 با تفاوت های فرهنگ و زبان
 چون که امر حق شده ظاهراز آن
 افتخاری جاودان این خاک راست

بچه ها لب های تان پر خنده باد
 از محبت قلبتان آکنده باد
 پایتان در راه حق پوینده باد
 نور عشق از رویتان تابنده باد
 بچه ها امید ما سوی شماست

✽ استقبال از شعر "بچه ها این نقشه جغرافیاست" سروده هادی خرسندی

توسط بهروز جباری

جایزه صلح و آرمان صلح و نقش زنان در عرصه صلح

پروش سمندری

"زنان باید قابلیت و استعداد خود را به ثبوت رسانند و شواهد تساوی خویش را نشان دهند. در علوم و فنون متبحر شوند و با کمالات خود ثابت کنند که قوی و توانائی آنان تاکنون صرفاً پنهان مانده است ... از برای زنان کردارشان شاهد نیروی ایشان است دیگراحتیاجی به اعلان با حرف نخواهد بود..."
حضرت عبدالبهاء

بار دیگر جایزه صلح نصیب یک زن شد که آرمانش بهبود اوضاع انسانی مردمان و خصوصاً قریب دو سوم جمعیت کثیر دنیا، زنان و کودکان است. هزاران و میلیونها نفر بی نام و نشان در گوشه و کنار جهان هریک به نوعی در چالش برای رسیدن به هدف رفاه و آسایش و آشتی بین دو جنس زن و مرد فداکارانه میکوشند و هرگاه یک زن در رده برندگان این تلاش پیگیر قرار میگیرد صرف نظر از آنکه تا چه حد بتواند آینده ساز باشد یا نباشد، آن زنان مقاوم و گمنام روحی تازه می یابند و نیروی جدید در کالبد خسته از مبارزات قرون متمادی دمیده میشود و به حرکت امیدبخش مبدل میگردد. در این نوشته کوتاه به طور اجمال اطلاعاتی درباره بعض زنان نام آور مطرح گردیده است. یکصد و هشت سال پیش در سال ۱۸۹۵ میلادی مردی به نام آلفرد نوبل اهل سوئد پایه گذار جوایز نوبل گردید. او در سال ۱۸۳۳ متولد شد و در سن پترزبورگ به تحصیل علم شیمی پرداخت. کارخانه ای که برای ساختن نیتروگلیسرین و باروت در نزدیکی استکهلم توسط خانواده اش تأسیس شده بود او را به کسب تجربه و پژوهش در مورد نیترو گلیسرین شائق کرد و در سال ۱۸۶۶ ترکیبی ساخت که آن را دینامیت نامید. آلفرد مردی صلح دوست بود و بیم داشت مبادا از اختراع اوسوء استفاده شود. آلفرد بر اثر اختراع مذکور به ثروت زیادی دست یافت و تصمیم گرفت بیشتر ثروتش را برای ترویج علم و تشویق دانشمندان صرف کند و وصیت نامه ای بدین منظور بر جای گذاشت. ثروت وی در آن زمان قریب ۹/۲ میلیون دلار بود. نوبل از مجریان وصیت نامه اش در خواست کرد این مبلغ را در بانک یا محل امنی بسپارند و از منافع آن هر سال جوایزی به کسانی که در طی سال قبل بیشترین سود و فایده را به جامعه بشریت عاید کرده اند اعطاء کنند. قابل توجه اینست که خانمی به نام برتا ون سانتر، آقای آلفرد نوبل را متقاعد کرد که برای صلح نیز جایزه ای منظور دارد. نوبل تقسیم جوایز را چنین تعیین کرده است:

- ۱- به کسی که کشف یا اختراعی در زمینه فیزیک کرده باشد.
- ۲- به کسی که کشف و یا اختراعی را در عرصه شیمی نموده باشد.

- ۳- به کسی که مهمترین کشف را در فیزیولوژی یا پزشکی به ظهور رسانده باشد.
- ۴- به کسی که در عرصه ادب مهمترین اثر را با کسب الهام از اندیشه های کمال طلب (ایده آلیست) بوجود آورده باشد.
- ۵- سهمی هم به کسی داده شود که بیش از همه به اخوت بین الملل، یا حذف یا کاهش سپاهیان حرفه ای، و سازمان دادن و ترویج کنگره های صلح کمک نموده باشد.
- از سال ۱۹۶۹ نظر به اهمیت اقتصاد در عالم، جایزه ای در علم اقتصاد بر جوایز فوق افزوده شد.
- اما همه این جوایز در یک محل اعطاء نمی شود. جوایز فیزیک و شیمی را آکادمی علوم سوئد خواهد داد. جوایز فیزیولوژی یا پزشکی را انستیتوی کارولینسکا در سوئد اعطاء خواهد کرد. جایزه ادبیات را آکادمی استکهلم تصمیم میگیرد و در مورد جایزه صلح یک کمیته پنج نفری منتخب پارلمان نروژ نظر خواهد داد.
- نوبل می نویسد: آرزوی من آنست که در اعطای جوایز ملاحظه ملیت کاندیداها نشود. بطوری که شایسته ترین افراد به آن جوایز دست یابند، چه اهل اسکاندیناوی باشند یا نباشند...
- تقسیم جوایز نوبل در سالروز مرگ آلفرد (دهم سپتامبر) صورت میگیرد.
- بنیاد نوبل توسط یک گروه هفت نفری اداره میشود. اعضای آن منتخب چهار مؤسسه ای هستند که در اعطای جوایز دخالت دارند.
- در مورد میزان جایزه نقدی که هر سال به هر یک از برندگان باید داده شود شخصی که ثروت نوبل را اداره میکند تصمیم میگیرد.
- اولین جایزه نوبل در سال ۱۹۰۱ به ژان هنری دونان مؤسس صلیب سرخ داده شد در آن موقع پنج سال از اولین المپیک آن میگذشت. لازم به یادآوری است که سازمان صلیب سرخ در سه نوبت دیگر در سالهای ۱۹۱۷، ۱۹۴۴، ۱۹۶۳ موفق به دریافت آن شد.
- تعداد زیادی از دریافت کنندگان جایزه صلح نوبل در نخستین سالهای برقراری این جایزه، افراد و سازمانهایی بودند که مستقیماً در جنبش صلح شرکت داشتند مانند فردریک پاسی از کشور فرانسه یکی از بنیانگذاران اتحادیه پارلمان جهانی بود و در سال ۱۹۰۲ برنده جایزه شد، ویلیام کریمر از انگلستان
- مدیر انجمن داوری بین المللی و یکی از بنیانگذاران اتحادیه پارلمانی برنده صلح سال ۱۹۰۳ گردید.
- بارونس برتا ون سانتر بنیانگذار انجمن صلح اطیش و نویسنده کتاب "سلاح ها را به زمین بگذارید" برنده صلح سال ۱۹۰۵ شد و فردریک باجر از دانمارک یکی از بنیانگذاران دفتر بین المللی صلح برنده سال ۱۹۰۸ میباشد.
- این دفتر در سال ۱۹۱۰ نیز برنده جایزه صلح گردید.
- بطور کلی از آن سال تا پایان قرن بیستم تعداد ۸۰ جایزه صلح به ۱۰۶ نفر و گروه اعطاء گردیده است. آخرین گروهی که جایزه صلح را دریافت کردند گروه پزشکان بدون مرز میباشد که مقر آن در بلژیک است.
- از ۲۰ جایزه اول ۱۶ جایزه به اروپائیان اهداء شد.
- مجله فرانسوی به نام "علم و حیات" در شماره مخصوص دسامبر سال ۲۰۰۰ نتیجه مطالعاتش را درباره برندگان نوبل در طی صد سال منتشر کرد.
- تعداد زنان برنده فقط ۲٪ بوده اند. کاندیداها ۷۰٪ دانشگاه دیده هستند.

مخترعین و اصحاب صنایع سهم قلیلی ۲٪ در میان برندگان داشته اند.

با توجه به آمار فوق به نظر میرسد فعالیت زنان در میدان رقابت برای صلح و علوم آنچنان که باید و شاید شناخته نشده است و مجاهداتش در سایه تلاش و چالش مردان مخفی مانده و یا در اثر درخشش شدید کارهای خلاقه مردان در زمینه های مختلف و متنوع علمی و اجتماعی، کم رنگ و یا بی رنگ گردیده است.

مبارزات کنونی زنان اکثراً در حول احقاق حقوق در موارد مختلف است و انرژی و نیرویشان بیشتر صرف دست آورد اولین ضروریات برای پایه ریزی پیشرفت ها در آینده میشود ولی با وجود این اوضاع، در گذشته و حال بارقه امید تابان بوده و هست و زنان معروفی در جهان علم و دانش خوش درخشیدند و برای ابقای صلح و آشتی قدمهای محکم و استوار برداشتند.

یکی از زنان بسیار معروفی که برنده جایزه علمی نوبل گردید مادام کوری میباشد.

مادام کوری اولین زنی است که در جهان بخاطر کشف رادیو اکتیو برنده جایزه نوبل گردید.

وی کاشف دو عامل قوی و ضعیف رادیو اکتیو به نامهای رادیوم (Radium) و پولونیوم (Polonium)

است. مادام کوری در سال ۱۹۰۳ به کسب جایزه در فیزیک نائل آمد. کشف بسیار مهم او بدو توجه دانشمندان را بخود جلب نمود و بشریت نیز از جهات گوناگون تا کنون بهره فراوان از آن برده است. عکس برداری با اشعه مجهول X- Rays در عالم طب و در تشخیص بیماریها کمک شایانی کرده و بیش از پیش مورد استعمال قرار دارد. مادام کوری

X Ray Van را نیز کشف کرد و بعد ۱۵۰ نفر از زنان را تعلیم داد. خدمات فوق العاده او به جهان و جهانیان باعث شد پس از مرگش مؤسسه رادیوم به نام وی نامگذاری شود. مؤسسات پژوهشی دیگر و انجمن دانشمندان اروپائی تحت عنوان Curie Fellowship Association به افتخار او تأسیس گردیده است.

این جایزه به دو نفر تعلق گرفت. نفر اول یک فیزیک دان فرانسوی به نام آنتوان هنری باکورل بود. مادام کوری مجدداً در سال ۱۹۱۱ جایزه نوبل را در شیمی دریافت کرد.

از جمله زنان سرشناسی که نامشان

در تاریخ نه تنها به خاطر جایزه صلح نوبل بلکه به سبب خدمات فوق العاده ای که برای ترقی و تعالی بشر انجام داده اند به افتخار باقی مانده است: خانم امیلی گرین باچ (۱۹۴۵)، برتا ون ساتنر (۱۹۰۵)، جین ادامس (۱۹۳۱)، بتی ویلیامز (۱۹۷۶)، مرید کوریگان (۱۹۷۶)، مادر ترپسا (۱۹۲۷)، الوا میردال (۱۹۸۲)، آنگ سان سو کی (۱۹۹۱)، ریگویرتا منچو فون (۱۹۹۲)، جودی ویلیامز (۱۹۹۷)، میباشند.

از میان این بانوان پرونده خدماتی خانم امیلی گرین باچ و بخصوص آنگ سوکی، در فعالیتهای جهانی بسیار قابل ملاحظه است. مثلاً خانم سوکی برنده هشت جایزه بزرگ و هفت لوح افتخار جهانی از کشورهای مختلف و بیش از ۱۷ عضویت افتخاری در مؤسسات بین المللی و دارای دکترای افتخاری از دانشگاه های آکسفورد در حقوق مدنی از انگلستان، دانشگاه کوئین رشته حقوق قضائی در کانادا، رشته فلسفه و کلام از دانشگاه آزاد بروکسل در کشور بلژیک، دکترای حقوق از دانشگاه تورنتو در کانادا، درجه دکترا در علوم سیاسی از دانشگاه تاماسات

در تایلند میباشند.

وی در مبارزات شدید که برای استقرار دموکراسی در کشور خویش انجام داد بهای سنگینی پرداخت ولی تمام خدماتش من جمله عضویت در UNESCO و بیشتر جوایزی که نصیب او گردیده است جنبه رهایی بخش و انسانی داشته است.

خانم الوا میردال، برنده دیگر جایزه نوبل فعالیت خویش را در دو قشر اجتماع یعنی زنان و کودکان متمرکز کرد و سرپرست کمیسیون خلع سلاح سازمان ملل متحد گردید و در مقام سفیر در چند کشور جهان و نمایندگی در سازمان ملل و عضویت در کابینه کشور سوئد، روشنفکرانه به مبارزات خود برای احیای عنوان زن و کودک و پایه ریزی برای صلح در دنیا ادامه داد. مجاهدات او مورد تقدیر و تمجید فراوان مقامات جهانی قرار گرفت. الوا موفق به دریافت جایزه صلح آلبرت انشتاین نیز گردید.

مادر تریسا پس از دریافت جایزه صلح پاپ ۲۳ و جایزه صلح نوبل بانوئی سرشناس بود اما کماکان به خدمت صادقانه و فداکارانه اش تا پایان حیات مشغول باقی ماند و دنیای مسیحیت به پاس یک عمر

کار و تلاش خاضعانه و انسانی، مقام و مرتبت قدیس به او اعطاء نمود. مادر تریسا هفتاد مرکز برای پذیرفتن فقرا و افراد در شرف مرگ تأسیس کرد.

جین آدامس برنده صلح سال ۱۹۳۱، و دوستانش در سال ۱۹۱۵ از زنان دعوت کرد در لاهه جمع شوند. هزار زن از ۱۲ کشور در بحبوحه جنگ اول جهانی این دعوت را پذیرفتند و مجتمع گشتند تا صلح و بی طرفی را ترویج کنند. تشکیل کمیته بین المللی زنان برای "صلح پایدار" از نتایج این کنگره بود. این کمیته بعداً در سال ۱۹۱۹ تغییر نام داد و به اسم "اتحادیه بین المللی زنان برای صلح و آزادی" شناخته میشود.

جین آدامس در امریکا ریاست حزب صلح زنان را عهده دار شد. مرید کوریگان و بتی ویلیامز دو زن ایرلندی که در سال ۱۹۷۶ برنده جایزه صلح گردیدند در راه تحقق صلح در آن کشور و بامال استقرار صلح در آن منطقه از دنیا، کوشش بسیار نمودند. یکی از اقدامات مهم آنان بسیج قریب سی هزار زن کاتولیک و پروتستان برای پیاده روی صلح جویانه بود. حساسیت این حرکت تأثیر بسزائی در فروکش

کردن تنش بین دو گروه کاتولیک و پروتستان داشت.

نکته هائی از گفته های برندگان جایزه نوبل

الوا میردال: شکی نیست آنچه که دول قدرتمند انجام میدهند کاملاً در جهت آمادگی برای یک جنگ مخرب است. ما در زمانی زندگی میکنیم که میتوان آن را دوران بربریت خواند.

من در تمام عمرم برای تساوی حقوق کودکان با بزرگسالان، زنان با مردان، تهی دستان با ثروتمندان و کشورهای فقیر با ممالک غنی و کشورهای ضعیف با کشورهای مقتدر تلاش کرده ام.

لیگو برتا منشوتوم: من فکر میکنم اعلامیه حقوق بشر میتواند جهتی برای آینده تعیین نماید. چگونه میتوان انسان بود ولی خود را جزئی از جامعه بشری ندانست.

دزموند توتو خطاب به جوانان میگوید: باید به خود اعتماد داشته باشند.

خانم می رد کوریگن یکی از پایه گذاران جنبش صلح ایرلند شمالی که به جامعه صلح معروف شد میگوید: اگر همه دست بدست هم دهیم میتوانیم یک جهان

صلح آمیز و عدالت پیشه بسازیم، جایی که همه مردان و زنان و کودکان بتوانند از یک زندگی شاد، شرافتمندانه و ثمر بخش برخوردار باشند. این یک رؤیای غیر ممکن نیست. صلح و خوشبختی از فکر شروع میشود. وقتی با انگیزه عشق و محبت خالص در این جهت فعالیت کنیم افکار بصورت حقایق زنده در خواهند آمد.

خانم بتی ویلیامز اظهار میدارد: شواهدی وجود دارد که نشان میدهد چگونه با عدم توسل به خشونت میتوان تغییرات سیاسی بزرگی بوجود آورد. وطن پرستان واقعی کسانی هستند که به فکر هم نوعان و همسایگان خود باشند. آیا حکومت‌ها موازین حقوق بشر را در مورد شهروندان خود رعایت میکنند؟

دالائی لاما: تیرگی خشونت را تنها با نور محبت میتوان رفع نمود. بنابراین باید با کوشش فراوان محبت را ترویج کنیم تا نتیجه مطلوب حاصل گردد.

خانم جودی ویلیامز گفت: برای استقرار یک فرهنگ جهانی راه درازی در پیش است. مردم باید خود را عضوی از جامعه جهانی بدانند و آگاه باشند که گام‌هایی که

آنها میتوانند در حل مسائل بردارند بسیار مهم است.

خانم شیرین عبادی آخرین برنده جایزه نوبل بنا به اظهاراتش مدافع حقوق زنان و کودکان است و در این راه تلاش می نماید. بدون تردید مشکل زنان و کودکان در جامعه کنون جهان و خصوصاً در کشورهای فقیر اسف انگیز و رقت بار است. آمار تکان دهنده جنایات، اجحاف، محرومیت‌های اقتصادی و امنیتی و بی مهری نسبت به این دو گروه گرفتار که عملاً در پنجه اسارت فرهنگ‌ها و سنت‌ها و عرف و عادت و هزاران بدبختی ناشی از انگیزه‌های مربوط به آنها افتاده اند نماد ناخوشی جامعه بزرگ جهانی ما است.

تجارت ناپسند و فجیع دختران و زنان و کودکان فعلاً به صورت همان برده فروشی‌های دوقرن پیش ادامه دارد. برده داران قرن ۲۱ هر ساله حدود ۸ میلیارد دلار از این راه درآمد دارند. در هر دقیقه یک زن در نقطه‌ای از جهان بر اثر ضایعات بارداری جان می سپرد. از پنج میلیون و ششصد هزار بیمار که آلوده به مرض ایدز هستند تعداد دو میلیون و سیصد هزار نفر زنان

میباشند. بنا بر آمار یونسکو ۸۷۵ میلیون نفر بیسواد در دنیا زندگی میکنند و دو سوم آنها زن هستند. زنان ۷۰٪ فقرای جهان را تشکیل میدهند. دستمزد آنان در عرصه عالم بصورت متوسط ۵۰٪ دستمزد مردان است.

سازمان بین المللی کار اعلام کرده است هم اکنون خانواده‌های فقیر کودکان خود را میفروشند و تعداد این کودکان را ۲۰۰ هزار برآورد کرده است.

با همه وسعت و پراکندگی مصیبات ذکر شده باید اذعان کرد کار صلح طلبان بسیار سخت و مشکل است. امید است همه مردمانی که در راه تحقق آرمان‌های انسانی و رفاه بشر و استقرار صلح در گوشه و کنار فعالیت مینمایند به موفقیت‌های بزرگ نائل آیند و نقش زنان در کوشش‌های پیشین و آینده شناخته شود.

حیف است اگر در این مقوله از زحمات همه زنان بشردوست دنیا و کارهایی که نموده اند یاد نشود. افرادی مانند طاهره (قرة العین) سردمدار آزادی زن از اسارت جهل و نادانی، هلن کلر و خدماتش در راه بهبود زندگانی جمع معلولین دنیا، لیدی بلامفیلد و مجاهداتی که

ژان والثران و ربابه سبزی فروش ها

اوراق تاریخ بشر را بسی قهرمانان نام آور زینت بخشیده که هر یک با انجام کارهای بزرگ و کوشش و چالش خارق العاده در تعیین و ساخت سرنوشت جمع کثیری از مردم جهان، گام های عظیم برداشته اند. اسطوره این انسانهای ممتاز و برجسته پیوسته در ممر قرون و اعصار مورد توجه و تأمل و تعمق نسل های

متعدد قرار گرفته و از زوایای بسیاری بررسی شده و کتابها درباره آنان به رشته تحریر در آمده است. در بین آن قهرمانان زنانی وجود دارند که در این میدان گوی سبقت ر بوده اند اگر چه تعدادشان قليل است ولی نام آنها در خلال صفحات زرین تاریخ درخشش قابل ملاحظه داشته است.

زنی مانند مریم مجدلیه پس از شهادت حضرت مسیح شجاعانه پیروان پراکنده شده و هراسان آن حضرت را گرد آورد و پایه های تداوم گسترش مسیحیت را با این اقدام خویش استوار ساخت. مادر ترپسا راهبه ای گمنام بود وی پس از چندین دهه فعالیتها و خدمات فداکارانه انسانی و بشردوستانه در قرن بیستم جایزه

هیچیک از این خواسته ها نمیدهد. بهر حال کهن آرزویی است صلح. انتظارها فراوان است و چشم همه مردمان براه دوخته شده است تا خبرهای خوب از طرف کوشندگان و بانیان و مدعیان صلح و آشتی رسد.

مآخذ:

- ۱- گزارش Women Voters for America
- ۲- گزارش Resources Menu Categorical Index
- ۳- مجله پیام بهائی، شماره ۲۶۵، مقاله خانم حوربوش رحمانی "نظری کوتاه به صلح آفرینان قرن بیستم"

سلاح کامل امضاء کردند و برای کنفرانس خلع سلاح در ژنو فرستادند.

در ۱۹۳۴ اتحادیه بین المللی و مربیان زن اعلامیه ای منتشر میکند که صلح را از همه رؤسای روحانی جهان مطالبه میکند. در سال ۱۹۳۴ کمیته ای جهانی از زنان برای مبارزه با جنگ و فاشیسم در آمستردام متولد میشود. در سال ۱۹۴۰ در اوایل جنگ جهانی یک کنفرانس (کنگره) جهانی زنان به طرفداری از صبح در کوبا بر پا میگردد. تا کنون ده ها و صدها راهپیمائی ها و کنگره ها و کمیته ها براه افتاده، اما کوئی دنیا در خواب فرو رفته است و بازتابی به

به نفع کودکان گیتی آغاز کرد، ماریا مونتسوری و کوشش وی در نحوه تعلیم و تربیت کودکان، الینور روزولت در شکل دادن به اعلامیه حقوق بشر. او هنگام تصویب و امضاء این منشور بزرگ در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس حضور یافت و حاضرین در آن مجمع تاریخی به افتخار او و قدردانی از زحمات وی از جای برخاستند. زنان در سال ۱۹۳۱ به گونه ای نزدیک شدن جنگ خانمانسوزی را احساس کردند (جنگ دوم جهانی) و کمیته زنان برای خلع سلاح را بوجود آوردند. در سال ۱۹۳۲ هشت میلیون زن از سراسر جهان بیانیه ای را برای تقاضای خلع

صلح نوبل را بخود اختصاص داد و به مقام قدیس (Saint) ارتقاء یافت. اما هنوز هزاران سخن ناگفته درباره قهرمانانی واقعی باقی است که نامشان جز در محدوده ای کوچک بر جای نماند و جز در دفتر وفا ثبت نشد.

من جمله داستان زنی بنام ربابه در یزد است.

ویکتور هوگو نویسنده و شاعر نامدار فرانسوی به بیسمارک سیاستمدار و صدر اعظم مقتدر پروس نوشت تو با شمشیر فرانسه را شکست دادی و من با خلق ژان والژان دلهای همه عالم را تسخیر کردم. آیا بینوایان را خوانده ای؟

ژان والژان قهرمان تخیلی رمان بینوایان، دزد قرص نانی بود که به خاطر نجات بیگناهی از رفتن به زندان و کمک به سایر بینوایان جان خود را به خطر انداخت و بالاخره دل سنگ ژاور، پلیس وظیفه شناس را به طوری نرم ساخت که مسئولیتش را فراموش کرد و جانش را به خطر انداخت و به دست مرگ سپرد.

حاجی محمد طاهر المیری در تاریخ شهدای یزد می نویسد:

... ناگاه یک دسته از اشرار درب خانه حاجی حاضر شدند. جلو آن

جمعیت یک شخص مهرجردی حسن نام بسیار قوی هیکل بود. یک لگد محکم بدرب زد که آن در شکست و جمعیت ریختند در خانه. حالا عیال و سه طفل صغیر در کریاس پهلوی حاجی نشسته که آن شخص مهرجردی با حالت سبیت دست آن حضرت را گرفته از خانه بیرون کشید. با یک حالت شنیعی آن زنجیر را با تمام قوت بر سر حاجی میزد. آن جمعیت نیز اکثر با زنجیر و چوب و چماق و ساطور به قدری آن حضرت را زدند که عضو صحیحی در بدن ایشان نبود.

عیال آن حضرت جمعیت را شکافته خود را بر روی حاجی می اندازد او را هم آنقدر میزنند که از تمام بدن خون جاری گشته بود حالا اطفال نازنین از ورای جمعیت گریه و فغان مینمایند و از خوف و هراس میلرزند.

جمعیت آن مخدره را دور کردند و جسد حاجی را با هیکلی شرحه شرحه به خانه امام جمعه بردند. عده ای هم مشغول غارت کردن خانه هستند.

جلوی خانه امام جمعه حسن ولد رسول پیش می آید و میگوید حاجی میرزا لعن کن. حضرت

حاجی نگاهی بطرفش میفرماید و جوابی نمی دهد ... حسن رسول دست می کند جلو دکان قصابی و ساطور شخص قصاب را برداشته به تمام قوت بر فرق آن حضرت میزند. ضربتی دیگر بر کتف راست آن حضرت میزند که گوشت و استخوان دست قطع می شود. آن حضرت میفرماید: این کی بود که مرا کشت. حسن رسول کنار بازار ایستاده آن جمعیت را قسم داد که شما را به حق حضرت عباس قسم نگوئید که من زده ام و ساطور را میاندازد و فرار میکند...

از آن طرف چند نفر زنهای تماشائی بالای سر آن مخدره آمده چارقد سر آن محترمه را کنندند پیراهن ایشان را که به ضرب چوب چاک چاک شده میان خاک و خون افتاده و اطفال در این خاک سیاه به نوحه و ندبه و ناله مشغولند. در این بین زنی است که معروف است به ربابه سبزی فروشها و این زن فاحشه معروفه است آن مخدره را با اینحال مشاهده می نماید چادر کهنه خودش را روی آن مخدره می اندازد هر قدر صدا میکند آن مخدره بهوش نمیآید. حالا اطفال خاک بر سر میریزند و ندبه می نمایند ربابه قدری آنها را دلداری

داده آن محترمه را پشت کرده بخانه خودش میبرد و اطفال را مهربانی می نماید و فوراً قدری گل گاوزبان جوشانیده با نبات کم کم به دهان آن محترمه میریزد قدری هم به اطفال می خوراند.

قریب دو ساعت طول می کشد که آن محترمه فی الجمله هوش می آید میگوید اینجا کجاست ربابه می گوید خانه ما هست میپرسد از حاجی خبر داری میگوید حاجی را به قلعه برده اند و شاهزاده کمال محبت را با ایشان دارد. میگوید راست میگوئی قسم میخورد می گوید ترحم به این اطفال کن. آن مخدره گریه بسیاری می کند و ربابه تسلی میدهد. ایشان میگویند از خانه ما خبر داری میگوید نه ولی میگویند در خانه شما چیزی باقی نگذاشته اند لکن مطلبی نیست غصه نخورید آن مخدره میگوید من را بلند کنید و دستم را بگیرید ببرید خانه خودمان ... ربابه آن مخدره را بلند کرده در حالی که سر تا پا مجروح و مقروح و تمام بدن از ضرب زنجیر شرحه شرحه با حالت ضعف شدید ایشان را بخانه غارت شده خودشان میرساند. در خانه آنچه وجود داشته از لباس و اثاث و صندوق و ... چیزی که صد دینار

قیمت داشته باشد باقی نگذاشته اند. حالا آن مخدره با حالت خراب آنجا افتاده و اطفال به گریه و نوحه مشغول ... آن ربابه سبزی فروشها رفته قدری غذا از خانه خودش تدارک کرده خیلی بطور حکمت که کسی ملتفت نشود که ربابه غذایی برای اینها آورده و یا مهربانی با اینها دارد آن غذا را بزیر چادر گرفته برای آنها می آورد. حالا متصل دسته دسته زن و مرد و بچه داخل خانه می شوند و گردش می نمایند که شاید چیزی به دستشان بیاید هر طرف نگاه کرده چیزی نمی بینند میروند و این اطفال با والده در گوشه ای نشسته اند. باری ربابه میرود و تدارک و تهیه اسباب شوربائی کرده برای ایشان میآورد ... و قصه پر غصه ادامه دارد.

ربابه سبزی فروشها، زن منفور جامعه متعصب بخوبی میداند که کمک و استعانت به همسر مجروح مشرف به مرگ انسانی آزاده که به علت اعتقادش به دیانت بهائی مورد خشم مردمی نادان و آلت دست علمای رسوم قرار گرفته، ممکن است به قیمت جانش تمام شود حتی بیش از توانائیش مادر مجروح و فرزندان وحشت زده او را بزیر بال

خود میگیرد آنها را پناه میدهد، بخانه خود میبرد برای آنان غذا میپزد، آنان را دلداری میدهد و در مقابل چیزی نمی خواهد. گرچه خود مطرود آنانی است که نماز میخوانند، روزه میگیرند و خود را مؤمن و خدا دوست میدانند ولی خطر مرگ را در مقابل کمک به زن و بچه ای که مورد خشم وحشیانه گروهی به هیجان آمده قرار گرفته اند به چیزی نمی گیرد. چادر پاره خودش را به او می بخشد، از سفره فقیرانه خودش به مادر و فرزندان او غذا میرساند.

ربابه سبزی فروشها در مقابل این فداکاری چیزی نمی خواهد در حقیقت میداند که اگر مردم بدانند که به این زن و بچه های او کمک کرده خودش را نیز سخت مجازات خواهند کرد ولی او نیز چون ژان والژان بینوائی است که در زیر ظاهری ناخوش آیند دلی انسانی دارد که از ناراحتی دیگران به درد میآید، جانش را به خطر می اندازد تا بینوائی دیگر را آرامش بخشد.

ویکتور هوگو با خلق ژان والژان تخیلی دنیا را تسخیر کرد آیا داستان واقعی ربابه سبزی فروشها میتواند دل سنگ ستمگران جهان را نرم سازد؟

عشق الهی مایه تأمین ابلاغ تعالیم و امر حضرت بهاءالله است

ساقی مهدوی

هوالله

"ای دوست حقیقی شرط محبت آن است که انسان جان فدای جانان نماید، سرگشته و سودائی گردد، رسوای عالمیان شود، از نام و نشان در گذرد و از جسم و جان چشم پوشد، شرط محبت در عالم امکان چنین است. حال ملاحظه فرمائید که عشق الهی و محبت دلبر سبحانی چه اقتضا می نماید، جانی که در ره آن دلبر مهربان فدا نگردد روح نیست، جسم است. حیات نیست، ممات است، سود نیست، زیان است. امیدوارم که به آن فدا موفق گردیم"

(۱) ع ع

قلب مملو از عشق باید تا درک معبود ازلی تواند. دلی به وسعت آبی بی کران آسمانها و به لطافت گل برگهای مریم. "نوائی که از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند" نغمه ای ملکوتی که در آسمان معرفت الهی طنین افکنده و صدائی که خلوت خاموش شب را می شکند، آن عصاره ای که در رگان هر عاشق شیدائی نهفته است، همچو آن مجنونی که در پی لیلای خود دوان بود، آن یعقوبی که به دنبال بوی پیراهن یوسف اشک ها ریخت و

شعله ای که نار سوزان ابراهیم خلیل را گلستانی نمود. آن عشق لایزالی که به واسطه اش بنی اسرائیل نوای عیسی مسیح را لبیک گفتند و سرزمین موعود را روحی جدید دمید. کجاست آن محمد که امن یجیب دلش تا ثریای دل میرود و آن علی کجاست تا عشق لانهای اش فلک را بیدار نماید. مگر این همان نوائی نیست که اول من امن را آواره دشت و صحرا نمود و همان امیدی که کودکان معصوم عکا را بهانه ای بود تا دست های مهربان عبدالهء نوازشگر گیسویشان باشد. به راستی کدامین زبان یارای شرح و مدح این واژه آسمانی است.

گویند در آن هنگام که مجنون در کوچه باغ های عشق بازان در پی لیلای زمان خود بادیه ها می پیمود، چشمانش از اشک خونین و دلش غرق در دریای محبت لیلی. آنچنان کوه ها را در می نوردید که صحرا نوردان او را دیوانه ای بیش نمی پنداشتند. او مست بود. به راستی مجنونی که در سرش جز عشق و فنا در راه معبود نمی پروراند. دلش مخزن اسرار بود و مروارید چشمانش از راز درون حکایتی

داشت. حکایت عشق او همچو آن آتشی که در زیر خاکستر پنهان نماند، آوازه عشقش افسانه ای شد و نغمه زیبای درون دلش شهره آفاق گشت. و حال آیا انیس عاشق نبود؟ او که قلب مهربانش را آماج هزاران گلوله خون بار نمود در حالیکه سر مهربانش در آغوش آن دلبر بی انباز بود. و مگر نه این است که بایزید بسطامی آن را نغمه ای ازلی یافت و مدهوش و مست از آن باده ساقی الست ترک بلاد نمود و هرگز وجود نازنینش ظاهر نگشت، اما عشق او به ربّ اعلی ترانه ای شد که تا ابد زمزمه اش بر لبان هر یار مهربان زنده و جاوید خواهد ماند. و همچنین ایران پارسی زبان، این دیار پاک که صدها اسماعیل و خلیل از خاک پاکش زاده شدند. نورش ساطع و امرش باهر. آن زمان که آسمانش را برق قهر الهی فرا گرفته بود و زمینش هر روز چشم در راه گام هائی بود تا خشکی و سکوت غم انگیزش را در هم شکند، آن زمان که قلب مهربان اب آسمانی و پدر سرمدی می توانست روح افسرده بشر ضعیف را قوتی دوباره باشد و در آن هنگام نفوسی عزیز که دلشان مملو از عشق و چشمانشان لبریز

از شوق دیدار بود آن نوا را شنیدند. آهنگی که از بدیع قهرمانی ساخت تا به عشق وصول به محبوب پای پیاده راه بیابان درگیرد تا حامل لوح سلطان باشد. از داغ و درفش نهرا سید بلکه از جام احدیت نوشید. او "مشتاق بود و آرزوی مشاهده می نمود" و همچنین این سرزمین نورا شاهد رادمردان و شیر زنانی است که طناب دار را به عشق مولای خود بوسیدند. عاشقان حقیقی را همچو آن مجنون بادیه پیمای آرام و قرار نشاید.

عاقلان خوشه چین از سرلیلی غافلند کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را عشق بهاء الله شعله ای است و حرکتی دوباره تا همگان بر پا خیزند. "روزها چون برق می گذرد و فرق ها بر بستر تراب مقر و منزل گیرد، دیگر چاره از دست رود و امور از شست" (۲) امروز نیز بشریت را طوفانی فرا گرفته و تنها در پرتو تعالیم فراگیر حضرت بهاء الله می توان فارغ از دنیای فانی امیدی دوباره داشت. الیوم روزی است که گذشتگان به ظهورش بشارت دادند. پس باید به پا خیزیم تا خفتگانی که در خواب غفلت غنوده اند بیدار گردند و نوری بیفکنیم تا نهال فردا را ثمر و میوه ای حاصل آید. "... بشتاب، بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ

مطرب نزدیک به انتها. اگر در این بزم کف نرنی، دف نرنی، آواز نخوانی، شهنواز بلند نکنی، دیگر در چه زمان مدهوش و مست گردی ..."(۳)

و نیز پیام معهد اعلی به عموم بهائیان عالم نوائی است ملکوتی که بشریت رو به انحلال امروز هرگز قادر به فهم و درک آن نیست. نقشه های بیت العدل اعظم الهی و علی الخصوص برنامه های منظم پیشرفت راهی است به سوی وحدت عالم انسانی. معهد اعلی می فرمایند:

"احبائی که در این برنامه ها شرکت می کنند به یاد داشته باشند که هدف از تمام این اقدامات، تأمین ابلاغ تعالیم حضرت بهاء الله به عامه مردمان است تا به برکت آن تعالیم بتوانند پیشرفت های روحانی و مادی بیشتری داشته باشند" (۴)

حال قدری بیاندیشیم که راهی بس طویل و دشوار در پیش داریم و امروز همان روزی است که بشریت سالهاست در انتظارش لحظه شماری می کند. بسا گوش هائی که پذیرای سخنان یاران عزیزند و چه بسا قلبهای مهربان که با آغوش باز در انتظار نفوس دلباخته. گر چه در این روزها آسمان پاک و گسترده است، گرچه اکتشافات عظیمه و مهمه صفحات تاریخ را

درخشان نموده همچون ستارگانی که قلب تاریک شب را چراغی هستند ولی محبت این واژه آشنا در این میان گمگشته است و مطمئناً تلاش برای فردائی بهتر جامعه امروز را فرسنگها از عشق ذات حق دور نموده است. و حال آیا آسمان آبی بی کران را خورشیدی لازم نیست؟ روشنائی و حرارتی نخواهد؟ آری و "دریاق اعظم در دست پزشک داناست، درد را می بیند و به دانائی درمان می کند" قیام به امر تبلیغ نه تنها وظیفه بلکه مسئولیت عظیمی است که جامعه جهانی بهائی و قلب مهربان پدر آسمانی از ما انتظار دارد. امر قیام به تبلیغ در ادوار گذشته محدود به نفوسی خاص بود و امروز به برکت این یوم عظیم اکلیل موهبت تبلیغ زینت هر سری گشته و ردای تشریف هجرت خلعت هربری. خوش به حال آنان که در زیر داغ و درفش و چوبه دار و میدان اعدام با زبان لَین و مهربان مأمورین را تبلیغ کردند.

مآخذ

- ۱- مجموعه الواح حضرت عبدالهء
- ۲- حضرت بهاء الله
- ۳- مجموعه الواح حضرت عبدالهء
- ۴- پیام معهد اعلی ژانویه ۲۰۰۰ خطاب به مشاورین قاره ای

نبیل اعظم (زرندی)*

بهرز جباری

اسم این شخص یار محمد بود و بعدها از طرف مظهر حق ملقب به نبیل اعظم شد و در جامعه بهائی به جناب نبیل زرندی معروف است. او در عالم امر به مقامی رسید که در تاریخ ادیان قبل بی سابقه است بطوری که حضرت ولی امرالله کتاب تاریخ او را به انگلیسی ترجمه فرمودند و در توقیع منبع نوروز ۱۱۰ خطاب به احبای شرق قسمتی از اشعار او را آورده اند و همچنین در اثر جاودانی قرن بدیع او را تحسین فرموده اند.

پدرش در اصل از ایل طاهری خراسان بود و چادر نشین و نامش غلامعلی پسر حسین عرب بود و مادرش دختر کلبعلی بود. پدر نبیل سه پسر و سه دختر داشت و نبیل را که پسر دوشم بود یار محمد نام نهاد. نبیل روز ۱۸ صفر ۱۲۴۷ هجری قمری در زرنند متولد شد (۲۹ جولای ۱۸۳۱) پدرش هر وقت قم میرفت او را با خود میبرد. پدرش خیلی به علماء عقیده داشت. نبیل در شرح حال خود می نویسد: "من همیشه پای منبر مجتهدینی که از نجف می آمدند می نشستم و به بحث ها و مجادلاتشان گوش میدادم و به تدریج فهمیدم که هر چه میگویند دروغ است!" پدر نبیل او را به علت بدبینی به علما مورد ملامت قرار میداد و این بدبینی گوش نبیل را برای اصغای خبر ظهور و یا مسائل تازه تیزتر کرده بود لذا وقتی در یکی از مساجد به صحبت های دو نفر گوش میداد که یکی برای دیگری سرگذشت حضرت باب را بیان میکرد با امر آشنا شد و تمام افکارش

مطالعه شرح حال مؤمنین فداکار در هر عصر و زمانی برای ما بسیار آموزنده است وقتی این شرح حال ها را میخوانیم اغلب نمی توانیم از اعجاب و تحسین خودداری کنیم چون توجیه فداکاریها و خدمات آنان فقط با این فرض و دید مقدور است که قبول کنیم این افراد مبعوث حق بوده اند. در برنامه امروز شرح حال یکی از این افراد موضوع سخن است.

او چوپان جوانی بود که در کوه های نزدیک قم به مواظبت گوسفند ها مشغول بود و چه بسا شبها که در بالای کوه میخوابید و به مشاهده ستارگان و راز و نیاز با آنها می پرداخت خودش میگوید: "شغل من شبانی بود و مختصر سواد داشتم باطناً مایل بودم که بیشتر از این ها درس بخوانم ولی چون چوپان بودم این آرزو برای من حاصل نمیشد. با نهایت اشتیاق قرآن میخواندم و قسمت زیادی از آن کتاب مجید را حفظ داشتم. همانطور که گوسفند ها را در بیابان می چراندم بلند بلند آیات قرآن را تلاوت میکردم. در تاریکی شب بعضی از دعا های حضرت امیر علیه السلام را تلاوت میکردم و قتی که رو به قبله می نمودم از خدا درخواست میکردم که مرا از لغزش حفظ کند و به شناسائی حق تأیید فرماید" (ص ۴۵۸ تلخیص تاریخ نبیل) او کسی است که سرانجام خلق جدید شد و از چوپانی به شاعری و وقایع نگاری رسید و از مبلغین برجسته تاریخ امر شد و از طرف حضرت ولی امرالله جزء ۱۹ نفر حواری حضرت بهاء الله شد. (خوشه هایی از خرمن ادب و هنر ۷ ص ۲۷)

متوجه حضرت باب بود به طوری که می نویسد:
"پدرم آثار پریشانی فکر و اضطراب در صورت من
دید و از رفتار من تعجب میکرد"

نکته ای که در ابتدا بیش از همه در نبیل تأثیر
گذاشته بود این بود که چگونه یک نفر به تنهایی
میتواند در مقابل همه مخالفین و معترضینش قرار
گیرد و از خود قدرت و استقامت نشان بدهد.

وقتی سید حسین زواره ای پسر عموی سید اسماعیل
زواره ای (ملقب به ذبیح) به زرنه وارد شد نبیل از او
اطلاعات زیادی در مورد امر بابی و حضرت باب
گرفت و در ایمانش قوی تر شد. سید حسین زواره ای
که اطلاعات خود را درباره شرح حال حضرت باب
بیشتر از سید اسماعیل زواره ای پسر عمویش گرفته
بود و به نبیل توصیه کرد که برای گرفتن اطلاعات از
او (سید اسماعیل زواره ای) به قم برود و نبیل مشتاق
این ملاقات شد و به بهانه تکمیل تحصیلات از
پدرش اجازه گرفت که به قم برود. در این سفر بود که
مادر و خواهرش را که برای دیدنش قم رفته بودند
تبلیغ کرد و بعد از مراجعت آنان به زرنه با سید
اسماعیل که به قم وارد شده بود آشنا شد و
داستانهای زیادی از او شنید و اطلاعاتش افزایش
یافت و بنیه روحانیش تقویت شد و شور و هیجان
زیادی پیدا کرد و همه اش در فکر این بود که
خدمتی به امر حضرت باب نماید لذا از سید
اسماعیل زواره ای سؤال کرد که وظیفه اش چیست؟
و او در جواب گفت که حضرت باب فرمودند همه
مؤمنین باید برای کمک به جناب قدّوس به
مازندران بروند. در نتیجه نبیل تصمیم گرفت به
مازندران برود ولی سید اسماعیل به او گفت که منتظر
بماند تا از طهران خبر برسد. پس از چندی چون

خبری نرسید طاقت نیاورد و به طهران رفت و سید
اسماعیل را ملاقات کرد و این دو آماده رفتن به قلعه
بودند که خبر شهادت همه اصحاب قلعه را شنیدند و
بسیار محزون شدند. بعد از این جریان نبیل به اتفاق
عمویش که برای پیدا کردنش به طهران آمده بوده
به زرنه مراجعت کرد و برادرش را با امر آشنا نمود.
نبیل مجدداً با اجازه پدر به طهران رفت و توسط
میرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی) با تعداد
زیادی از بابیان آشنا شد و از جمله میرزا سید علی
خال حضرت باب را که بعد جزء شهدای سبعه
طهران شهید شد ملاقات کرد و در هر یک از این
ملاقاتها به تکمیل اطلاعات و معلومات خویش می
پرداخت. در همین ایام بود که روزی به همراهی
میرزا احمد برای اولین بار حضور حضرت بهاء الله
تشرّف یافت و چندی در خدمت آن خاندان جلیل
روزگار گذراند و یکبار حضرت عبدالهء را که در آن
ایام شش ساله بودند در رفت و آمد به مدرسه
همراهی کرد. نبیل در این ایام چون شرایط طهران
برای اقامت بابی ها مناسب نبود و همه در معرض
دستگیری بودند به توصیه جمال مبارک که توسط
میرزا احمد کاتب به او ابلاغ شده بود به زرنه
مراجعت نمود (تاریخ نبیل) مخصوصاً که پدرش نیز از
دوری او بسیار ناراحت بود چون شنیده بود او را
دستگیر کرده اند.

در این ایام (سال ۱۲۶۶) شهادت شهدای سبعه
طهران رخ داد و خبرش در زرنه به نبیل رسید. نبیل
در ماه رمضان ۱۲۶۷ در کرمانشاه حضرت بهاء الله
را زیارت می کند درباره این ملاقات می نویسد:

"حضرت بهاء الله مشغول خواندن قرآن بودند از
استماع نغمه مبارک که در نهایت ملاحه تلاوت

قرآن می فرمود لذت بسیار بردم ..."

نبیل وقتی به شرف ایمان فائز شد بسیار جوان بود و از آن تاریخ هیچگاه گرد آسایش نگشت وقتی برای اولین بار با هدف پیوستن به جناب قدّوس به طهران رفت حدود ۱۷ سال بیشتر نداشت (چون او متولّد ۱۲۴۷ و وقایع قلعه سال ۱۲۶۴ بوده است) حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوقا درباره او می فرماید: ... این ذات محترم در ربّان عمر و عنفوان شباب در زرنند خویش و پیوند بگذاشت و به عون و عنایت حضرت خداوند علم هدایت برافراخت سرخیل عاشقان شد و سرور طالبان گشت ...

سال ۱۲۶۶ هجری قمری سال شهادت ها بود و جامعه بابی تحت فشار شدید قرار داشت به طوری که شهادت حضرت ربّ اعلی در این سال واقع شد و همچنین شهادت شهدای سبعة طهران. در اواخر همین سال بود که وقایع زنجان شروع شد نبیل که خیلی جوان بود (حدود ۱۹ سال) در جریان تمام حوادث قرار گرفت و خیلی از شهدا را قبل از شهادت از نزدیک ملاقات کرده بود در یکی از سفرهای زرنند در ساوه به علّت شهرت به بابی بودن ۴ ماه زندان بود (خوشه ها) وقتی تیراندازی به شاه و متعاقب آن نفی حضرت بهاء الله به بغداد پیش آمد نبیل جانب بغداد رفت ولی زمانی رسید که جمال مبارک در کوه های سلیمانیه بودند او جمیع بابیان را بسیار مخمود دید. بیشتر بابیان به مرجعیّت ازل توجّه داشتند ولی او به ازل توجّهی نداشت به طوری که در بیتی میگوید:

ازلم گر قبول ور نه قبول

خالق صد هزار چون ازلم

نبیل با مشاهده مرجعیّت ازل خود را ذی صلاح تر

دانست ولی بعد از زیارت جمال مبارک در بغداد به اشتباه خود پی برد و به طوری که در تاریخ آمده و خودش نیز در شرح حالش به شعر آورده جلوی خانه مبارک را با ریش خود جارو نمود البتّه عملش سمبولیک بود برای آنکه عبودیتش را نشان دهد. در اشعار مورد اشاره میگوید:

بیغداد در بدو هفتاد و پنج

فرورفت پای مرادم به گنج

مشرف به تشریف هائی شدم

ز ظلمت گذشتم بهائی شدم

فکندم ز بر خرقه کش و فش

شدم بر در دوست جاروب کش

یکی از گدایان کوی شدم

گرفتار و پایند مویش شدم

نبیل در قصیده ای که با ردیف بها بها سروده عشق و ایمان خویش را به حضرت بهاء الله نشان میدهد. ابیاتی از این قصیده در زیر آورده می شود. حضرت عبدالبهاء در مورد این قصیده می فرماید: علی الخصوص قصیده بها بها در نهایت انجذاب گفته (تذکرةالوفا ۳۴)

دگرم شررزده بر روان شجر بهات بها بها

دگرم نشانده به طور جان جذب سنات بها بها

دل و دین نمانده مرا بکف که نثار خاک رخت کنم

سرو جان نه در خور این شرف که شود فدات بها بها

نه رهم به شهر بقا دمی که ببر کنم قمص بقا

نه بسوی بحر فنا رهی که شوم فئات بها بها

تو که جان بجسم جهانیان بیکی نظاره دمیده ای

چه شود که گاه گهی فتدت نظری بمات بها بها

به سما نای تو زمزمه به ثری ز نام تو همهمه
 دل دلبران جهان همه رود از قفات بها بها
 سرو جان جمله اولیا شغفاً لحب توشد فدا
 بنظاره در طلب لقا همه انبیات بها بها
 دگرم به کس سرو کارنی بجزم تودلبرو یارنی
 دل من یکی و هزارنی شده مبتلات بها بها
 اگر ممالک جان دهی شهی زمین و زمان دهی
 که دمی رها کنمت دمی نکنم رها ت بها بها
 تو همیشه امنع و اقدسی ز نعوت خلق مقدسی
 شده مدح گوی تو مفلسی تو و آن غنات بها بها
 هنگام اظهار امر علنی جمال مبارک در باغ نجیبیه
 بغداد نبیل در محضر مبارک بود و به امر مبارک
 مسافرت های زیادی به ایران و نقاط دیگر نمود.
 وقتی جمال مبارک به استانبول میرفتند نبیل که
 طاقت دوری نداشت به لباس درویشی در آمد و پای
 پیاده به سوی استانبول رفت. از استانبول بامر مبارک
 بایران رفت و به تبلیغ امر الهی پرداخت و بعد که
 جمال مبارک به ادرنه رفتند و ادرنه محل نزول الواح
 عمومی و خطابات تاریخی شد نبیل به ادرنه رفت و
 مجدداً به امر مبارک به ایران رفت و به تمام نقاط
 ایران مسافرت کرد و آثار نازله را بین یاران توزیع
 نمود و به تشریح و توضیح آنان پرداخت و عده
 زیادی را از انحراف بازداشت و کوشش های او در
 این ایام سبب شد که کلمه بهائی کم کم به جای
 کلمه بابی بکار رفت. جمال مبارک در یکی از
 الواح در مورد یکی از سفرهایش می فرمایند:
 (اسرار الآثار نقل از صفحه ۳۵ خوشه های ۷)
 "از اول ظهور نیر اعظم از افق عالم نداء الله
 را اصغاء نمود چنانچه بعد از اعلاء کلمه و
 ارتفاع صیحه فرداً واحداً از ارض طاء به

ارض خاء توجه نمودند و جمیع ناس را به
 حق دعوت کردند و چه مقدار بلایا و شداید
 که برایشان وارد شد مع ذلک لیلاً و نهاراً به
 ثنای حق و تبلیغ امرش نظماً و نثراً قائم
 بودند."

بعد از این سفر مأمور مصر شد تا برای خلاصی
 تعدادی از احباء که در مصر زندانی بودند پیش
 خدیو مصر دادخواهی کند ولی به محض ورود خود
 گرفتار و زندانی گردید. در زندان با یکی از زندانیان
 به نام فارس افندی که طیب و کشیش بود آشنا شد
 و او را به امر بهائی تبلیغ کرد. فارس افندی از مؤمنین
 جانفشان و عمیق شد (نفحات ظهور جلد ۱ صفحه
 ۲۱۹) و احتمالاً اولین مؤمن از مسیحیان بوده
 است. (نفحات ظهور) این نکته بسیار جالب است که
 وقتی حضرت بهاء الله به عکا سرگون شدند کشتی
 حامل هیکل مبارک در طی این سفر در بندر
 اسکندریه و نزدیک زندان لنگر انداخت نبیل مطلع
 شد و عریضه ای به اتفاق فارس افندی به حضور
 مبارک فرستاد و وضع خود را شرح داد. جمال
 مبارک جوابی عنایت فرمودند و هر دو بالاخص
 فارس افندی را مورد عنایت و تشویق قرار دادند. در
 واقع نبیل لحظه ای آرام نداشت حضرت عبداله
 در تذکرة الوفا در مورد او می فرمایند: "فی الحقیقه
 شعله آتش بود و نائره عشق سرکش. در نهایت
 انجذاب به دیار عبور نمود و به بشارت کبری قلوب
 را روح موفور بخشید هر جمعی را شمع بود و هر
 محفلی را شاهد انجمن گشت. جام محبت بدست
 گرفت و حریفان را سرمست نمود با طبل و دهل
 قطع سبل می نمود تا به سجن اعظم وصول
 یافت." نبیل زمانی به عکا رسید که ورود به محضر

مبارک (۴ لوح) قسمت هائی را انتخاب کرد و این انتخاب، زیارتنامه روضه مبارکه و مقام اعلی است که در تمام دنیا زیارت می شود (۴ قسمت اول از لوح خطاب به یکی از مؤمنین به نام آقا بابا قسمتهای پنجم و ششم از لوحی که مخاطب معلوم نشده و قسمت انتهائی از لوح خطاب به جناب خدیجه بیگم زوجه حضرت اعلی است)

الواح نازله بافتخار نبیل

_ از جمال مبارک به افتخار نبیل الواح زیادی صادر شد یکی لوح مبارک حج است که در یکی از مسافرت های ایران (طبق منظومه هجر و وصال) زمانی که اصفهان بود این لوح مبارک که بسورة الحج موسوم است بدستش رسید (جلد ۳ تذکره شعرا ص ۴۱۷) و مأمور شد که به شیراز رود و اعمال حج بجا آورد و او این کار را کرد و تمام اعمال نازله در لوح مذکور را انجام داد بطوری که کسانی که او را در حین اجرای اعمال میدیدند حرکات او را حمل بر جنون می نمودند.

_ پس از زیارت بیت مبارک شیراز لوح دیگری به افتخارش نازل شد و او را مأمور زیارت بیت اعظم بغداد فرمودند نبیل این مأموریت را نیز با موفقیت بانجام رسانید.

_ لوح دیگری که به افتخار نبیل نازل شد سورة الدم است (محاضرات) این لوح عربی است. این لوح دستورالعمل کامل برای رفتار نبیل است او را به عدم اعتراض به ظالم و توکل در همه امور امر می فرمایند روش تبلیغ را ارائه می نمایند. (خوشه های جلد ۷) _ در ادرنه هم لوحی از قلم مبارک نازل شد که او را به لقب نبیل اعظم ملقب فرمودند. _ نبیل مخاطب خطاب معروف به پنج کتربود.

مبارک ممنوع بود لذا به حیف رفت و آنجا منتظر ماند تا ممنوعیت مرتفع و باب لقا مفتوح گردید. از آن زمان نبیل در محضر مبارک ماند و اغلب افتخار تشرف به حضور مبارک را پیدا کرد. وقتی صعود واقع شد (۱۳۰۹ هجری قمری) نبیل در غیبت جمال مبارک طاقت تحمل برایش نماند و نتوانست خود را تسکین بدهد و خود را بدربار انداخت و ضمن یادداشتی که از خود باقی گذاشت سال وفات خویش را با کلمه "غریق" که به حساب ابجد ۱۳۱۰ است بیان نمود و به حضرت عبدالبهاء عرض عبودیت نمود. حضرت عبدالبهاء در مراسم تدفین او شرکت فرمودند (خوشه های ۷ صفحه ۳۸)

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع می فرمایند: "نبیل، سودائی جمال اقدس ابهی و شیدائی آن مه نورا، که در ایام کسالت مبارک یکبار بطور خصوصی افتخار تشرف به محضر اقدس حاصل نمود و حضرت عبدالبهاء او را به جمع آوری و تنظیم منتخباتی از آیات که زیارتنامه روضه مبارکه را تشکیل داده و اکنون در آن مقام مقدس تلاوت می شود مأمور فرمودند و به فاصله قلیلی از افول شمس حقیقت و ابتلاء به فراق نیر آفاق از شدت تأثر و احزان خود را در بحر افکند و مستغرق ساخت."

نبیل مرثیه ای سرود و جمله "قد غاب رب" را برای تاریخ صعود جمال مبارک بیان داشت.

شد نهان شمس جمال آمد شب هجر و فراق

بدر غصن الله سرزد از افق با احتراق

سال تاریخ غیاب شمس شد "قد غاب رب"

گشت تاریخ طلوع بدر "غصن الله باق"

نبیل به دستور حضرت عبدالبهاء از الواح جمال

– مناجاتی از زبان نبیل وقتی که موفق به زیارت جمال مبارک در سجن نشد.

– لوح دیگری خطاب به نبیل است که ضمن مطالب دیگر جمال مبارک باین نکته اشاره می فرماید که چه بسیار نفوس که به حسب ظاهر نزدیکند اما در واقع غریبه اند و چه بسیار نفوس که به ظاهر دورند اما به حقیقت از نزدیکان محسوبند. بعد می فرماید خوشا به حال آنان که هم در ظاهر و هم در باطن از نزدیکان باشند چنین کسانی البته از اکسیر احمر کمیاب ترند.

– باز الواح دیگری هست که بافتخار نبیل نازل شده است.

خدمات نبیل مطلبی نیست که بتوان در یک سخنرانی بیان داشت. در میدان تبلیغ موفق به تبلیغ افرادی نظیر میرزا بزرگ خراسانی (ملقب به جناب بدیع) و مشکین قلم خطاط شهیر بهائی شد و هم اوست که تکبیر الله ابهی را بجای الله اکبر معمول داشت.

آثار نبیل:

۱- تاریخ نبیل- تاریخ نبیل که در جامعه بهائی عامل اصلی شهرت اوست توسط خودش مطالع الانوار نامیده شده است (تذکره ص ۴۲۰) او در سال ۱۸۸۷ نوشتن این اثر را آغاز کرد (نفحات ظهور ۲۲۰) در مقدمه اش می نویسد:

" مقصد من آن بود که در مقدمه تاریخ امر وقایع دوران حیات دو شخص بزرگوار یعنی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را نقل کنم و روایاتی را که از جریان حیات آن دو نور اعظم بدست آورده ام ذکر نمایم سپس مهمترین حوادثی را که از ابتدای سنه ۶۰ یعنی سال اعلان دعوت حضرت باب تا

کنون (که سال ۱۳۰۵ هجری است) بوقوع پیوسته سال به سال نقل نمایم. فضل الهی و مساعدت خداوندی مرا یآوری نمود و به اجرای مقصود موفق ساخت". وقتی به حیات نبیل می نگرم می بینم او بیش از هر شخص دیگری صلاحیت نوشتن چنین تاریخی را داشت. با عده زیادی از مؤمنین اولیه تماس داشت خیلی از حوادث را خودش دیده بود و یا از زبان کسانی که دیده بودند شنیده بود و خیلی مطالب از جمال مبارک شنید و به علاوه نوشته های تاریخ خود را به نظر مبارک حضرت بهاء الله رسانده بود (نفحات ظهور ۲۲۱- تذکره شعرا ۴۲۱) نبیل مشکلات و خطرات زیادی را تجربه کرد و زنده ماند گوئی اراده الهی بود که او آنقدر زنده بماند تا تاریخ جاودانی خود را بنویسد.

– مطالع الانوار در اصل فارسی است و حضرت ولی امرالله آنرا از زبان فارسی به انگلیسی ترجمه فرمودند و یکی از فضلاء مصر این ترجمه انگلیسی را به عربی برگرداند و جناب اشراق خاوری آنرا از متن عربی به فارسی ترجمه کردند که این متن فارسی اخیر در دست دوستان موجود است.

۲- شرح صعود جمال مبارک یکی دیگر از آثار جناب نبیل است که جناب ادیب طاهرزاده درباره آن می نویسند "مطالعه اش قلب را به هیجان می آورد"

۳- رساله شرح قوانین ارث در دیانت بهائی (خوشه ها ص ۵۳)

۴- رساله در مورد تقویم بهائی

۵- اشعار نبیل. حضرت عبدالهء در تذکره الوفا چندین جا به جنبه شاعری نبیل اشاره فرموده و او را مورد تحسین قرا داده اند از جمله:

– طبع روانی داشت و فصاحت لسانی، (تذکره الوفا ص ۳۲)

– جناب نبیل مذکور با صدری مشروح به حضور شتافت و مانند شمع به نار محبت الله می گذاخت و شب و روز در محامد دلبر دو جهان و متعلقین نظر به نسبت آستان غزل و قصائد و مخمس و مسدس می ساخت.

– قریحه اش الهام صریحه بود و طبع روان و شعر مانند آب زلال ...

قسمت اعظم آثار شعری نبیل هنوز چاپ نشده و آنچه هم که چاپ شده در دسترس احباء و علاقمندان نیست جناب بیضائی مؤلف تذکره شعرای بهائی در مورد او می نویسند که مجموعه ای حدود ده هزار بیت از اشعارش را دیده اند که قسمت اعظم آنها بروش مثنوی و شرح مسائل تاریخ است. آنچه از آثارش که چاپ شده علاوه بر اشعار پراکنده مجموعه ای است حدود ۱۰۳۸ بیت شامل تاریخ امر، شرح صعود مبارک و قصائدی که بزبان عربی شعرای عرب غیر بهائی سرودند و در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در مصر چاپ شد (تذکره شعرا) و در حال حاضر نایاب است.

نبیل اشعاری هم بزبان ترکی سرود.

حال برای آشنائی دوستان چند نمونه از آثارش ذیلاً ذکر میشود:

۱- رباعیات تاریخی. نبیل رباعیاتی دارد که تاریخ وقایع مهم حیات جمال مبارک را بیان میدارد و ۱۹ رباعی است مثلاً تولد جمال مبارک را با رباعی زیر بیان میدارد:

در اول غریال ز سال فرقان

دوم سحر محرم اندر طهران

از غیب قدم به شهر امکان بنهاد

آنشه که بود خالق من فی الامکان

و همین طور وقایع مهمه که در سنین مختلف جمال مبارک روی داد شرح میدهد مثلاً در خروج از ادرنه که جمال مبارک در سن ۵۳ سالگی بودند میگوید:

پنجاه و سه گشت چون مبارک سالش

بر جانب ارض قدس شد اقبالش

در غرفه و بیست از ربیع الثانی

بیرون زادرنه شد شه اجلالش

غزل

دلبرم گر برقع از آن عارض انور کشد

صد جهان دل ز آتش رخساره در آذر کشد

وربه جنبش آرد آن ثعبان آتش خورده را

عالم ایجاد را یکباره بردم در کشد

در میان خاک و خون افتد جنود جان و دل

گرز مژگان سوی ملک جان و دل لشکر کشد

حنجری بر جا نماند در همه اقلیم روح

گر به قصد روحیان از ابروان خنجر کشد

ایخوش آن رندیکه هر دم زان دولعل شکرین

سلسبیل روح نوشد باده احمر کشد

گر غمام جعد را برگیرد از شرق جبین

صد هزاران شمس روح از هر کناری سر کشد

با ظهور این شمس روح بدبخت آنکسی

کانتظار مستغاث از بهر من یظهر کشد

در چنین فردوس جان بیچاره محجوبی که او

حسرت غلمان و حورو طوبی و کوثر کشد

از زلال عشقش ار نوشد گدا یک قطره ای

پادشاهان بقا را جمله در چنبر کشد

ایخوش آن ساعت که در میدان سودایش نبیل

شاهد شهد شهادت را چو جان در بر کشد

نبیل قصیده ای دارد که به مناسبت ازدواج حضرت
عبدالبهاء و منیره خانم سرود که ابیاتی از آن ذکر
میگردد:

الا ای عاشقان شادی که عالم گلشن است امشب
مزین بزم عشاقان ز سرو و سوسن است امشب
همه اشیاء غزلخوان شد همه ذرات رقصان شد
تو نیز ای دل بزن بشکن که بشکن بشکن است امشب
و در آخر می گوید:

پذیرد از کرم نظمم اگر چه بس پریشان است
که جذب غصن رحمانی خرد را دشمن است امشب

غزل دیگر

تا که محروم شد از روی تو چشم تر من
از سرشکم همه دم غرقه بود پیکر من
حال کز کوی توام دست قضا دور نمود
سایه مرحمتت دور مباد از سر من
ای خوش آنشام و سحرها که بطرف حرمت
بود از منظر مهر رخ تو منظر من
دل همی گویدم از دلبر خود دور شدی
تا کنون نامدی این قصه زد دل باور من
ترسم این بار چنان شعله زند آتش هجر
که نماند اثری از من و خاکستر من
نا خدا اینهمه از بحربه بحر چه کشی
بخدا می نکشد این دو کف آب آذر من
صبح من بیتو چو شام آمده ای کشور شام
ای شده شام تو صبح ابد از دلبر من
یا خدا صبح مرا از تور هاند ای شام
یا بزودی بکند خاک ترا بستر من
دورم از منظر ت ایدوست ولی خشنودم
که بود ناظر و منظور تو اندر بر من

نبیل در یکی از غزلیاتش شوقش را به ایثار جان در
ره محبوب بیان میدارد:

شوری از عشق تو ای شاه بپا خواهم کرد
خویش را فارغ از این چون و چرا خواهم کرد
گر چه آرام بدل نیست چه باک است مرا
که من این روح و روان را به فدا خواهم کرد

غزل دیگر

غمزدا قصری و باغ فرح افزائی خوش
جویباری خوش و سرو چمن آرائی خوش
انجمن پرگل و در وجد و تغنی بلبل
توهم ایمرغ پریشان بکش آوائی خوش
قسمت عیش ازین گلشن پرگل برگیر
که نیابی بجنان نیز چنین جایی خوش
هر کناری صنمی جلوه کنان چون طاوس
هر طرف سرو قدی با قد و بالائی خوش
ساقیا وقت نشاط است بده جامی چند
نائیا وقت سرور است بزن نائی خوش
بیدلا بزم جمال است بشو دست افشان
عاشقا وقت وصالست بزن نائی خوش
زین مکان مرده صد ساله دو صد جان یابد
که بود پادشه بزم مسیحائی خوش
طور سینا بخدا هیچ ندیده در خود
همچو این محفل خوش آتش و موسائی خوش
که درین فصل خزان دیده چنین تازه بهار
جز کسی کو بودش دلبر ابهائی خوش
یار طوبی قد من وه چه خوش اغصانی تو
که بود هر یکشان جنت اعلائی خوش
دورم از سایه اینان منما در دو جهان
کاین تمنا بود ایدوست تمنائی خوش

صبح و شام ایشه خوبان بتلطف برگوی
جات خالی برم ایخاک نشین در من

طنز

نبیل مثل اغلب بزرگان امر اهل مزاح و طنز نیز بوده
است شعر زیر را که برای پوستین خودش سرود
معروف است و ضمناً این دو بیتى نشان میدهد که
شرایط زندگی در آن ایام در عکّا تا چه اندازه
مشکل بوده است.

پوستینی مراست پرزکک است

دائماً کک در او به تاز و تک است
فکر خواب اندرو خیال محال

ای خدا وقت یاری و کمک است
روزی عده ای از احبّا مشغول درست کردن
باغچه ای بودند و نبیل تماشا میکرد یکی از احبّاء
بایشان اعتراض کرد که چرا کمک نمی کنند و نبیل
بیت زیر را سرود:

از آن گفته رب الجنودم نبیل

که نه تیشه در دست گیرم نه بیل
در خاتمه یک بند از ترجیع بند زیر با بیت ترجیع :

کاتش قلب کائنات بهاست

پرده سوز صفات و ذات بهاست

ذکر میشود:

خسرو هفت کشوری ای عشق

در دل عالم آذری ای عشق
هم تو امواج قلزم ناری

هم در او فلک احمری ای عشق
هم تو اصل مدینه روحی

هم تو اش باب اکبری ای عشق

هم تو ناری و هم تو نار افروز

هم تو دروی سمندری ای عشق

هم تو مخدوم و هم توئى خادم

هم توشه هم تو لشگری ای عشق

جز تو در دهر نیست دیاری

هم خدا هم پیمبری ای عشق

سدره های وجود امکان را

هم تو شاخی و هم بری ای عشق

درگه کبر و عزّت و نازی

خسروانرا تو افسری ای عشق

درگه افتقار و عجز و نیاز

مثل یک عبد احقری ای عشق

اصل هر گوهری شناخته شد

تو ندانم چه گوهری ای عشق

چو سر عاشقان رود بسنان

هم سنانی و هم سری ای عشق

هم تو مقهور و هم تو مظلومی

هم توقّهّار و داوری ای عشق

اصل دین ها تو هستی امّا خود

نه مسلمان نه کافری ای عشق

خون عشّاق ریختی و در او

همچو ماهی شناوری ای عشق

لیک با اینهمه بهای مرا

کمترین بنده دری ای عشق

خوش منادی باین ندای لطیف

سوی هر خشک و هر تری ای عشق

کاتش قلب کائنات بهاست

پرده سوز صفات و ذات بهاست

* متن سخنرانی در سمینار تورنتو

ابعاد عرفانی نظم اداری بهائی

نوشته دکتر کاویان صادقرزاده میلانی
ترجمه مینو فراغه

مقدمه و موضوع

مذهب شامل عرفانیات، الهیات و فلسفه است. از این رو تجربه حالات عرفانی در اصل و در بطن هر مذهب است. حضرت ولی امرالله در توقیعی با اشاره به این مطلب می فرمایند که در نهاد و مرکز هر ایمان مذهبی عرفانیاتی است که بنده و حق را به هم متصل می سازد. و در همین اثر ادامه می دهند که دیانت بهائی مانند ادیان دیگر اس و اساس عرفانی دارد (۱). در همین زمینه آن ماری شیمل محقق در رشته الهیات تعریفی کلی از عرفان ارائه می دهد که آن عبارت است از "آگاهی به آن حقیقت یگانه: چه آن را نور نامیم یا معرفت و چه آن را عشق نامیم و یا نیستی و فنا." (۲) دست یابی به این آگاهی تنها از طریق قلب میسر است چه که از محدوده ادراکات عقلانی خارج می باشد. تنها قلب انسان است که توانایی اکتشافات روحانی دارد. پس عرفان طلب و جستجوی روح انسان به امید نیل به خالق است. در متون بهائی این به آن معنی است که

انسان در طول سفر عرفانی خود به شناخت حضرت بهاءالله نائل شود، تا در طی این روند مس روح او تبدل به طلالی خالص شود و با ذکر حق بیماریهای روح او تبدیل به سلامت کامل گردد. دیانت بهائی همه انسانها را به بهره وری از این کیمیای الهی دعوت میکند. قسمت محسوسی از آثار حضرت بهاءالله در رابطه با عرفانیات است که هم فرضیه آن (جنبه نظری) و هم راه و روش و چگونگی دستیابی به آن (جنبه عملی) به تفصیل شرح داده شده است. متن و موضوع بسیاری از کتب عمده چون کلمات مکنونه و هفت وادی و چهار وادی منحصرراً راجع به این بحث و در مورد این مسئله است. حتی در آثاری چون کتاب مستطاب اقدس و کتاب ایقان که در اصل قصد در شرح و تفسیر عرفانیات ندارند به بسیاری از موضوعات عرفانی اشاره رفته است. در سالهای اخیر کوشش بسیاری از دانشمندان بهائی در آن بوده که تعریف و تعبیر دقیقتری از مسائل و مباحث عرفانی در آثار وسیع بهائی ارائه دهند. در این

زمینه نویسنده مقاله فعلی بطور کلی با ارزیابی جک مک لین موافق است که معتقد است که عنصر عرفان بهائی تا بحال باز نشده و کاوش نشده باقی مانده است. (۳) دیانت بهائی به طالب عرفان برای حصول به مقامات معنوی طریقه های گوناگون ارائه میکند. برای مثال آنچه روح سالک را در راه رسیدن به مقاصد والای عرفانی مساعدت میکند اجرای احکام و وظایفی چون نماز و روزه، دعا و مناجات، تکرار الله ابهی و تعمق و عبادت است. حتی اشتغال به کار عنصری مهم در عرفان بهائی شناخته شده است. در جایی که حضرت بهاءالله استفاده از اینگونه طرق را معتبر و تصدیق کرده اند، بسیاری را نیز نپسندیده و ممنوع اعلان میکنند. از جمله راههای ممنوع و مسدود شده در این امر جدید اجرای رفتار و حالاتی چون ریاضت و گوشه گیری و گدائی است. در نتیجه اطاعت و اجرای احکام حضرت بهاءالله، سالک بهائی با مظهر حق رابطه برقرار میکند که این خود باعث فعل و

انفعالات روحانی در او و منجر به تبدیل و تغییرات باطنی او میشود. در حالی که بررسی و شناسائی تمام این طرق مختلفه از عناصر مهم در راه کسب روحانیت و عرفان در امر بهائی است، هدف اصلی مقاله حاضر معرفی و بررسی عنصری دیگر است که تا بحال در فهم و کشف بعد عرفانی آن غفلت شده و آن نظم اداری دیانت بهائی میباشد.

امکان حصول به مقامات معنوی از طریق شرکت در تشکیلات اداری بهائی فرضیه اصلی و زیر بنای مبحث مقاله حاضر است. البته ناگفته نماند که مطالعه و بررسی نظم اداری بهائی در بین محققان و دانشمندان مبحثی جدید نیست چه که این موضوع تا بحال به کرات مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اما جمله این مطالعات تا بحال در قالب فرضیه های سیاسی و اجتماعی بوده و در نتیجه جنبه عرفانی آن کاملاً نادیده و روشن نشده باقی مانده است. موضوع اصلی و پیشنهاد کلی این مقاله آن است که نظم اداری بهائی نیز رسانه ای معتبر در راه رسیدن به مقاصد عرفانی است. چه که شرکت در تشکیلات اداری بهائی باعث فعل و انفعالات درونی و تکامل عرفان شخص بهائی میشود

که او را در راه فهم و درک بیشتر عرفان سوق میدهد. نویسنده در ابتدا به بررسی بعضی از قالب های عرفانی و خدا شناسی میپردازد و بعد از ایجاد فهرست واژه ها و اصطلاحات لازم و با بکار گرفتن فهم و درکی جدید به بررسی نظم اداری بهائی به عنوان یک عنصر عرفانی میپردازد.

حکمت الهی و عرفان

هر گونه بررسی جدی در مسائل و تجارب عرفانی مستلزم توجه به مبحث حکمت الهی است. همانطور که قبلاً تعریف شد عرفان رهسپاری روح انسان به سوی خالق است و مترادف با این تعریف حکمت الهی و یا "تیوسفی" را نیز میتوان اینطور تعریف کرد که آن عبارت از "پیدایش و بروز آن آگاهی والائی است که سرچشمه از درون دارد و از فهم و درک عقلانی متمایز است" (۴). پس تیوسفی آنطور که در آثار آمده همان حکمت الهی و یا علم الهی است. در اینجا نیز نویسنده در محدوده همین تعریف عرفان بهائی را مورد بررسی قرار خواهد داد.

حضرت بهاء الله در کتاب ایقان تجلی را به سه نوع تقسیم میفرمایند (۵). اول "تجلی عام" است که آن جلوه ذات الهی در باطن و حقیقت اشیاء است. به

عبارت دیگر هر کائن مظهري از یکی از صفات خداوندی است. فهم و شناخت این مرتبه از تجلیات در استطاعت و استحقاق همه نفوس چه بهائی و چه غیر بهائی بوده و هست. چه که امکان مشاهده اسرار روحانی در جمله کائنات در توانائی و قابلیت همه است و از اصول تجربه عرفان بهائی نیز محسوب میشود. نوع بعدی "تجلی خاص" یا "فیض اقدس" است و آن معرفت ذات پروردگاری است که از محدوده فهم و درک انسانی خارج میباشد زیرا عرفان ذات حق در رتبه انسانی همواره ممتنع و محال بوده و خواهد بود. این تجلی تنها در مقام احدیت میسر است، و آن مقامی است که اسماء حق مرایای صفات او و صفات حق عین ذات اوست. و اما نوع بعدی تجلیات "فیض مقدس" و یا "تجلی ثانی" است که آن تنزیل بلا واسطه است. فیض مقدس ظهور و بروز تجلی الهی در عالم خلق توسط انبیاء و مظاهر مقدسه است. این مرتبه از تجلی در آثار بهائی به ظهور حضرت بهاء الله و آنچه از قلم اعلی نازل شده راجع میباشد. فهم و استنباط رموز روحانی برای سالک بهائی امکان پذیر نیست مگر از این طریق: یعنی شناخت و ایمان به حضرت بهاء الله

و اجرای اوامر صادره از قلم اعلی. پس در این ظهور جدید حضرت بهاء الله منبع و مرجع جمله حقایق و تجارب عرفانی است که هم شامل عنصر ارادی آن و هم عنصر معنوی آن میشود. مراوده و مواجهه روح انسانی با فیض مقدس در این ظهور جدید از بدایع و ابعاد بی نظیر آن است. یکی از نتایج چنین آمیزش و مراوده روحانی بین مثل اعلی (حضرت عبدالبهاء) با فیض مقدس (حضرت بهاء الله) تولید و تولّد نظم اداری بهائی است که چگونگی آن مفصل تر در زیر شرح داده خواهد شد. لذا برخورد روح انسان سالک با نظم اداری بهائی برخوردی عرفانی و روحانی است.

فعل و انفعال لوح و قلم و بیدارش

نظم اداری بهائی

محاوره بین کاغذ و قلم انگیزه متداولی در آثار است. استفاده از دو کلمه لوح یا ورق و قلم بکرات در آثار بهائی دیده میشود. در حالی که استفاده آنها در برخی از آثار تنها معنی لفظی دارد، در بسیاری نیز اشاره و کنایه به حضرت بهاء الله و آنچه از قلم مبارک نازل شده میباشد. قلم وانمود و نشانه عنصر فعال و مولدی است که خاصیت تولیدی و سازندگی دارد در حالی که حالت و خاصیت لوح یا ورق تاثیر پذیری و گیرندگی است. پس

قلم عنصر فاعله و لوح عنصر منفعله است. البته استفاده از پدیده فعل و انفعال بین دو قوای جدا از هم تنها محدود به دو عنصر کاغذ و قلم نیست چه که در بسیاری از الواح همین رابطه به نوع و صورتی دیگر تکرار شده است. مثلاً حضرت بهاء الله در جایی دیگر "کلام حق" را قدرت منفعله مینامد که آن خود تولید جسم و ماده میکند (فاعلان و منفعلان). البته منظور و مقصود در اینجا خلقت عناصر چهارگانه آب و آتش و خاک و هواست که ترکیبات فعل و انفعالی آنها آغاز و ایجاد ماده است.

حضرت ولی امر الله با بکار بردن همین پدیده قدرت فعل و انفعال به شرح و تفسیر چگونگی پیدایش و تولد نظم اداری بهائی میپردازند. در قطعه زیر از کتاب قرن بدیع حضرت ولی امر الله جمال مبارک را به قوای فاعله و حضرت عبدالبهاء را به نیروی منفعله تشبیه کرده میفرمایند: "الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را نیز میتوان بمنزله ولیدی دانست که از اقتران معنوی بین قوه دافعه شریعه الله که از شارع قدیر مندفع گشته و لطیفه میثاق که در حقیقت مبین آیات و مثل اعلای امر الهی مستور و مکنون بوده ظاهر گشته است در این دور اعظم قوه خلاقه که از مؤسس و محرک این

نهضت رحمانی سرچشمه گرفته در اثر تماسش با روح و فکر طلعت پیمان مبین منصوص و مرجع مخصوص وثیقه مقدسی را بوجود آورده که شئون و آثار و نتایج و اثمارش هنوز پس از مضي بیست و سه سنه بر نسل حاضر کما ینبغی و یلیق مکشوف نگردیده." (ص. ۶۶۱) - چاپ موسسه معارف بهائی کانادا

اثر مراوده و رابطه معنوی فیما بین فیض مقدس و حضرت عبدالبهاء ایجاد منشوری است که در آن نظم اداری بهائی مندرج است و آن منشور الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است. پس نظم اداری بهائی صریحاً و بی شک پیوند و رابطه ای معنوی با حضرت بهاء الله دارد. حضرت ولی امر الله در کتاب دور بهائی با شرح و بیانی روشنتر این مطلب را دنبال کرده میفرمایند: "قوای خلاقه منبعثه از شریعت حضرت بهاء الله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابل سندی بوجود آورد که میتوان آنرا به منزله دستور نظم بدیع عالم که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقی نمود. لذا الواح وصایای مبارکه را میتوان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مولده

مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه بوجود آمده. چون الواح وصایا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شارع و هم وارث مبین شریعت الله لذا نمیتوان آنرا نه از موجد قوه فاعله اولیه و نه از آنکه آنرا مالاً ببار آورده مجزا نمود." (ص. ۷۱ - چاپ ورلاگ آلمان)

در اینجا نیز تکرار و تصدیق همین مطلب است که الواح وصایا نتیجه فعل وانفعال روحانی بین حضرت عبدالبهاء و حضرت بهاءالله میباشد که اثر و ثمر آن ایجاد نظم اداری بهائی شده است. و اضافه بر آن اینکه عهد و میثاق هر بهائی با حضرت بهاءالله جزئی از این رابطه معنوی است که در الواح وصایا صریحاً منظور و ثبت گشته. در نتیجه، "عهد و میثاق" با حضرت بهاءالله و "نظم اداری بهائی" دو نهاد جدا نشدنی و تفکیک نیافتنی در امر بهائی میباشد.

عرفان - قاعده و قانون - و اولیاء

امور در نظم اداری بهائی

قسمت محسوسی از مقاله حاضر تلاشی در مقایسه بعد عرفانی مسلک صوفیه و ترکیب نظم اداری در دیانت بهائی میباشد. مطالعه این سنجش نه تنها جالب و نوآور است بلکه گواهی است که حتی در دو نظامی که به ظاهر با یکدیگر بی رابطه و نا متشابه اند میتوان

نکات و مواردی موازی پیدا کرد. همانطور که در بالا اشاره رفت نظم اداری در دیانت بهائی سرچشمه و اقتباس از مظهر امر یعنی حضرت بهاءالله دارد و مانند دیگر جلوه های روحانی آن واجد مکانی خاص در طرح کلی این ظهور است. برای درک بهتر و در رابطه با این موضوع ناچار باید توجهی خاص به مباحثی چون "مرجعیت"، "هدایت الهی" و همچنین "احکام آسمانی" و "قوای مقننه" در امر بهائی شود. به این منظور و برای ایجاد سهولت در فهم این موضوع، نویسنده در ابتدا شرح و تفسیری از این اصطلاحات از دیدگاه نحله صوفیه ارائه میدهد و بعد با بکار گرفتن استنباطی نو به بررسی این مسائل در چهار چوب و در قالب نظم اداری بهائی میپردازد.

در طریقت صوفیه اهمیت و مقام پیشوا به کرات تاکید شده. چه که بدون کمک و راهنمایی پیشوا چه بسا رهرو راه عرفان به دام وهم و خیال بیافتد و خودفریبانه راه به خدایان دیگر جز آن خدای متعال ببرد. از این رو هدایت معنوی طالب بسته به دو مرجع یکی "پیر" یا مرشد و دیگری "قطب" دارد. همانطور که مشاهده میشود ترتیب این رابطه سلسله وار است. یعنی طالب توجه به پیر میکند که او خود عطف و

رابطه ای درونی و معنوی با قطب دارد. پس قطب مرکز ثقل رموز معنوی است که مرشد الهام و اعتبار از او میگیرد و در نتیجه باعث هدایت و راهنمایی طالب عرفان میگردد. وجود این رابطه سلسله ای رهرو با مرشد و مرشد با قطب از جمله ضروریات و حتمیات صوفی گری است و جزئی از ترکیب و زیر بنای آن است. با وجود آنکه وجود این ترکیب و ترتیب زیر بنای اسلامی ندارد و با نوشته های آن جور در نمی آید، اما هنوز طریقه ای رایج و معتبر در نزد صوفیان است. در همین زمینه میتوان از تنش و اختلاف دیگری که بین راه و رسم صوفیانه و عقائد اسلامی هست یاد کرد، و آن سستی احکام اسلامی (شریعت در مقابل طریقت) بین صوفیها است. در جائی که شریعت و رعایت احکام اسلامی از لوازم مسلمانی است، برخی از صوفیان افراطی آن را از واجبات نمی بینند و برای اجرای اینگونه احکام اهمیتی قائل نمی شوند.

انتقال قوای روحانی حاصله از ظهور حضرت بهاءالله به حضرت عبدالبهاء بعد از صعود مبارک و بعد به نظم اداری بهائی پس از صعود حضرت عبدالبها پدیده ای بس بدیع و بی سابقه در دنیای

عرفان است. به عبارت دیگر در این دور جدید ارتباط روح انسانی با فیض مقدس از طریق شرکت در تشکیلات امری امکان پذیر گشته است. حضرت بهاءالله تشکیل بیت العدل اعظم و دائر آمدن تشکیلات بهائی را در کتاب مستطاب اقدس پیش بینی و مقرر فرموده اند. در نتیجه بیت العدل اعظم همان قطب واضح و راسخی است که مرکز ثقل جمله روحانیات و معنویات دنیای بهائی در این دور اعظم است. حضرت ولی امرالله بیت العدل جهانی را مرجع منتخبه الهی دانسته که دیگر تشکیلات بهائی در محور آن میچرخند. حفظ ارتباط و رابطه فرد بهائی و بیت العدل اعظم تنها از طریق پیوند عهد و میثاق و وفاداری به آن میسر است. همانطور که در بالا اشاره رفت در راه و روش صوفیها رابطه سالک با قطب از جمله ضروریات و از اصول تجربه مقامات عرفانی است. در نظم بهائی تجربه این مقام از طریق حفظ و نگاهداری عهد و میثاق فرد بهائی با حضرت بهاءالله و ادامه این عهد با مقام بیت العدل میسر شده است. حفظ این پیمان نه تنها باعث بروز تجارب عرفانی در سالک بهائی میگردد بلکه منجر به ایجاد وحدت در جامعه نیز میشود.

حضرت عبدالبها در الواح وصایا درباره مقام بیت العدل میفرمایند: "اما بیت عدل الّذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصونا من کلّ خطا باید بانتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود... این مجمع مرجع کلّ امور است و موسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد... این بیت عدل مصدر تشریعت و حکومت قوه تنفیذ تشریع باید مویّد تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریع شود تا از ارتباط و التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنه النعیم و بهشت برین شود" (ص. ۱۴- چاپ استرالیا)

لذا بیت العدل اعظم حاصل امتزاج قوه مقننه و قوای روحانیّه در دیانت بهائی است. خود این ترکیب پدیده ای بی سابقه است چه که برخلاف طریقت صوفیه که در آن دو اصل شریعت و طریقت دو امر جدا از هم و نا آمیخته اند، در عرفان بهائی این دو عامل در وجود بیت العدل بهم آمده و آمیزش پیدا کرده است. توجه رهرو بهائی به مقام بیت العدل نه تنها جنبه اداری و تشکیلاتی دارد بلکه برای او بیت العدل آن محور و مرجع مقدسی است که دارای جمله

خصوصیات روحانی نیز میباشد. پس برقراری رابطه ای روحانی بین قلب طالب بهائی و بیت العدل اعظم از جمله ضروریات و حتمیات تجربه عرفانی در امر مبارک است. هر چند که نقطه نظر و توجه اصلی مقاله حاضر بیشتر در کند و کاو و فرضیه عرفان بهائی است، اما فهم و لمس جنبه عملی این رابطه، یعنی رابطه قلبی و عارفانه شخص بهائی با بیت العدل اعظم را نیز نباید نادیده گرفت و یا از یاد برد. شاید واضح ترین و صریح ترین نمایشگر این رابطه معنوی بین طالب و مطلوب نامه ای باشد که توسط یکی از شهدای چند دهه اخیر خانم ژینوس محمودی در سال ۱۹۸۱ به حضور بیت العدل اعظم نوشته شده است. این نامه که در اصل گزارشی به ساحت بیت العدل اعظم است حکایت جذبه و عشق کامل اعضای محفل ملی ایران در هنگام دستگیری و زندانی بودنشان به این مرجع است: "جانم بفدای همه شما، شاکریم، راضی هستیم، فرمودید که هر چه واقع شود رضای الهی است. پس شاکریم راضی هستیم، بنده ایم، هر چه کنید راضی هستیم. بدتر از این هم باز راضی هستیم. فقط قدرت مقاومت هم بدهید. هر کدام از ماها را هزار بار قوی تر کنید،" تا

مقاومت غوائل بسیط زمین نمائیم". آنوقت "چون بحر محیط موج بر ساحل شرق و غرب زنیم". عشاق دیوانه شما به زندان عشق افتادند. آن خلق بدیعی که خود شما ساخته بودید، هدایت های شما که آنی از آنها منفک نبود. محبت شما و عشق شما که با کلمات آتشزا مرتباً چون غیث هائل میرسید، اول به گریه شان می انداخت، بعد آتش میزد و سپس طراوت و لطافت و قوت و قدرت می بخشید. آن خلق بدیع را این گونه ساختید. وقتی حسین (دکتر حسین نجی) تلفن میکرد که از بابابزرگ پیغام آمده دیگر نمی فهمید که چگونه خود را به محلّ تجمع برسانند. مناجات و دعا بخوانند و بعد کلمات شما را دانه دانه با همه وجود با گوش و هوش ببلعند، حیات جدید از آن بگیرند و آماده جانبازی شوند. اکثراً در این مواقع ۱۲ نفر بودیم. ۹ نفر آن امنای شما و ۳ نفر ما معاونین."

ضیافت

هما نظور که در کتاب مستطاب اقدس تأیید شده برقراری ضیافت نوزده روزه قسمتی مهم از تشکیلات بهائی است. شرکت در این ضیافات به افراد جامعه اجازه میدهد که هریک خود را قسمتی از تشکیلات بدانند، و صرف نظر از رتبه یا مقام شخصی در امور

تشکیلاتی شرکت کند. در نتیجه برقراری ضیافات نوزده روزه یکی از اصول و زیر بنای اجتماع بهائی است. حضور در آن نه تنها اجازه و حق شرکت در امور اداری به افراد میدهد، بلکه باعث ایجاد وحدت و پیوند بین آنها نیز میگردد. لذا شرکت در ضیافت برای افراد عملی خاص و مهم به شمار میرود که هم ضرورت اجتماعی و هم اثرات روحانی و خواص معنوی داراست. متشابه این عمل در طریقت صوفیه مجمعی به نام "مجلس" است. این انجمنی از صوفیها است که اغلب برای قرائت مفاد آموزنده و خواندن سرودها و اشعار و نیایشی دور هم می آیند و ایجاد هم بستگی می کنند. حاصل شرکت در این جلسات که با قرائت قرآن شروع و ختم میشود بروز حالات روحانی و وجد و سرور در قلب صوفی است. در مقایسه می توان تأثیرات روحانی حاصله از شرکت در ضیافت نوزده روزه را به مجلس صوفیان تشبیه کرد، چه که یکی از هدفهای برقراری ضیافت در دیانت بهائی بوجود آوردن حالات سرور و نشاط روحانی در قلب شرکت کنندگان است.

جالب آنکه حضرت عبدالبهاء نیز استماع موسیقی را در ضیافتهای نوزده روزه پسندیده دانسته و

استفاده از آن را تشویق فرموده اند. و در همین زمینه دیگر محققان و دانشمندان بهائی به قدرت نفوذ موسیقی در حالات شنونده پی برده و روی تأثیرات روحانی آن صحه گذاشته اند. پس جای شک نیست که شرکت در ضیافات نوزده روزه برای سالک بهائی قسمتی مهم از تشکیلات بهائی است که شرکت در آن نه تنها جنبه بیرونی و تشکیلاتی دارد بلکه واجد جنبه ای درونی و روحانی نیز میباشد.

اموال و علما

حضرت بهاء الله در کتاب عهدی نظم اداری بهائی را به دو شاخه "امرا" و "علما" تقسیم فرموده اند. بیت العدل اعظم در بیانیه ای در شرح این مطلب میفرماید که امرای امر آنانند که بطور دسته جمعی در تأسیسات امری انجام وظیفه میکنند، در حالی که علما بصورت انفرادی وظائف خویش را انجام میدهند. ناگفته نماند که وظایف اداری هر دو مرجع بطور واضح و صریح در آثار بهائی به خصوص در مرقومات حضرت ولی امرالله و بیانیه های بیت العدل اعظم قید شده است. خدمت در هر یک از این تأسیسات راهی معتبر برای دست یابی و تجربه روحانیت و عرفان بهائی است.

همانطور که قبلاً نیز قید شد در

تصوّف رابطه ای دقیق و عمیق بین دانش آموز مکتب عرفان با پیر، و پیر با قطب، وجود دارد. با الهام از این الگو و اقتباس از همین فرضیه میتوان شباهتی چنین در نظم اداری بهائی دید. در پیامی بیت العدل اعظم (۶) محافل روحانی را به "مجاری هدایت الهی" تشبیه کرده اند. این مجاری البته در خدمت افراد و جامعه عمل میکنند. از این رو رابطه تأسیسات امری با افراد را نیز میتوان در قالب همین رابطه سالک و هادی تصوّر کرد. چه که مؤسّسات اداری امری همان مراجع هدایت اند که افراد به آنها رو کرده و طلب راهنمایی میکنند. دقت این رابطه (سالک و هادی) البته بین سالک بهائی و آن بخش از نظم اداری که "علما" خطاب شده اند به مراتب بیشتر است. علمای امر شامل افراد ایادی، مشاورین قاره ای و هیأت معاونت هستند که وظیفه ای خاص در راهنمایی و مساعدت افراد جامعه دارند. همانطور که در الواح وصایا درج است در خصوص وظایف ایادی امرالله حضرت عبدالبهاء میفرماید: "وظیفه ایادی امرالله نشر نفحات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است..." (ص. ۱۳ - چاپ استرالیا)

که واضحاً نشان دهنده آن است که حضرات ایادی متشابه همان "پیر" و یا راهنمایی عمل میکنند که ذکر آن در چهارچوب فرضیه تصوف آمده. البته وظایف افراد ایادی نهایتاً به مؤسّسه مشاورین قاره ای و مساعدین آنها میرسد که آنها نیز در همان قالب انجام وظیفه میکنند. در نتیجه، دو بخش "امرا" و "علما" عهده دار وظائفی مهم در ترکیب جامعه بهائی هستند. ایفای این نقش نه تنها نمودی عملی دارد، یعنی رسیدگی به مسائل ظاهری و ملموس جامعه است، بلکه با خاصیتی روحانی و عرفانی نیز همراه است. هر دو اعتبار و الهام از مرکز جهانی بهائی یعنی بیت العدل اعظم میگیرند. یکبار دیگر با استفاده از الگوی تصوف میتوان تشابهی بین این ارتباطات و آنچه در تصوف هست دید. همانطور که در مسلک صوفیه سالک از پیر و پیر از قطب الهام و ارشاد میگیرد، در جامعه بهائی نیز افراد رجوع به مؤسّسات میکنند، و تأسیسات پیوسته و بی وقفه در محور بیت العدل اعظم میچرخند و با توجه به این ساحت دستور عمل و الهام گرفته و عمل میکنند. البته بدعت این نظام از فهم سریع آن میکاهد چه که به علت بی سابقه

بودن آن نمونه دیگری برای مقایسه ارائه نمیدهد. این نظمی جدید و پدیده ای بدیع است که خاصیت و اهمیت آن شاید به آسانی برای سالک بهائی آشکار نشود.

حال و قال

تشخیص و شناخت دو حالت معروف به "حال" و "قال" از جمله موضوعات مهم و شناخته شده در میان صوفیان است. "حال" تجربه آن حالت روحانیت درونی است که توأم با آرامش و صفای باطنی است. در حالی که "قال" آن حالات بیرونی مانند مکالمات زبانی است که گاه با حالات روحانی بی رابطه اند. در بین صوفیها تجربه حال به مراتب پسندیده تر و مطلوب تر از حالات دیگر است. شعر معروف:

"ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را"
اشاره به این مطلب است. مشابه همین مفهوم کلی در آثار بهائی نیز به کرات دیده میشود.

دارا بودن چنین طرز برخورد و اختیار اینگونه راه و روش برای سالک بهائی در دایره تشکیلات امری ضروری است. چه که اگر غیر از این باشد تجربه عرفانی او ناکامل و رشد روحانی اش نابالغ خواهد بود. پس شرکت در تشکیلات باید با قصدی خالصانه و حالتی

مقاله خارج است، بطور مختصر میتوان گفت که شرکت و فعالیت در نظام اداری برای بهائی از واجبات دست یابی به ادراکات عرفانی است.

**The original of this article is published in Irfan Colloquium, Vol.3, 2002

منابع و یادداشتها:

- (1) Spiritual Foundations (40)
- (2) Mystical Dimensions of Islam (4)
- (3) Dimensions of Spirituality (83)
- (4) The Sufi Orders in Islam (138)
- (5) Book of Certitude (139-43)
- (6) Ridvan 153 message from the Universal House of Justice, paragraph 24.

مخلصانه باشد تا سبب ایجاد حالات روحانی در شخص بهائی شود. در اینجا نیز شباهتی بین راه و روش صوفی گری و تشکیلات بهائی مشاهده میشود. شرکت در نظم اداری بهائی تنها زمانی با معنا و بارور است که شخص بهائی در حالت "حال" باشد، یعنی از تظاهرات و خودنمائیهای بیرونی دور شود و خالصانه در تشکیلات شرکت کند.

سخن پایانی

همانطور که در مرقومات حضرت ولی امرالله آمده، بسیاری از جنبه ها و خاصیت های نظم اداری بهائی تعریف نشده و باز نشده باقی مانده است که توجیه و تعریف آن بر عهده نسل های آینده خواهد بود. مقاله حاضر تلاشی در این زمینه است. کوشش نویسنده در آن است که تا حدی نمایانگر بعد عرفانی نظم اداری بهائی شود. خلاصه مطلب آن است که حضرت بهاءالله با ودیعه "عهد و میثاق" طالب سیر عرفان را به تجربه و شناخت فیض مقدس نائل میکند. تشکیلات اداری بهائی جنبه های متعدد و خاص به خود دارد. از جمله برقراری ضیافات نوزده روزه است که شرکت در آن برای عموم واجب و آزاد است. هر چند کاوش و شناخت کامل این پدیده از حد این

از حسین مسرور

قربانی

آن شنیدم که صوفی عامی
گفت با بایزید بسطامی

کز چه ای شیخ بهر عرض نیاز
به زیارت نمی روی به حجاز

خانه کعبه خانقاه خد است
خاک آن طوتیای اهل صفاست

✱

گفت در مذهب مسلمانی
حاج را واجب است قربانی

من از آن کار خیر بیزارم
که روم جانور بیزارم

زنده ای را شکم کنم پاره
تا شکم پر کند شکمباره!

سود از آن زندگی ببیاید خواست
که در آن سود بندگان خداست



یادی به اختصار از محقق و دانشمند ارجمند جناب کمال الدین بخت آور

هر جا حکایتی شود از کشتگان عشق

ای راویان دهرز ما هم حکایتی

پرویز دادرسان

در کمند اهل ظلم و بغضا اسیر گردید و از حرکت و
طیران باز ماند و زبان حالش بدین ابیات ناطق بود:

شما کا زادگان شاخسارید

نشاط سرو و گل فرصت شمارید

که صیاد مرا با من قرار است

مرا هم با شکنج دام کار است

دیری نپائید بر فضیلت و منقبت و مراتب علم و دانائی
آن جان پاک و قوف یافتند و سفک دم آن طیر حرم را
مصلحت ندانستند مجلسی بیاراستند تا سخنی گوید و
اقامه دلیل و برهان نماید لیکن خود میدانست بگفته
سعدی (آینه داری در محلت کوران) میکند ساعاتی
چند با استناد به آیات سماویه قرآن کریم عظمت و
رفعت و حقانیت شریعه مقدسه الهیه را اثبات نمود
حیرت و شگفت آن جمع را فرا گرفت و مهر سکوت
بر لبان نقش بست لیکن بر سیه دل چه سود خواندن
و عظم دقایقی چند در اخذ هر تصمیم و تدبیر تأخیر
بعمل آمد با کمال تعصب که همواره هادم بنیان عالم
انسانی بوده حجاب تمیز حق از باطل گردید و رقم بر
قتلش کشیدند و جان بر حریم جانان پیوست و غبار تن
از چهره جان بر گرفت و آن طیر ملکوتی به روضه
رضوان شتافت لسان الغیب حافظ در نهایت زیبایی و
اتقان و ایقان چنین توصیف مینماید

حجاب چهره جان میشود غبار تنم

خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم

سخن از عارفی است وارسته و عاشقی است از هر بند
و پیوندی رسته و به عالم حقیقت پیوسته نفسی که در
سراسر دوران عمر پر ثمرش نفسی جز بیاد محبوب
بی همتا بر نیارود و بر میزان جذبات شوقیه و استعدادی
کامل و سعه صدر و آگاهی بر کتب مقدسه پیشین و
آیات نازله از سماء مشیت ازلیه الهیه در این شرع اقوم
و تألیفات سائره به مثابه نسیم بهاری قلوب صاغیه را
طراوت و لطافتی بدیع بخشید و به قلم و قدم امر
مبرمش را نصرت و یاری نمود. جناب بخت آور بسال
۱۳۰۶ شمسی در خانواده بهائی بعرضه شهود آمد او
را کمال الدین نام نهادند و به مفهوم شریفه الاسماء
تنزل من السماء کمال دین گردید و در دورشته معقول
و منقول و حقوق تحصیلات عالیه نمود و از خرمن
معارف تنی چند از فضلالی دیانت مقدس بهائی
خاصه فاضل گرانقدر جناب اشراق خاوری خوشه ها
برچید و در سال ۱۳۴۴ با خانم ثریا رحیمی عقد
اقتران بیست و دارای دو فرزند شد. جناب بخت آور
گاهی به مناسبت کلام بدین بیت که منبعث از عشق و
اشتیاق آن آیت وفا بود استناد مینمود.

من این جانی که دارم عهد با جانان خود کردم

چو درپایش نریزم دشمنی بر جان خود کردم

بر آن عهد ثابت و راسخ بماند بناگاه طوفانی مهیب با
نام و نشان انقلاب برخاست جناب بخت آور که شهره
شهر و مشارالبنان بود نیز در آن تند باد حادثه گرفتار
آمد و آن عقاب بلند آشیان عشق و شاهباز اوج عرفان

چنین قفس نه سرای چو من خوش الحان است
 روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
 جناب بخت آور غیبت را ضلالت و غرور را رنجی
 عظیم میدانست طوبی له و حسن مآب
 کتب و آثاری که از آن شهید مجید به چاپ رسید و بر
 جای مانده:

۱_ مالکیت از نظر ادیان ۲_ جبر تاریخ ۳_ حیات و
 تکامل ۴_ بحث در ماهیات دین و قانون ۵_ تاریخ و
 عقاید مذاهب سامی ۶_ تجلیات وحی (الهام و
 اشراق) ۷_ نقش ادیان در تکامل انسان ۸_ استمرار
 ظهورات الهیه ۹_ نوامیس اندیشه و دو جزوه انسان در
 برابر تاریخ آینده و عرفان و عمل.
 با ابیاتی چند از جناب نصرالله عرفانی (عرفان) حماسه
 عشق را به پایان می بریم.

گر مرا عهد و مودت پیشه و یاور بود
 ورز خورشید معانی دیده روشنگر بود
 گوشه ای از سایه عرفان بسرباشد اگر
 وز شراب معرفت در گردش ساغر بود
 در گلستان وفا خاری اگر بینی مرا
 بلبل طبعم اگر برگل نوا گستر بود
 در کتاب عاشقی در پی نشانی های من
 تار و پود بندگی شیرازه دفتر بود
 این که میدانم نمیدانم و این دانسته ام
 کوی رسوائی من غوغای بوم و بر بود
 این همه سرمایه از لطف شهیدی زنده است
 آنکه آثارش به بحر علم و دین گوهر بود
 همچو اکسیر غزل در جان عرفان تا ابد
 یاد جانبخش کمال الدین بخت آور بود

از: هوشنگ ابتهاج

بها نه

ای عشق! همه بهانه از تست
 من خامش، این ترانه از تست
 آن بانگ بلند صبحگاهی
 وین زمزمه شبانه از تست
 من انده خویش را ندانم
 این گریه بی بهانه از تست
 ای آتش جان پاکبازان
 در خرمن من زبانه از تست
 افسون شده ترا زبان نیست
 ورهست، همه فسانه از تست
 کشتی مرا چه بیم دریا؟
 طوفان ز تو و کرانه از تست
 گرباده دهی و گرنه، غم نیست
 مست از تو، شربخانه از تست
 می را چه اثر به پیش چشمت؟
 کاین مستی شادمانه از تست
 پیش تو چه توسنی کند عقل؟
 رام است که تازیانه از تست
 من میگذرم خموش و گمنام
 آوازه جاودانه از تست

مسعود میثاقیان

آزمودم مرگ من در زندگی است

چون رهم زین زندگی پابندگی است

ایران درباره اش گفته بود: کمتر هنرمندی را می شناسم که به شیرینی مسعود سنتور بنوازد. با استاد آواز شجریان نیز چند بار برنامه داشت.

از او نوارهای CD و کاست و ویدئو زیادی به یادگار مانده است مخصوصاً با هنرمندان عزیز بهائی از جمله هنرمند ارجمند سرکار خانم شکوه رضائی برنامه های زیادی ضبط کرده بود.

از جمله سرگرمیهای جالب او ساختن سنتور بود که سالهای زیادی از عمر خود را صرف آن کرده بود. او در سالهای اخیر نیز کتابی در مورد روش ساخت سنتور در ایران به چاپ رسانید که مورد استقبال فراوان قرار گرفت.

مسعود قلبی مهربان و روحی حساس داشت. به ایران عشق میورزید و آرزوی دیدار آنرا داشت. شاید مهمترین نکته درباره او این است که هیچ گاه از خدمات امری غافل نبود. مسعود ازدواج کرده بود و دو فرزند شایسته او هر دو دکتر طب هستند.

که چندین سال قبل به اتفاق همسر در جلسه فرهنگ و هنر ایران شرکت کرده بودیم او در دوسلدرف آلمان زندگی می کرد و ما از دوسلدرف به کانادا پرواز داشتیم به اتفاق به دوسلدروف رفتیم و من یک شب آنجا ماندم و از مهمان نوازی او بهره مند شدم. ساعت ها صحبت های متفرقه کردیم. او را بسیار خوش قلب و حساس و با محبت یافتم. خاطرات زیادی از جناب فیضی ایادی عزیز امرالله داشت و با شوق و حرارت فوق العاده تعریف میکرد از جمله میگفت که چطور به دعوت ایشان به ارض اقدس رفت و چند بار برای حضرت روحیه خانم آهنگ های اصیل ایرانی نواخت.

مسعود میثاقیان در جلسات امری با شور و علاقه برنامه موسیقی اجرا میکرد. هنرمند واقعی بهائی بود که هنرش را در خدمت امر می گذاشت. مسافرت های زیاد تبلیغی و تشویقی میکرد و همه جا مورد تحسین و استقبال قرار میگرفت. تاج اصفهانی یکی از اساتید آواز

مسعود میثاقیان هنرمند شایسته بهائی و استاد سنتور ماه گذشته عالم خاکی را وداع نمود و به عالم ملکوت پیوست. مسعود در جهان هنر در جوامع بهائی و غیر بهائی چهره ای شناخته شده بود. از کودکی به آموختن سنتور نزد اساتید فن پرداخت و استعداد زیادی از خود نشان داد تا جائیکه در سنین نوجوانی در رادیو ایران برنامه تکنوازی داشت. در جوانی برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و در رشته مهندسی ساختمان، دکترا گرفت و در این رشته از لحاظ کار و تحصیلات هر دو موفق بود اما هیچگاه نواختن سنتور را ترک نکرد به موسیقی عشق میورزید و نواختن جزئی از زندگی او بود. مسعود با وجود سالهای طولانی دوری از ایران به فرهنگ و رسوم ایرانی بسیار علاقمند بود. در خانه اش اطافی را به آداب و سنن ایرانی آراسته بود و در همین اطاق زیبا به خلق آثار هنری می پرداخت و از دوستان و شیفتگان هنر ایران پذیرائی می نمود. فراموش نمیکنم

چگونه هر فرد بهائی میتواند امین حقوق الله باشد

این مقاله به قلم دکتر ایرج ایمن در نشریه حقوق الله درج شده است.

حضرت بهاءالله در بند نود و هفتم از کتاب مستطاب اقدس درباره حکم حقوق الله می فرمایند در حقوق الله خیانت نکنید و بدون اجازه مرکز امر در آن دخالت و تصرف ننمائید و بعد اضافه می فرمایند که اگر کسی در حقوق الله خیانت ورزد با وی از روی عدالت خیانت خواهد شد و اگر حکم مزبور را چنانچه نازل شده اجرا کند خداوند از آسمان بخشش، بدو برکت نازل می نماید.

با نزول این حکم حضرت بهاءالله هر فرد بهائی را شخصاً مسؤول فرموده اند که در مورد اضافه درآمد از عایدات خود به مثابه یکی از امنای حقوق الله عمل نمایند. امناء کسانی هستند که در آنچه به امانت به آنها سپرده شده به درستی و راستی و بنا بر خواست و سفارش امانت دهنده عمل کنند. در ابتدای همین بند نود و هفتم کتاب مستطاب اقدس مقرر شده است که معادل نوزده مثقال از هر صد مثقال طلا از عواید هر شخص که اضافه بر مخارج موجه و ضروری وی باشد متعلق به حق است و باید به او برگردانده شود. بنابراین شخصی که این اضافه درآمد را تحصیل می نماید مالک نوزده درصد آن نیست بلکه مالک آن قادر متعال است که چنان عوایدی را به او عنایت فرموده است و نوزده درصد آن اضافه درآمد را به طور موقت به شخصی که افتخار اکتساب آن را داشته به امانت سپرده است آن را به شخصی که به سمت امین حقوق الله منصوب شده تأدیه نماید. حضرت بهاءالله در مورد چنین افرادی می فرمایند: "اِنَّ الَّذِینَ وَفَوْا بَعْهُدَهُمْ وَ عَقُودَهُمْ وَ نَذَرَهُمْ وَ اَدَّوْا اَمَانَتَ اللّٰهِ وَ حَقُوقَهُ اَنْهُمْ مِنْ اَهْلِ الْفِرْدَوْسِ الْاَعْلٰی" مضمون بیان مبارک این است که کسانی که به آنچه بر عهده دارند وفا کنند و امانات و حقوق الهی را ادا نمایند از اهل بهشت برین هستند.

حقوق الله منحصرأ به اراده و تصمیم مرکز جهانی صرف امور عام المنفعه می گردد. وظیفه تأمین مصارف هزینه های خدمات مزبور بر عهده فرد مؤمن قرار گرفته که "به کمال روح و ریحان، و میل به احکام کتاب عمل نماید" نه تنها تحصیل درآمدی که به حقوق الله اختصاص می یابد بر عهده فرد بهائی بلکه به عنوان افراد بهائی باید همواره این فضل و امتیازی را که حق به ما عنایت فرموده به خاطر داشته باشیم. چنانچه در بند سی و سوم از کتاب مستطاب اقدس تصریح گردیده بر هر فرد بهائی فرض و واجب است که به شغل و کاری اشتغال داشته باشد و مولّد ثروت گردد و در ضمن باید منظورش از اشتغال به کار خدمت به خلق باشد تا عمل او عبادت حق محسوب گردد. یعنی از بطالت و تنبلی و بیکاری پرهیز جوید و به شغل و حرفه ای پردازد که خود و دیگران از آن بهره مند گردند. بعد اضافه فرموده اند که مبعوض ترین مردم کسانی هستند که بی کار نشینند و برای گذران امور خود از دیگران مطالبه نمایند. برای تأمین نیازمندیهای زندگانی باید متوسّل به وسائل لازم شد و به خداوند که چاره ساز امور است توکل نمود. بدین ترتیب

هر فردی مولد ثروت و عایدی می شود و وسیله ای برای تحصیل درآمدی می گردد که حقوق الله نامیده شده است و با نگاهداری آن بدون آنکه در آن دخل و تصرفی نماید، و با تأدیه آن، وظیفه ای را که به عنوان امانتدار حقوق الله بر عهده دارد ادا می نماید. بنابراین هر فرد بهائی دو فریضه بسیار مهم بر عهده دارد که آفریدگار عالم برایش مقرر فرموده: یکی کسب درآمد و دیگری تأدیه حقوق الله آن.

گر چه حضرت بهاء الله در بند نود و هفتم کتاب مستطاب اقدس تصریح فرموده اند که در حکم حقوق الله حکمتها و مصالحی است که هیچ کس نمی تواند بر آنها آگاهی حاصل کند و لکن برخی از مزایا و مصالح مزبور به خوبی آشکار است و غالب آنها در آثار مبارکه ذکر شده است.

اول آن که ثروت فردی و ثروت عمومی افزایش می یابد. دوم غنی ساختن روزافزون خدمات عام المنفعه و پیشرفت مصالح امر الهی است. سوم آن که هر فردی می آموزد که چگونه با دقت و نظم و ترتیب امور مالی خود را اداره کند. چهارم اینکه فضائل و صفاتی نظیر راستی و درستی و انقطاع و امانتداری و صرفه جویی و کوشا بودن و گذشت و سخاوت در وجودش پرورش می یابد. پنجم اینکه هر فرد شرافت و افتخار آن را می یابد که نسبت به درآمد خود امین حقوق الله باشد. ششم آنکه با انجام این فریضه سبب تطهیر و پاک شدن اموال شخصی می شود و سبب می گردد که انسان به مقاماتی تقرّب یابد که کسی جز به اراده الهی قادر به درک آنها نیست. هفتم آنکه عزت و برکت تأدیه حقوق الله سبب می شود که "آن مال نصیب خود شخص و ذریه او شود" یعنی خود و فرزندان و نوادگانش از آن بهره مند گردد. هشتم آنکه سبب نعمت و برکت و خیرات و نجات بوده و هست. و مزایای آن در جمیع عوالم الهی نصیب انسان می شود. و سرانجام آنکه اقدام به اجرای این حکم در زندگانی خانوادگی و جامعه تأثیر کلی دارد زیرا سبب افزایش سلامت روحانی و سعادت و نفع و مصلحت عامّه می گردد و جامعه بهائی را برای تحقق هدفهائی که خداوند در دور بهائی برای بشر مقرر داشته تواناتر می سازد.

بنا بر آنچه گذشت با اجرای این فریضه فردی و پرداخت حقوق الله ظهور تمدن روحانی که حضرت بهاء الله به بشر وعده فرموده اند تسهیل و تسریع می گردد.

این چه موهبتی است و این چه افتخاری است و این چه طریق مبارکی برای زندگانی روحانی ما است!

هر فرد بهائی امین حقوق الله است

گزارشی مختصر از سفر تبلیغی کوتاه به بازنیا و هرترگووینا

Bosnia & Hertzegovna

نصرت الله ثابت

پس از پایان جنگ اخیر و خانمان برانداز در مملکت یوگسلاوی، این مملکت به چندین مملکت جدید و مستقل تقسیم شد که یکی از آنها مملکت بازنیا هرترگووینا است که مملکتی است بسیار کوچک با حدود ۳-۴ میلیون جمعیت که ثلث آنها کاتولیک، ثلث دیگر ارتدکس و ثلث آخر مسلمان سنی هستند که حدود ۴۰۰، ۵۰۰ سال پیش هنگام فتوحات عظیمه دولت مقتدر عثمانی اسلام آوردند و طبق شعائر مذهب سنی زندگی می کنند. چهار سال جنگ اخیر برای یوگسلاوی سابق و نیز بازنیا بسیار گران تمام شد و تعداد بیشماری از مردان و جوانان بازنیا در میدان جنگ کشته و یا معلول گردیدند. خوشبختانه اکنون با کمک اروپای متحد و نیز سازمان ملل و ژاپن وضع سرعت رو به بهبود است و از خرابه ها و بمباران ها جز معدودی خبری نیست. ساختمانهای بنیادی شهر سری یوو و نیز مملکت بازنیا بازسازی شده اند. از فرودگاه تا اتوبوس های شهری و مملکتی، جاده های آسفالته، مراکز تلفن و تلگراف و مخابرات اینترنت، بیمارستانها، دانشگاهها و صنایع عقب مانده که تلاش می کنند ولی نیاز سریع به بازسازی اساسی دارند. مردم بازنیا خونگرم هستند و مهمان نواز و جویای حق و حقیقت و مخصوصاً روحانیت چه که ۷۰ سال زندگی کمونیستی و بیدینی مجالی برای روحانیت نگذاشته بود. در خیابانها براحتی میتوان با مردم درباره هر موضوعی سر سخن باز کرد و احتمالاً امر مبارک را نیز به صراحت معرفی کرد. بازنیا حدود ۶۰-۷۰ بهائی دارد که اغلب فعال هستند. سه محفل محلی دارند یکی در سری یوو دیگری در ترانیک Travnik و سومی در توزلا Tuzla و بایست محفل چهارمی تشکیل شود تا بتوانند محفل مقدس روحانی ملی خود را انتخاب نمایند. لذا احباء

در جنب و جوش خاص و فعالیت های جالبی هستند و همت و فیر می نمایند تا محفل چهارم و بالمال محفل مقدس ملی تشکیل گردد. در شهر ترانیک Teravnik زوج مهاجر از آمریکا مهاجرت فرموده اند و در آپارتمان کرایه ای زندگی می کنند و منزلشان مرکز امر است در این شهر و ملجأ و پناه یار و اغیار. ریچارد دبیر بازنشسته است و خانمش پرستار بازنشسته و فی الواقع به جان و دل خدمت می کنند و پدر و مادر همه هستند و همه را دوست دارند. یک روزی ریچارد دو نوع سوپ حاضر کرد و دوست و آشنا را به منزل دعوت کرد که حدود ۱۲ نفر برای شام حاضر شدند و سپس امر مبارک به طور مختصر معرفی گردید. در شهر توزلا Tuzla محفل آپارتمان نوساز و کوچکی را برای حظیره القدس اجاره کرده اند و تمامی جلسات در این مرکز تشکیل میگردد و مهمانان و مبلغین سیار

نیز در همین خانه بتیوته می نمایند. اکثریت احبای توزلا جوانان زیر ۳۰ سال و تحصیل کرده هستند. دو خواهر جوان اخیراً مؤمن شده اند و با شور و شعف فراوان به خدمت امر مفتخر و مباحی هستند. در رضوان گذشته جمعیت بهائی توزلا به ۸ نفر رسید و یک نفر کم داشتند. خواهران از مادر خواهرش می کنند که ما در حال حاضر نیاز شدید به تو داریم و استدعا می کنیم امر مبارک را قبول کنی تا محفل تشکیل گردد و مادر پر محبت نیز قبول می کند و محفل تشکیل می گردد. این عائله محترمه سابقه اسلام دارند و دختران دوسه آیه قرآنی را از مادر بزرگ یاد گرفته و حفظ دارند و اولین آیه قرآن یعنی سوره فاتحه را با همان لهجه بازنیا ئی به عربی خواندند که فی الواقع شنیدن آن بسیار لذت بخش بود.

پدر که قاضی عالی رتبه شهر و مسلمان است، شاید هنوز از ایمان همسر و فرزندان اطلاع کافی ندارد ولی بسیار با محبت، مهربان و متین است. از ایشان سؤال کردم سابقه دینی شما چیست؟ فرمود اسلاف و اعقاب من مسلمان بوده اند ولی من کمونیست بودم و پدرم از من دو

آتشه تر که حتی در جنگ تیتو در قشون او می جنگید. پس از میان رفتن یوگسلاوی و کمونیسم به خود گفتم قدری درباره اسلام تحقیق کنم لذا شروع به خواندن قرآن کردم و تا به حال بسیار راضی هستم.

در سری یوو پیشنهاد شده بود که به خیابانها برویم و امر مبارک را به عموم ابلاغ نمائیم. دو دختر خانم با چادر سفید مشغول مکالمه بودند و چون از طرز لباس معلوم بود مسلمان هستند لذا سر صحبت باز شد و اصول امر توضیح داده شد که بسیار خوششان آمد. یک دختر می گفت من در حال حفظ کردن قرآن هستم و این خانم تمامی آن را حفظ است. ما نیز صد آفرین گفتیم و معرفی امر را ادامه دادیم تا آنجا که سؤال کردند این اصول زیبا از کجاست و نام حضرت بهاء الله جلّ اسمہ الاعلی را به عنوان مظهر ظهور معرفی کردیم. البته انگلیسی خوب صحبت می کردند و جزوات امر به زبان بازنیا ئی به آنها داده شده بود. سؤال کردند مظهر ظهور یعنی چه؟ عرض شد به یک بیان منظور پیامبران الهیه هستند و به محض آنکه شنیدند جمال مبارک پیغمبر تازه هستند جزوه ها را پس دادند و گفتند با ذکر صریح

خاتم النبیین در قرآن دیگر جایی برای پیغمبر تازه نیست و راه خود را گرفته و رفتند. هنوز آثار تعصب در همه جا دیده میشود.

محفل روحانی ملی اطیش مسئول بازنیا هرترگووینا هستند و از کمک مالی و انسانی و روحانی هیچ دریغ ندارند و گاهی محفل ملی خود را در بازنیا تشکیل میدهند.

مساجد متنوع و مناره های زیبا و بانگ زیبای الله اکبر و اذان در ساعت ظهر انسان را به یاد ایران می اندازد با این فرق که در همان جا که ندای اذان بلند است خانمهای مینی ژویی در خیابان جلوی مسجد راه میروند و هر گروه به کار خود مشغول است.

بازنیا داخل اروپاست و حدوداً با یک ساعت پرواز انسان به رم، وین و یا مونیخ میرسد و لکن سطح خرج پائین است و تقریباً میشود با نصف تا ثلث خرج کانادا در بازنیا به راحتی زندگی کرد. میوه جات و سبزیجات تازه در فصل فراوان و ارزان است.

بازنیا احتیاج شدید به مبلغ سیار، مهاجر کوتاه مدت و نیز مهاجر بلند مدت دارد و به نظر حقیر برای احبای ایرانی تبار بازنشته بسیار مناسب است

ندای دوست

ماندانا ارجمند

به گوش هوش بشنوند و قصد کوی
آن دلبر یکتا نمایند. اکنون در این
بهار روحانی و این موسم ربیع
رحمانی با مولایمان هم آواز شو و به
این ترانه دمساز:

" اگر در این بزم کف نرنی، دف
نرنی، آواز نخوانی و شهنواز بلند
نکنی دیگر در چه موقع مخمور و
مست گردی"

بایزید بسطامی قرن سوم هجری

مرغ امید*

روشن تراز خاموشی چراغی ندیدم

و سخنی به از بی سخنی نشنیدم

ساکن سرای سکوت شدم

و سدره صابری در پوشیدم

مرغی گشتم

چشم اوازیگانگی

پراوازه‌مبستگی

در هوای بی چگونگی می پریدم

کاسه ای بیاشامیدم که هرگز تا ابد

از تشنگی اوسیراب نشدم

* عنوان از عندلیب است

که مرا از اعماق وجودم با قدرتی
با شکوه که از عالم بالا الهام
می گرفت به گوش دلم ندا میداد،
گوئی نغمه این پرنده خوش آوا به
این ابیات گویا بود:

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد
برکش ای مرغ سحر نغمه داودی باز
که سلیمان گل از باد هوا باز آمد
تو ای دوست من. حال بهار روحانی
فرارسیده است. ساز و آوایت کو؟
دم عشق حیات می بخشد، معشوق
جلوه کرده است، نقاب از رخ
برکشیده و طلب عشاق می نماید.
عاشقان کویش سر از پا نشانند و
جان بر کف آهنگ فدا می نوازند و
زبان حالشان گویای این کلمات
دریات است:

"عاشق صادق را حیات در وصال
است و موت در فراق صدرشان از
صبر خالی و قلوبشان از اضطبار
مقدس. از صد هزار جان درگذرند
و بکوی جانان شتابند."

پس تو ای دوست من در این بهار
روحانی چون آن پرنده نغمه سرا از
عشق گل روی محبوب نغمه شادی
سرکن تا جانهای پاک آهنگ آشنا

خورشید خنده کنان و بی پروا در
درون اتاق پرتوافشانی می کرد و با
گرمی خود خواب از دیدگانم ربود.
چشمانم را خواب آلوده گشودم و از
تماشای چنین صبح دلفریبی
چشمم روشن و جانم تازه شد. اما
شوق و لذت این آرامش چندان
نیائید، چه که ساعت باز با صدای
خود اظهار وجود نمود و مرا
سراسیمه از بستر بیرون کرد. چنان
عجله و شتابی برای فرار از خانه
داشتم که اگر کسی در آن لحظه مرا
می دید بی شک گمان می کرد
اتفاق غیر مترقبه ای رخ داده. اما
حقیقت مطلب غیر از این بود و آن
روز هم چون روزهای دیگر به دنبال
این دنیا و شئون مادیش کمی تأخیر
داشتم. خود را چون آزاد از محیط
تنگ و مغشوش خانه یافتم، آزادانه
در فضای باز خیابان به راه خود
ادامه دادم. روحم از نسیم خوش
صبحگاهی که با آهنگ لطیف
پرنندگان توأم شده بود و از نوای
چنین موسیقی بهشتی درختان هم
به رقص آمده بودند پرکشید و مغزم
فرصت تفکر یافت.
آری باز صدای دوست درونیم بود

پیک عندلیب



نبیلی و نواده جناب میرزا منیر نبیل زاده که اجدادشان به نبیل قزوینی میرسد در سال ۱۳۴۳ در کرمان در خانواده ای مؤمن و فداکار پا به عرصه وجود گذاشت. در سن ۷ سالگی به زیارت مقامات نائل شده و از ۱۶ سالگی با سختی فراوان از راه پاکستان عازم غرب شد و در کانادا ساکن شد و در تورنتو به تحصیلات عالیه پرداخت. در غربت با وجود شنیدن خبر زندان و تبعید پدر و دایی عزیز و دیگر مشکلاتی که برای خانواده در ایران ایجاد شده بود با استقامت و ایمان به خدمت امر مبارک در کانادا مشغول شد. در هنگام ابلاغ بیانیه صلح جهانی بیت العدل اعظم الهی با تعدادی از جوانان پر شور از جمله خواهر خود "سونیا" اقدام به راهپیمایی جهت ابلاغ پیام صلح مسافت بین "لندن" و "تورنتو" را که حدود دویست کیلومتر است در مدت یک هفته پیاده طی نمود. امیلیا با وجود اشتغال به کار خارج از منزل و مسئولیت دو فرزند همواره خادم تشکیلات بهائی بود و با فداکاری با شرکت در لجنات مختلف از جمله لجنه تربیت امری و

* محقق ارجمند جناب دکتر گیو خاوری نامه ای در مورد صعود جناب بدر الدین باستانی شاعر معاصر مرقوم فرموده اند که در زیر درج میگردد. جناب بدرالدین باستانی حصاری شاعر و همکار "عندلیب" که اشعاری از ایشان در شماره های گذشته مجله درج شده متأسفانه پس از اطلاع از کشته شدن فرزندش در یک نقطه مهاجرتی در آفریقا بدنبال بیماری به ملکوت ابهی صعود نمود. وی نوه جناب ملا احمد حصاری مشهور به معلم البیان بود که در تاریخ عهد اعلی نامشان آمده است. متصاعد الی الله بدرالدین باستانی سابقاً در شعر "بدر" تخلص میکرد که اخیراً، "درویش سلندر" شده بود اینک چند بیتی از "کتابچه چهارم" از سروده های او بنام "حماسه مکتب بهاء" بیادگار درج میشود:

بزن بزن که چنگ ما ز زخمه پر نوا شود
نوی جانفزای اوز خامشی رها شود
رها شود ز خامشی و نغمه نغمه ها شود
ز نغمه های نغز او سپهر پر صدا شود
صدای دلنواز او به شش جهت فرا شود
فرا شود بدان صفت که گوش هوش و اشود
چو گوش هوش و اشود چه گویمت چها شود
به مکتب بهاء جان قلمرو خدا شود
عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود

جهان پر از بهاء شود جهان پر از بهاء شود
* شرح زیر توسط یکی از خوانندگان مجله رسیده که بیاد خانم امیلیا بقائی قسمتی از آن درج میگردد.

امیلیا بقائی (وحدتی) فرزند ارشد دکتر جلال وحدتی و مهروش خانم نبیلی نوه جناب نصیر



*. تصحیح و پوزش

از خوانندگان عزیز درخواست میشود اغلاط موجود در عندلیب شماره ۸۳ را به شرح زیر تصحیح فرمایند:

صفحه ۴۳ سطر ۳ Le Deuxieme Sexe

صفحه ۴۵ ستون ۳ بیان مبارک چنین است:

تأخر جنس زن تا بحال به جهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی شدند اگر نساوان مانند مردان تربیت می شدند شبهه ای نیست که نظیر رجال میشدند.

صفحه ۴۶ ستون وسط سطر ۲:

بلکه هرکدام از این دو نیمه عالم انسانی در رشته ای و بخشی از امور لایق تر و مستعد ترند. بنا بر این مکمل و یار و یاور یکدیگرند و این تساوی حقوق، جهان را سریع تر به سوی ترقی و تعالی و صلح پایدار رهنمون خواهد شد.

صفحه ۴۶ ستون وسط سطر ۱۶:

سال ۱۸۹۳ صحیح است

صفحه ۴۶ ستون وسط ۵ سطر به آخر:

اواخر قرن نوزدهم صحیح است

کلاسهای آموزش زبان فارسی به اطفال بهائی و غیر بهائی مشغول و با کمکهای مادی و معنوی خود از بسته شدن کلاسهای زبان فارسی جلوگیری می نمود. امیلیا مادری مهربان و همسری به تمام معنا فداکار بود. همواره آرامش خاطر و آسودگی و راحتی والدین و سایر بستگان را منظور نظر داشت. به حدی که در مدت بیماری از ابراز درد و ناراحتی خودداری می نمود تا باعث نگرانی و پریشانی خاطر والدین خود در ایران نشود. از ایشان دو فرزند دختر به نامهای نوار ۱۳ ساله و نیکا ۱۰ ساله باقی مانده. امیلیا اول اکتبر ۲۰۰۲ در سن ۳۸ سالگی به علت ابتلاء به بیماری سرطان با کمال آرامش و اطمینان چشم از جهان فرو بست و روح پاکش از قفس تن رهائی یافت و در جوار رحمت پروردگار قرار گرفت. روانش شاد باد. به ر قول پدرش مهربان بود. مهربان بود.

* سرکار خانم مینو انور طی نامه ای شرح حال مختصری از متصاعد الی الله جناب حشمت الله ثابت شرقی نوشته بودند که بسیار جالب بود. آن وجود شریف در سن جوانی جزء اولین دسته مهاجرین نقشه ده ساله عازم عربستان شد و تمام عمر خویش را در مهاجرت و خدمت و مسافرت در نقاط مختلف جهان از کشورهای عربی گرفته تا افریقا و چین و گرجستان و ارمنستان گذراند. در جریان جنگ های داخلی عدن دوباره زندانی شد و زمانی که خارج از عدن بود او را به اعدام محکوم کردند. در سال ۱۹۹۶ مبتلا به سرطان شد و روز ۲۷ می ۲۰۰۲ بملکوت ابهی صعود نمود. روانش شاد و یادش در خاطره ها گرامی باد.

In this issue of ‘Andalib

1. The Tablet of Ahmad (Persian)
2. Commentary on the Persian Tablet of Ahmad, Adib Taherzadeh
3. Enoch Olinga, the Pioneers of the Cause of God In Africa, R. Francis
4. Two Writings from the Martyred Varqa, Dr. Vahid Ra’fati
5. Deletion of the Bábi Episode in Farsi Translation of Gobineau’s Book, P. Mosleh
6. The Local Spiritual Assembly and Teaching, Nathan Rothstein
7. A Deprived Child, a poem by Dalileh Sábet (Tabibi)
8. Modernism or Challenging the Traditions from the Bahá’í Point of View, Dr. Farah Doostar
9. A Brief Life History of the Late Dr. Parviz Jávid
10. This is Our Country Iran, a poem
11. The Nobel Peace Prize and the Role of Women In Realization of Peace, Parivash Samandari
12. Jean Valjean and Robabeh Sabzi-Forush,ha
13. Divine Love, the Motivating Force For Teaching the Cause of Bahá’u’lláh, Ságbi Mahdavi
14. Nabíl-i-A’zam-i-Zarandi, Behrooz Jabbari
15. The Spiritual Dimension of the Bahá’í Administrative Order, Dr. K. Milani
16. The Sacrifice, a poem by Hussain Massrour
17. Remembering Mr. Kamálu’d-Din Bakht Ávar
18. The Excuse, a poem by Hooshang Ibteháj
19. Mr. Mas’ud Missághían
20. Every Individual Bahá’í Can Be the Trustee of the Right of God, Dr. Iraj Eyman
21. A Travel-Teaching Trip To Bosnia and Herzegovina, Nosart’u’llah Sabet
22. The Call of the Friend, Mándáná Arjomand
23. The Bird of Hope, Báyzid Bastámi
24. The ‘Andalib Desk

The background of the cover is a photograph of a sunset. The sun is a large, bright yellow circle on the left side of the upper half. The sky is a gradient of orange and yellow. In the distance, there are dark silhouettes of palm trees and other vegetation. The foreground is a body of water, which is calm and reflects the colors of the sky and the sun. The overall tone is warm and serene.

'ANDALÍB